

# اسرار ابوالهول

اریک فون دانیکن

انتشار الکترونیکی از سایت:

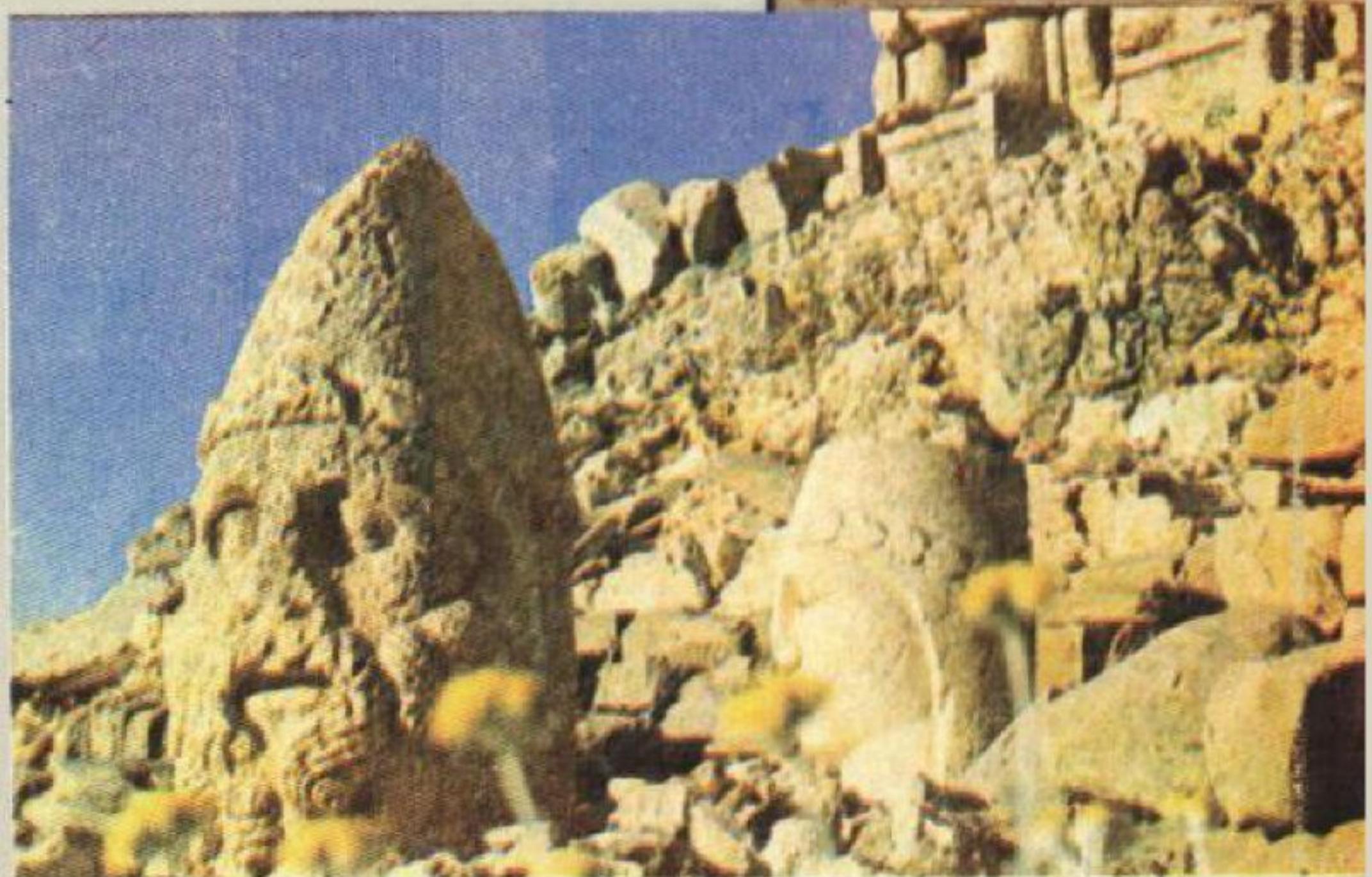
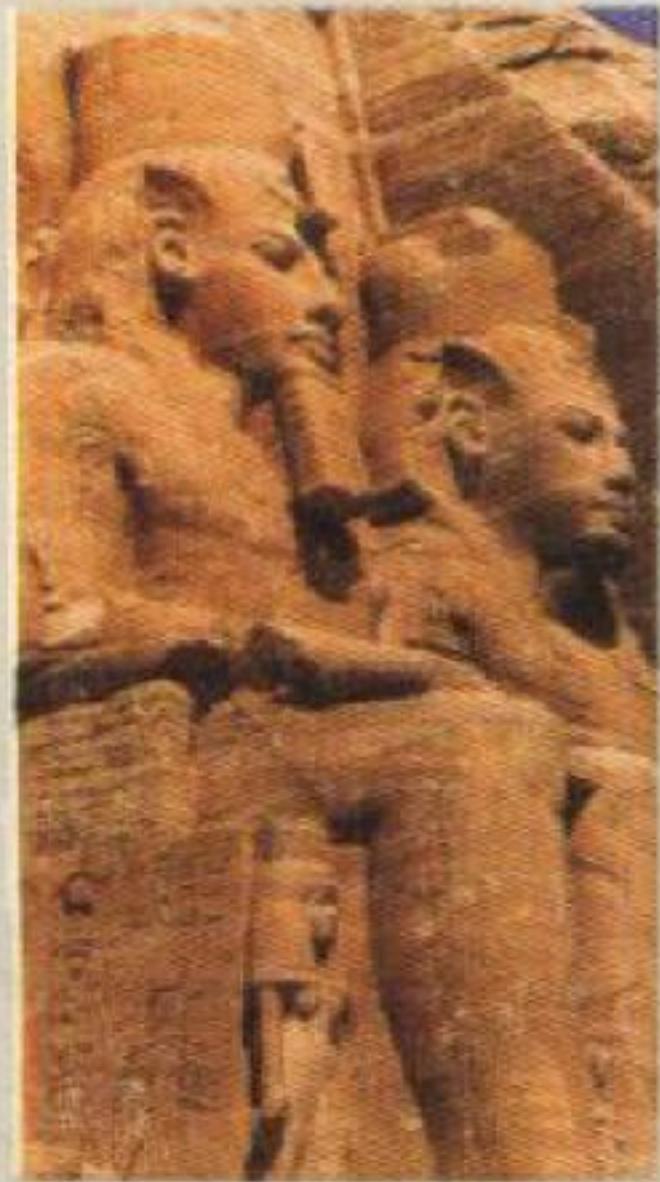
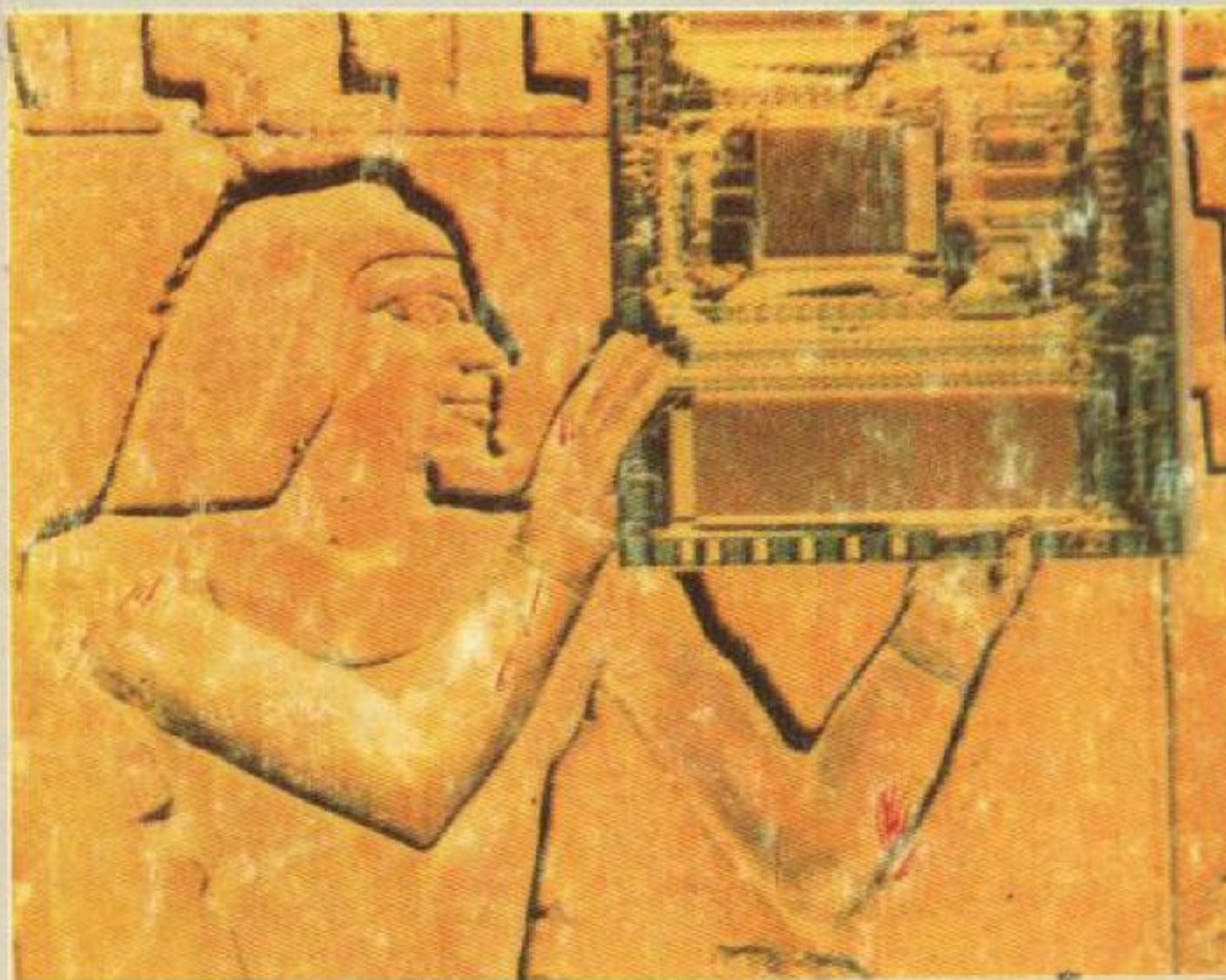
[www.LiLiBook.ir](http://www.LiLiBook.ir)

لی لی بوک: پروژه عظیم آپلود سه میلیون کتاب  
بر روی نت با لینک دانلود رایگان و نقد حرفه ای

# اسرار ابوالهول

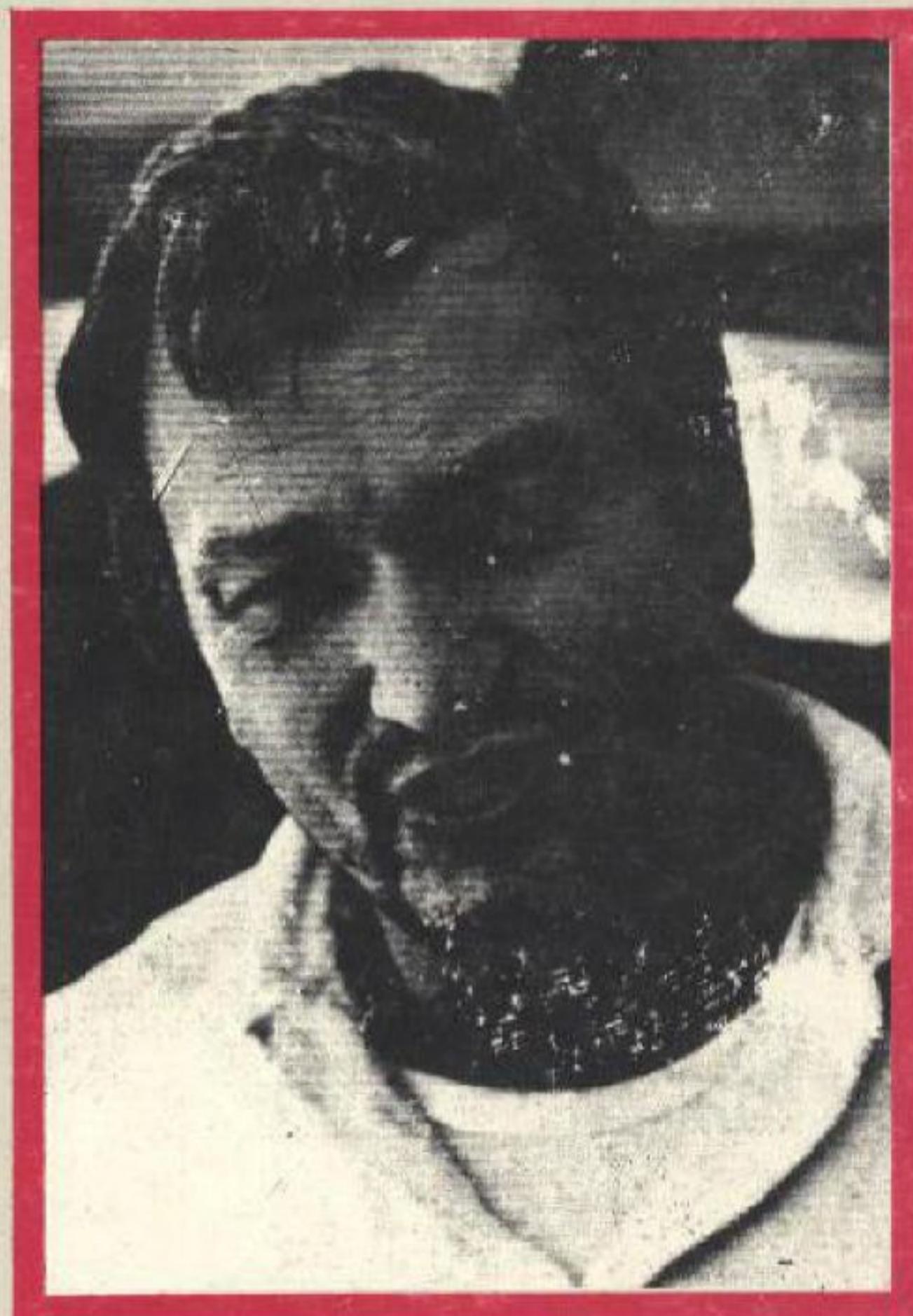
ترجمه: دکتر قدیر گلکاریان

اثر: اریک فون دنیکن



## اریک فون دنیکن در تاریخ ۱۴

آوریل سال ۱۹۳۵ در شهر زوفینگن کشور سوئیس چشم به جهان گشود. دوران تحصیل خود را در این شهر به پایان رساند و از کالج «سنتر میشل» شهر فریبورگ دیپلم متوسطه خود را اخذ کرد. از همان دوران به مطالعه کتابهای باستان‌شناسی و کتب مذهبی علاقه نشان داد و بتدربیج در این زمینه به اطلاعات زیادی دست یافت. در اثنائی که دانشگاه استکهلم را برای تحصیل در رشته باستان‌شناسی برگزیده بود، در صدد



یافتن بسیاری از معماهای باستانی و مربوط به باستان‌شناسی شد. حدود بیست و چهار سال پیش با نوشتن کتاب خود به نام «خاطراتی مشرف به آینده» نام و شهرت فراوانی کسب کرد. طوری که این کتاب در عرض دو سال بیش از ۵۰ میلیون جلد تیراژ جهانی را به خود اختصاص داد. او تاکنون ۱۲ اثر دیگر به رشته تحریر درآورده که «اسرار ابوالهول» یکی از آنهاست.

اریک فون دنیکن در این اثر از چگونگی پندر مردم مصر باستان در جهت ایجاد مجسمه‌های غیرطبیعی مثل ابوالهول سخن به میان می‌آورد. او اسرار صحرای گرم و سوزان و شنزار مصر را همراه مستندات تاریخی می‌شکافد و با توصل به اساطیر و کتب عهد عتیق و نشانه‌های امروزی همچون مسافران فضایی و ... سعی در کشف اسرار مصر دارد. او از گورهای حیوانات مومنیابی شده، گور مقدس آپیس و فراعنه نمونه‌هایی ذکر می‌کند که تنها با خواندن مطالب پی به عظمت و عمق ماجرا خواهید برد.

# اسرار ابوالهول

اثر: اریک فون دنیکن

ترجمه: دکتر قدریز گلزاریان

نشر علمی

سایت اینترنتی لی لی بوک، پروژه عظیم آپلود سه میلیون  
کتاب بر روی نت با لینک دانلود رایگان و نقد حرفه ای

*Die Augender Sphinx/Erich Von Daniken*

95-301-01-G-9

975-10-0243-5



نام کتاب: اسرار ابوالهول

اثر: اریک فون دنیکن

ترجمه: دکتر فدیر گلگاریان

لیتوگرافی: صدف

چاپ: چاپخانه حیدری

تهران، ۳۳۰ نسخه

چاپ دوم: ۱۳۷۵

قطع: رقص

---

حق چاپ هرای ناشر محفوظ است

## بخش اول

کورهای حیوانات و قبرهای خالی:

آه مصر مصر بستاننا

از مخزن اسرار و معلومات تو تنها انسانهاییں باقی  
خواهند ماند که برای نسلهای آینده قابل پذیرش و باور  
کردنی نخواهند بود.

«لوشیوس آپولئویوس»<sup>(۱)</sup>

فلسفه رومی

مردی سیل دار که جوان به نظر می‌رسید راهم را سد کرد و گفت:

- به مصر خوش آمدید!

و سپس دستش را به سوی من گرفت و احواله‌رسی کرد. در حالی که هنوز در حیرت بودم به زور لبخندی بر لب آورده و دستش را فشردم. پیش خود تصور می‌کردم که این شخص از جمله اشخاص زرنگی است که سعی دارد به نحوی با خوش آمدگویی به زبان انگلیسی، نوریستها را به چنگ خود در آورده و بهره‌کشی

## ۶ اسرار ابوالهول

کند. با این تصور به خود گفتم که به قدر یقین ناخواسته هدف او قرار گرفته‌ام. به دنبال احوالپرسی، آن شخص سبیل‌دار و جوان از من پرسید که اهل کجا هستم و برای چه به مصر آمده‌ام. در حالی که سعی داشتم از دست او رها شوم، سوالاتش را نیز نمی‌توانستم بپاسخ بگذارم. به زور چند کلمه‌ای برای متقادع ساختن وی گفته و از سرمه راندم.

اما هنوز چند دقیقه‌ای از این قضیه نگذشته بود که به هنگام خروج از سالن اصلی فرودگاه قاهره با پسر جوان دیگری رویرو شدم. او نیز خوش‌آمدی گفت و احوالپرسی کرد. ناخواسته با او نیز همان رفتاری را کردم که با فرد قبلی نموده بودم.

در روزهای آتی نیز بطور مداوم با چنین صحنه‌های ناراحت کننده‌ای رویرو می‌شدم. حتی روزی که برای دیدن مرزه مصر به شهر قاهره می‌رفتم در برابر موزه با چنین قن رویرو شده و آنها نیز با خوش‌آمدگویی سعی داشتند زمینه رفاقت و مکالمه را فراهم آورند. اما به هر نحوی که بود از دست آنها رها شده و به کار خودم می‌پرداختم. سرانجام مردی سیگارفروش در برابر قرار گرفت و مثل بقیه «به مصر خوش آمدید!» گفت و سعی کرد مرا به حرف بکشاند. به غیر از او حتی پسرکی واکس زن نیز که در گوشه خیابان نشسته بود بالبخندی زشت، خوش آمدگویی نموده و به دنبالم راه افتاد. به غیر از اینها رانده تاکسی، دربان هتل، عتیقه فروش، بقال و مرد رهگذری مرا می‌دید و پی به خارجی بودنم می‌برد، سر راهم سبز شده و سلام و احوالپرسی کرده و سعی داشتند مرا به خودشان راغب گردانند.

جای شگفتی اینجاست که به هر کسی می‌رسیدم، ابتدا سعی داشت بفهمد که

من از کجا آمده‌ام و از کدامین کشور هستم. من نیز به ناچار پاسخ سوالاتشان را داده و سعی می‌کردم از دستشان رها شرم. به قدری از این قضیه ناراحت و خسته شده بودم که روزی به هنگام بازدید از اهرام نلائمه مصر با مردی که همین سوال را کرد، با ناراحتی پاسخ دادم که: «از مریخ آمده‌ام!» اما این شخص نه تنها کوچکترین واکنشی از خود نشان نداد و از پاسخ‌نمایش نشد، بلکه مثل بقیه با خوشروی دستش را به سویم گرفت و احوالپرسی کرد و با صدای بلندی گفت:

- از هر کجا آمده باشید، به مصر باستان خوش آمدید!

به نهایت می‌توان گفت که مصریان کار را نا به اینجا پیش برده بودند. یعنی اگر از کره مریخ نیز توریستی به کشورشان گام می‌نمادند، شگفت‌زده نمی‌شدند. در طول پنجاه و چهار سال زندگی خود بارها کناره‌های رود نیل را زیر پا نهاده و از آن منطقه دیدار کرده بودم. اما هر بار که به این سرزمین پا نهاده‌ام، همیشه برایم نازگی داشته است. علیرغم وجود اگزوزهای پر دود و آلوده‌ساز، کوچه‌پس کوچه‌های تنگ و باریک و وسائل نقلیه قدیمی و از کار افتاده و هتل‌های قدیمی که بیشتر به یک کاروانسرای عمومی شباهت دارند، هنوز هم برایم شگفت‌آور هستند. شاید دلیل چنین پنداری از اسرار این سرزمین و سایه‌های مه‌گونه تاریخ هزاران ساله این کشور چون نفس ساحرانه‌ای مرا به خود جلب و جذب کرده است.

در سال ۱۹۵۴ که هنوز جوانی نوزده ساله بودم برای نخستین بار به مصر پا گذاشت و در منطقه «ساکارا»<sup>(۱)</sup> یا سقاره در مصر سفلی از اهرام نلائمه مصر دیدن

## ۱۸ / اسرار ابوالهول

کرده و گام بر شنهای راهروهای تاریک زیر اهرام نهاده بودم. آن زمان یکی از دوستان دانشگاهی که اهل مصر بود به اتفاق دو نگهبان مرا همراهی کرده بودند. آن زمان در دست هر چهار نفرمان شمعهای فروزانی قرار داشت که راه تاریک را پیش رویمان روشنتر می‌نمود. علت این که از شمع استفاده می‌کردیم این بود که آن زمان هنوز از برق و امکانات الکتریکی در منطقه یاد شده خبری نبود. آن زمان تونلهای زیرزمینی هنوز به روی توریستها باز نشده بود. آن روزی که در زیر نور شمع یکی از نگهبانان، برای نخستین بار هیبت و بزرگی مجسم و صندوق قدیمی فرعون را دیدم، هنوز هم دقیقاً به یاد دارم و انگار پیش چشم زنده می‌شوند. انعکاس انوار شمع بر روی سنگی گرانیت چنان شگفت‌آور و مجلوب کننده بود که انسان ناخواسته به عظمت آن پی می‌برد. آن زمان که از این وضعیت و رؤیت صندوق در شگفت‌شده بودم از دوستم پرسیدم که:

- درون این صندوق چه چیزی گذاشته شده است؟

- گاو نرهای مقدس افهمیدی دوست جوان من؟ گاو نرهای مقدس! زمانی که من شگفت‌زده‌تر نگاهش کردم، او قلمی فراتر نهاد و در لابلای روزنای بزرگ به بلندی قامت انسان صندوق دیگری نشانم داد که درون آن نیز گاو نری که مقدس شمرده می‌شد، جای گرفته بود. در برابر آن صندوق، صندوق مشابهی قرار داشت که وضعیت سایر صندوقها را به خود گرفته بود. شمع را بلندتر کرده و خواستم در زیر نورش مسافت طولانی‌تری را ببینم. اما ناچشم کار می‌کرد و قدرت دید در زیر نور شمع مرا باری می‌نمود تنها صندوقهای زیادی مشابه هم می‌دیدم که درونشان حیوانات مختلفی مدفون شده بودند. به خاطر این که کف سالن و تونل آکنده از گرد و غبار سالیان سال و بلکه صنعا

## اسرار ابوالهول ۹۱

سال بود، مانع از انعکاس صدای پای ما در تونل می‌شد و گویی گرد و غبار صدای پای انسان را در آن مکان مقدس (ا) مکوت می‌گذاشت. به هر طرفی که پا می‌گذاشتم با راهروهای نازه‌ای با طبقات مختلف در اندازه‌های گوناگون که بر روی صندوقهای بزرگ و کوچکی نهاده شده بودند، مواجه می‌شدم. با مشاهده آنها احساس دلتنگی شلیلی در خود کردم و انگار نیروی ناشناخته‌ای قلبم را به شدت می‌فرشد. هر قدر جلوتر می‌رفتیم دانه‌های گرد و غبار را در حلقوم خشکیده‌ام بیشتر از پیش حس می‌کردم. انگار همین دانها چون پنجه‌های خاطرات ترس آور گذشته بودند که بر حلقوم من چنگ می‌زدند. کوچکترین روزنه‌ای دیده نمی‌شد که لااقل جریان هوا از آنجا ادامه داشته باشد. تنها روزنه‌های دیده شده، بر روی صندوقهای حاوی گاوها نر به چشم می‌خورد که آنها نیز ناخواسته حال آدمی را دگرگون می‌کرد. برای این که از نزدیک گاونر مومبایی شده‌ای را ببینیم، از دوست هم دانشگاهی و یکی از نگهبانان خواستم که یکی از سنگهای گرانیت روی صندوقها را بردارند. بعد از این که سنگ به طرفی کشیده شد، در وسط آن دو نفر جایی برای خود پیدا کرده و در حالی که شکم خودم را به صندوق تکه داده و به زحمت درون صندوق را می‌دیدم، به آن طرف خم شده و نور شمع را درون صندوق گرفتم. درون صندوق کاملاً تمیز و خالی بودا چهار صندوق دیگری نیز که در کنار آن صندوق نهاده شده بود، بازرسی کردم. آنها نیز خالی بودند. به راستی بر سر گاونرهای مومبایی شده چه آمده بود؟ آیا وجود پیکرهای سنگین آن حیوانات را از آنجا برداشته و به جای دیگری برده بودند؟ آیا گاوها نر مومبایی شده به موزه‌ها برده شده بودند؟ با این که - ناگاه شبه‌ای درونم را فرا گرفت - نکند هیچ زمانی درون این

صدوقها گاوهای نرمومبایی شدهای وجود نداشته است؟

حالا از آن زمان سی و پنج سال گذشته است و بار دیگر درون همان تونل فرار گرفته‌ام. خیلی از چیزها از آن زمان تاکنون فرق کرده است. دیگر اکاربرد شمع خبری نیست و کابل‌های برق با چرااغهای کوچک و بزرگ آنجا نورانی کرده است. گروههای مختلف توریستی از راهروهای تنگ و باریک حتی ناریک گذشته و اطراف را به دقت می‌پایند. صداهای انسانهای مختلف نیز در درون راهروها انعکاس می‌باید. رد پای انسانها بر گرد و غبار قدیمی که بسان فرش بر کف راهروها نشته‌اند، صدای پای رهگذران را با صدایی شب به «آف»، «اویف» به گوش می‌رساند. گاه‌گاهی نیز صدای رهبر گروه به گوش می‌رسد که توضیحات لازم را می‌دهد. او از گاوهای نرمومبایی شدهای که زمانی درون آن صندوقها جای گرفته بودند، چیزهایی بیان می‌کند. گاو نرها مقدسی که به «آپس»<sup>(۱)</sup> «پتاج»<sup>(۲)</sup> عنوان گاو مقدس معروف بوده‌اند. «آپس» مصریان باستان بوده است.

گرچه حرفهای رهبر گروه توریستها را تواًم با خطأ و دروغ می‌بینم ولی اعتراضی نکرده؛ ولی بر این باور بیشتر صحه می‌گذارم که لااقل من در آنجا بیش از هر کسی از ماجرا خبر دارم. آری، در درون صندوقهای بزرگ گرانبه هیچگاه گاو نرهای مومبایی شدهای قرار نگرفته و موجود نبوده است!

همه چیز از «آگوست ماریت»<sup>(۳)</sup> شروع می‌شود

سال ۱۸۵۰ است. مکان مورد نظر شهر پاریس می‌باشد. «آگوست ماریت

۲۸ ساله در موزه «لوور»<sup>(۱)</sup> فرانسه مشغول خدمت است و به عنوان دستیار بخش علوم موزه فعالیت می‌کند. این فرد کوتاه قامت و ریزاندام در حالی که با ناراحتی و نفرین کنان به این سر و آن سوی اتفاق می‌رود، به فکر مسایل مربوط به مصر باستان است. او در عرض هفت سال آخر در مورد مصر باستان به چیزهایی دست یافته است که شگفت‌آور هستند. این شخص بدون نقص و ایرادی به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و عربی تکلم می‌کند. نه تنها به این سه زبان احاطه کامل دارد، بلکه به راحتی می‌تواند خطوط هیروغليف را نیز بخواند. او بقدرتی در مسایل مصر و یافته‌های باستانی آن صاحب فکر و کارشناس است که به راستی خودش و زندگیش را صرف متون پداشده مصر باستان کرده است.

در آن اواخر شبده شده بود که گرویانگلیسی‌ها توانسته‌اند سنگ نبشته‌ها و آثار خطی باستانی را از مصریان و کاوشگران فاچاقی بخزند. این خبر به گوش دانشمندان و باستان‌شناسان فرانسوی نیز رسیده بود. فرانسه که در کنار عظمت تاریخی از ابهت و افتدار علمی و عملی نیز برخوردار است، نمی‌توانست در قبال چنین خبری غافل و ساكت بماند. سرانجام آکادمی علوم پاریس تصمیم بر این می‌گیرد که «آگوست ماریت» را به مصر اعزام دارد. این دانشمند و دستیار جوان سعی دارد با شش هزار فرانک فرانسه بهترین پاپروس‌ها و سنگ نبشته‌ها را از چنگال انگلیسی‌ها بدراورد و برای فرانسه به ارمغان بیاورد.

سرانجام «آگوست ماریت» در دوم اکتبر سال ۱۸۵۰ به قاهره می‌رسد. فردای همان روز بلا فاصله با ریاست کلیسا شرقی و ارتدوکس «کوپت»<sup>(۲)</sup>

## ۱۶ / اسرار ابوالهول

دیدار می‌کند. مقصودش از این دیدار به چنگ آوردن پاپروسهای باستانی مصر است که تنها با واسطه‌گی «کویت» محقق خواهد شد. او علاوه از این وقتی در بازار قاهره می‌گشت، از تمامی فروشگاهها و مغازه‌های عتیقه فروشی نیز دیدن کرده و شگفت‌زده شد. زیرا تمامی عتیقه‌فروشها اقدام به فروش ابوالهولهای کوچک و متوسطی می‌کردند. تمامی اینها یعنی مجسمه‌های شیر و انسان‌نما از سقاره آمده بودند... «ماریت» پیرامون این مسئله خیلی فکر کرد، اما به نتیجه‌ای نرسید. از طرفی «کویت» نیز وقتی به او متذکر شد که در روز هفدهم اکتبر نتیجه همکاریش را اعلام خواهد کرد که آیا خواهد توانست در زمینه یافتن و به دست آوردن پاپروسهها کمک کند یا نه، «ماریت» بیش از پیش ناراحت و ناامید شد. او چاره‌ای نداشت جز این که به بالای قلعه برود و بر روی پله‌های آن به فکر فرو رود.

در آن لحظه شاهد بود که قاهره در زیر غبار و مه غروب فرار می‌گیرد. او با دیدن چنان صحنه‌ای تصمیم گرفت در دفتر خاطرات خود چنین بنویسد: «مه غلیظی که از طرف دریا به روی قاهره هجوم می‌آورد، انگار از لوله کشته در حال غرق شده‌ای بیرون می‌زند که به ضخامت سه مناره به نظر می‌رسد. خورشید که چاره‌ای جز غروب ندارد ولی از آن دور دست و افق غربی انگلستان سرخ فام خود را با اشعه‌ایش عاجزانه بر پهنه اهرام می‌ساید. صحنه‌ای بسیار شورانگیز و خارق العاده پلید آمده است.

انگار همه چیز از این دنیا فرق دارد. خیلی مسحور شده‌ام. مهمنرین و بزرگترین خیال موجود در ذهنم تداعی می‌شود. در برابر خودم گورهای عظیم، سنگهای برافراشته، سنگ نیشهای و مجسمه‌ایی قرار گرفته‌اند که دنیایی خاص

برای خود تشکیل داده‌اند. به غیر از این انتظار چه چیزی را می‌توانستم داشته باشم. فردا بایستی برای انجام کارهایم و حمل اشیاء و اثاثیه‌ام دو با سه قاطر و الاغ کرایه کنم. این بهترین وسیله‌ای محضب می‌شود که در صحرای مصر به حال انسان مفید واقع می‌گردد. باید برای خود چادر، وسایل شخصی، ملزومات حفاری و زندگی تهیه کنم. باید روز یستم اکتبر در کنار اهرام مصر چادرم را بزنم...

و به راستی نیز «ماریت» پس از خرید و تهیه ملزومات و کرایه کردن چندین راس قاطر و الاغ نهایتاً در یستم اکتبر ۱۸۵۰ چادرش را کنار اهرام ثلاته مصر برپا می‌دارد...

حدود هفت روز تمام زندگی «ماریت» با سر و صدا و هیجان و تلاش بی‌وقفه سپری شد. اما دیگر حوصله‌اش سر رفته بود. از کندن و کاویدن خسته شده بود. با کاروان کوچک خود سمت جنوب را پیش گرفت و تا ظهر به راهش ادامه داد و سرانجام در منطقه سقاره و در وسط سنگها و بناهای مخروبه و دیوارهای سنگی واژگون شده کمپ خودش را برپا داشت. امروزه همان نقطه‌ای که مقبره فرعون «زوسر»<sup>(۱)</sup> از جانب کسی پیدا و کشف نشده بود و در زیر خاکهای زیادی مدفون بود. در سقاره موجود است. در آن زمان هنوز «ماریت» فردی نبود که بدون تلاش و اندیشه زندگیش را سپری سازد، اوقات برایش از هر چیزی ارزشمندتر بودند. در حالی که در روی ماسمه‌ها قدم می‌زد، ناخراسته هوس کاویدن به سرش زد و در اثنای کاویدن ناگهان با سر ابوالهولی

مواجه شد. در همان لحظه بود که ناگهان به یادش آمد که در فروشگاههای عتیقه‌فروش تعداد زیادی سرهاي ابوالهول موجود بود. چند متر جلوتر را کاوید و ناگهان با لوحه‌ای مواجه گردید که بر رویش کلمه «آپیس» نوشته شده بود. این محقق و باستان‌شناس بیست و هشت ساله که از پاریس تا آنجا برای یافتن پاپروسهای آمده بود، اکنون با چیزهای دیگری رویرو می‌شد که از حیرت نفس بند می‌آمد. البته افراد دیگری نیز قبل از «ماریت» در آن مکان گردش کرده و با سرهاي ابوالهول و سنگ نشسته‌هایی مواجه شده بودند ولی هیچکس نا به آن روز افکاری که در ذهن «ماریت» بود و جریان می‌یافت، آشنا نبوده و چنان فکرهای را به ذهن خطرور نداده بود. «ماریت» سعی داشت میان ابوالهول و سنگ نشسته‌ای که بر رویش «آپیس» نقش بسته بود، رابطه‌ای برقرار سازد. در طول تاریخ و اسناد تاریخی تنها «هرودت»<sup>(۱)</sup> و دانشمند سیلی «دیودور»<sup>(۲)</sup> و «استرابون»<sup>(۳)</sup> از مصر باستان و «آپیس» سخن به میان آورده است. «استрабون» در اسناد تاریخیش چنین می‌نویسد:

«ممفیس»<sup>(۴)</sup> در پایتخت مصریان نیز بسیار نزدیک است. زیرا فاصله میان این نقطه تا دلتا تنها  $۳ \times ۱۶۶۴۸$  کیلومتر است. عبادنگاههایی که این منطقه را فرا گرفته دارای گاوهاي نر مقدس است که به «آپیس» معروف هستند و مشابه «اوسریس»<sup>(۵)</sup> نیز موجود است. همانگونه که قبل اهم اشاره کردم «آپیس» یا گاوهاي نر مقدس که خدايان مصریان باستان محظوظ می‌شدند، در زیر خاکها و در درون خاکها و تونلهایی محافظت می‌گردیدند. معبد

«سرایپس»<sup>(۱)</sup> که در منطقه‌ای ماسه‌زار قرار گرفته است، اگر آنجا را مورد کاوش قرار دهیم از زیر ماسه‌ها گاهی سرهای ابوالهول و یا تمامی اندام آن مشخص می‌شود.

بدین ترتیب می‌بینیم که در سالهای بسیار گذشته «استرابون» نیز از منطقه‌ای ماسه‌زار به نام «سرایپس» یاد کرده و مشخص می‌سازد که در زیر ماسه‌زارها مجسمه‌های ابوالهول موجود می‌باشد و یا گاوها نر مقدسی نیز به چشم می‌خورد. آری، «ماریت» همین موضوع را به خوبی به یاد داشت و با یافتن سرهای ابوالهول دریافت که به جای مورد نظرش رسیده است. «دیودور» سیلیانی که یک قرن قبل از تاریخ اسلام می‌زسته است در کتاب چهل جلدی خود به نام «کتابخانه تاریخ» اذعان می‌دارد که گاوها نر مقدس بعد از مرگشان به طریق خاصی زینت داده شده و سپس مومنیابی گردیده و در زیر خاکها مدفون گردیده‌اند.

آری، او نیز از گاوها نر صحبت به میان کشیده و حتی از آرایش و تزین و حتی مومنیابی شدنشان بحث می‌کند. اما جای تعجب اینجاست که تا به امروز هیچکس در مصر کنونی با گورهای گاوها نر روبرو نشده است که در آن گاو نر مومنیابی شده‌ای موجود بوده باشد. زمانی که «ماریت» چنین قضیه‌ای را در ذهن خود بررسی و مرور کرد، دیگر به فکر حرفهای مسئول خود نیفتاد. یعنی به واقع وظیفه اصلی و ماموریت خوش را فراموش کرده و حتی به وعله و وعید رئیس کلیساً ارندوکس نیز نمی‌اندیشید. احساس هیجان ناشی از اکتشاف

## ۱۶ / اسرار ابوالهول

جدید وجودش را در برگرفته بود. بلا فاصله سی کارگر را استخدام کرد و پس از این که محیط کاری را مشخص کرد، آنها را به کار گرفت. بدین ترتیب «آگوست ماریت» به حد بیشماری با سرهای ابوالهول و یا مجسمه‌های کامل آن رویرو شد. و حتی ابوالهول بزرگ امروزی نیز به روی جهانیان گشوده شد. او در هر کنکاشی با ابوالهول‌های مختلفی رویرو می‌شد و سرانجام در هر شش متر با یک ابوالهول مواجه گردید و بالاخره جاده‌ای پدید آمد که در آن ۱۳۴ ابوالهول وجود داشت. بدین ترتیب «ماریت» به «استرابون» حق داد که چنان مطلبی را چندین قرن پیش درست نوشته است.

«ماریت» در میان اشیای قدیمی و باقیماندهای باستانی موجود در معبد با اشکال و نوشهای لوحه‌گونه‌ای نیز مواجه گردید. در این نوشهای مشخص می‌شد که فرعون دوم «نکتابو»<sup>(۱۱)</sup> (۳۶۰-۳۴۲ قبل از میلاد) چنان معبدی را برای «آپس» مقدس تقدیم داشته است. دیگر هیچ مورد تردید پذیری نمانده بود که «ماریت» بر روی آن انگشت ابهام بگذارد. مشخص می‌شد که جایگاه و مدفن «آپس» مقدس نیز بعد از زینت داده شدن و مویایی گردیدن در همانجا بوده است.

چند هفته‌ای با تلاش و کوشش بی‌وقفه‌ای سپری گردید. اکتشافات پی‌درپی انجام می‌گرفتند و چیزهای جدید و نادری پیش پای «ماریت» قرار می‌گرفت. «ماریت» در اثنای کاوش‌های خود توانست مجسمه‌های شاهین، خدای مصریان باستان و پارس را نیز پیدا کند. سرانجام از زیر خاکهای زیاد و ماسه‌های

انباشت، مجسمه گاو نر «آپیس» پیدا شد. خبر یافتن چنین چیزی چنان سریع پخش گردید و در روستاهای اطراف انعکاس یافت که برای «ماریت» نیز شگفت‌آور بود. زنان روستاهای نزدیک از شنیدن این خبر خیلی تعجب کرده بودند. حتی روزی هنگام ظهر «ماریت» متوجه شد که حدود ۱۵ زن و دختر از کوی هم بالا رفته و سعی دارند بر روی گاو نر مقدس سوار شدند. آنها بر روی سروپشت گاو نر با حرکات منظم و با آهنگ رقصهایی انجام می‌دادند. «ماریت» در آن زمان دریافت که گاو نر مقدس در افانه‌ها و داستانهای اهالی مصر جایگاه خاصی دارد.

«ماریت» در اثنای این جستجو توانست چندین اشیاء و مجسمه قدیمی را نیز کشف کند و پیش روی انسانهای محقق و علاقمند قرار دهد. بلافاصله در قاهره شایعه‌ای پخش گردید که باستان‌شناس و محقق فرانسوی بسیاری از اشیای قدیمی را از خاک بیرون آورده و دولت مصر قصد دارد او را از کشور اخراج نماید. این خبر سریعاً به گوش مسئولان فرانسوی نیز رسید. هنوز فرانسه وارد عمل نشده بود که دولت مصر سربازان خودش را به محل حفاری اعزام داشت و بدین ترتیب مانع پیش روی کارهای «ماریت» شدند و به او اجازه ندادند که پیش از آن به حفاری و کاوش بپردازد.

«ماریت» چاره‌ای نداشت جز این که با دولت مصر وارد معامله شود. مسئولین مستقیم «ماریت» و دولتمردان فرانسوی که موفقیت هموطنشان را دریافته بودند، تصمیم گرفتند که از او حمایت نمایند. ابتدا برای حمایت مالی سی هزار فرانک دیگر از پاریس برایش فرستادند و افرادی که در قاهره بودند برایش امکانات دیپلمانیک فراهم آورده و جانش را نیز تضمین نمودند. بدین

ترتیب «ماریت» توانست به طور رسمی و با اجازه دولت مصر از تاریخ ۳۰ ژوئن سال ۱۸۵۱ مجدداً به کاوش‌های باستان‌شناسی خود ادامه دهد. کار به جایی رسید که دولت فرانسه او را موظف نمود که کار را سریعاً به نتیجه برساند و در این راه برای حفاری از دینامیت نیز بهره جسته شد و سرانجام «ماریت» به نتایجی بسیار سودمند دست یافت.

### بس گاو‌های نر مومیایی شده کجا بیند؟

در روز ۱۲ نوامبر ۱۸۵۱ بود که «ماریت» در هنگام کاوش ناگهان احساس کرد که زیر پایش خالی می‌شد و بعد از آن تخته سنگی از زیر پایش لفزید و با خودش به سمعتی کشاند. این تخته سنگ چون کابین آسانسوری او را به نه زیرزمین برداشت که مخزن بسیاری از حقایق تاریخی بود. بعد از این که گرد و خاک فرو نشست و تخته سنگ در جایی ثابت قرار گرفت، «ماریت» مشعلی روشن کرده و ناگهان دریافت که در برابر صندوق قرار گرفته که درون گودالی جای داده شده است. دیگر هیچ شکی برایش باقی نمانده بود. دیگر به هدفش رسیده بود. به تصور خودش به قدر مطلق «آپس» یا گاو نر مقدسی قرار داشت. اما همین که نور مشعل خود را در درون حفره برداشتا صندوق را از نزدیک رؤیت نماید، ناگاه با درب سنگ گرانیتی صندوق رویرو شد. این درب سنگی از روی صندوق به طرفی کثیده شده و انگار از رویش لفزیده بود. زمانی که نور مشعل درون صندوق قرار گرفت، باز هم آن صندوق را مثل بقیه خالی یافت.

از آن روز به مدت یک هفته گورها و حفره‌های متعددی در برابر «ماریت» نقش بسته و خودنمایی کردند ولی همه‌شان خالی از «آپس» بودند. سرانجام

مخزن اصلی و مادر پیدا شد. این مخزن که دارای سی صد متر طول و هشت متر ارتفاع و سه متر عرض بود، دارای آنفکهای متعددی بود که در جوانب راست و چپ مخزن احداث شده بودند. در درون هر کدام از این حفره‌ها صندوقهایی از سنگ گرانیت درست کرده و جای داده بودند. در درون مخزن اصلی نیز راهرویی بزرگ قرار گرفته بود که به اندازه مخزن اصلی بزرگ به نظر می‌رسید. در درون این راهرو نیز حفره‌ها و روزنه‌های بزرگ و کوچکی دیده می‌شد که انسان از دیدن آنها به وحشت می‌افتد. صندوقهایی که در درون این حفره‌ها موجود بودند در اندازه‌های سه متر و هفتاد و نه سانتیمتر می‌رسید. «ماریت» وزن یکی از صندوقها را تزدیک به هفتاد تن محاسبه کرد و اگر باز درب آنها را نیز حساب می‌کردند بایستی بیست نا بیست و پنج تن بر کل وزن صندوق اضافه می‌نمودند. به راستی نیز این صندوق‌ها در اندازه‌های بسیار شگفت‌آور و بزرگی بودند.

جای شگفتی اینجاست که اغلب صندوقها با بدون درب بودند و یا اینکه در بهایشان به کنار کشیده شده و یا در جانب صندوق بر روی زمین گذاشته شده بودند. از اینرو مشخص بود که گاوها نر مقدس یا از درون آنها دزدیده شده بودند و یا این که به دلایلی درب صندوقها باز گذاشته شده و همچنان باقی مانده بودند. آنچه که محرز و آشکار بود این که اثری از گاو نرهای مقدس تزیین شده و مومیایی نبود.

«ماریت» بر این باور بود که دزدان اقدام به غارت جندهای گاوها نر مقدس نموده و یا این که افرادی از صرممعه مسیحیان «جیرمیاس»<sup>(۱)</sup> مقدس آنها

## ۲۰ / اسرار ابوالهول

را برداشته‌اند. او با عصباتی به حفاری و کاوش‌های باستان‌شناسیش ادامه داد. در اثنای این کاوش‌ها انبارها و مخازن جدیدی نمایان شدند. در درون این مخازن صندوقهای پدا شهند که به نوزده نسل فرعون تعلق داشتند. یعنی به ۱۳۰۷ تا ۱۱۹۶ سال قبل از میلاد مسیح مربوط می‌شد. در اثنای کاوش با تخته سنگ‌هایی روی رو می‌شد که آنها را به طریقی از بین می‌برد ولی یک بار تخته سنگ بسیار بزرگی مسیر حرکتش را مسدود ساخت که با دینامیت آن را منفجر کرده و از بین برد. با انفجار دینامیت، سوراخ و گودال بسیار بزرگی در زمین ایجاد شده بود. زمانی که گرد و غبار حاصل از انفجار فرونشست و مشعلهای فروزان برای روشنایی محیط به کار برد شدند، نگاه در برآورشان صندوق بسیار بزرگی که از جنس چوب بود یافتند. به علت انفجار و شدت آن، درب صندوق تخته‌ای نیز از بین رفت و شکته شده بود. زمانی که «ماریت» تخته‌های شکته را به کناری زد نگهان در برآورش و در درون صندوق با جد انسان مومبایی شده‌ای مواجه گردید.

صورت انسان مومبایی شده با ماسک طلایی پوشیده شده بود. در گردن آن نیز زنجیری از طلا آویزان بود که از نوک طلایی زنجیر گونه دانه‌های عقیق و زمرد آویزان بودند و نظر هر بیندهای را جلب می‌کرد. به غیر از این دو زنجیر طلایی نیز در دو بازوی جد بسته شده بود که در نوک زنجیر دانه‌های یاقوت دیده می‌شد و در یکی از آنها نام پسر ارشد فرعون «رامس»<sup>(۱)</sup> تحت عنوان شاهزاده «کائمه وس»<sup>(۲)</sup> نقش بسته بود. در اطراف این جد مجسمه‌های هیجده

انسان قرار گرفته بود که بر روی آنها چنین عنوانی حک شده بود: «اوی ریس» - آپس خدای بزرگ و ارباب دنیا! بی انتها.

«ماریت» که آن زمان چنین جدی را یافت و با تخمین بر این که شاید جد مربوط به یکی از شاهزادگان فرعونیان باشد، تا به این اوآخر با همان پندار نگهداری می شد. اما در سی سال گذشته با بررسی های انجام یافته مشخص گردید که این جسد از توده ای قیر بدبوی تشکیل شده که تنها در درون آن چندتایی استخوان کوچک و ظریف وجود دارد. این حقیقت را یکی از دانشمندان بر جهت انگلیسی به نام «رابرت موند»<sup>(۱)</sup> به اتفاق دکتر «الیور میرز»<sup>(۲)</sup> که هر دو در امور و مسائل مصر باستان صاحب نظر هستند محرز گردید...

به راستی پس گاو های نر مقدس کجا بودند؟ «ماریت» در تابستان سال ۱۸۵۲ باز در اثر کاوش های خود به مخازن دیگری دسترسی پیدا کرد که در درون آنها نیز صندوقهای مربوط به آپس ها دیده می شد. بر روی قدیمی ترین صندوقها تاریخی نزدیک به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح حک شده بود. اما باز در درون این صندوقها نیز اثری از گاو نر مقدس نبودا

نهایتاً در پنجم سپتامبر ۱۸۵۲ «ماریت» موفق شد که از مخازن بسیار شگفت انگیزی که پیچ در پیچ بودند دو صندوق دست نخورده ای پیدا کند که گرد و غبار چندین سال هنوز ردپای انسانهای زمانهای گذشته بطور محسوسی درک می شد. که اگر تاریخ دقیق آن را محاسبه بکنیم تقریباً به سه هزار و پانصد سال پیش مربوط می شد. مجسمه ای از طلا که مربوط به خدای بزرگ «اوی ریس»

بود در حفره‌ای سراپا قرار داده شده بود. گردنبند و زنجیرهای طلایی این مجسمه نیز که در اثر گذشت زمان و تغییرات و حرکتهای زمین تکان خورده بودند، بر روی زمین افتاده و به چشم می‌خوردند. در این حفره سنگهای حجاری شده‌ای که مربوط به فرعون رامسس دوم بود در حال تعارف نوشیدنی به فرزندش دیده می‌شد که نظر «ماریت» را جلب کرد. این سنگ گراور شده مربوط به ۱۲۲۴ تا ۱۲۹۰ قبل از ظهر اسلام می‌شد. «ماریت» به کمک دوستانش و به توسط دستگاههای منجذیق توانست درب اصلی این صندوق را بگشاید. اما باز

ماجرایی پیش آمد که در اینجا از زبان «ماریت» می‌شنیم:

- من این بار مطمئن بودم که با جسد مومیایی شده‌ای از گاو نر مقدس رو برو خواهم شد. از اینرو با دقت فراوانی اقدام به عمل می‌نمودم... خودم را حاضر کرده بودم که ابتدا سرگاو نر مقدس را در بیاورم. اما از طرفی هنوز این رعب و وحشت وجودم را فرا گرفته بود که مبادا مثل هر زمان موفق به یافتن جسد نشوم. در حالی که زیر نور مشعل دستم را درون صندوق چرخاندم، ناگهان بُوی بسیار زنده‌ای مشام را آزرد و دستم به توده‌ای از چیز نرمی اصابت کرد. باز مثل دفعه پیش درون توده بُوی قیرگونه استخوانهای ظریفی به دستم خورد. در میان این توده و استخوانهای ظریف با پانزده مجسمه کوچک رو برو شدم...

زمانی که «ماریت» دو مین صندوق را نیز بازرسی کرد با این شرایط مواجه گردید. در درون صندوق پانزده مجسمه وجود داشت و بر خلاف صندوق اولی استخوانهای زمختی موجود بودند. در کنار آنها باز استخوانهای ریز و درشتی نیز به چشم می‌خوردند.

با این که امروز توریستها معتقد به این هستند که در زیر آن مخازن

صدقهایی بوده که درونشان اجساد مومیایی شده‌ای از گاوهای نر مقدس موجود بوده است، ولی این منطقه که امروزه نام «سراپوم»<sup>(۱)</sup> را به خود گرفته و در زیر مخازن قصبه سقاره قرار دارد، قادر هر نوع مجسمه و یا جسد مربوط به گاو نر مقدس می‌باشد.

«ماریت» که از این کاوشها خته شده بود، پس از این که به نتیجه‌ای نرسید با مسئلان مصری به مذاکره نشست ولی از آنها نیز نتوانست کمکی بگیرد و یا اطلاعات جدیدی اخذ نماید. به ناچار به پاریس بازگشت و پس از مدتی افامت کوتاه دوباره به مصر عزیمت نمود. آن زمان حکومت مصر که گشايش کانال سوئز را در رأس برنامه‌هايish داشت، به پیشنهاد «فردیناند لسپس»<sup>(۲)</sup> کار حفاری را به «ماریت» سهند. بدین ترتیب تعداد بیشماری از نیروهای فرانسوی در مصر به کاوش و حفاری پرداختند و «ماریت» ترتیبی اتخاذ نمود که در یک زمان در چهل منطقه کار حفاری ادامه پیدا کند. حتی کارها چنان پیشرفت کرده بودند که «ماریت» تعداد کارگرانش را به دو هزار و هفتصد نفر رسانید. «ماریت» هر چیزی را می‌یافت آنها را فهرست‌بندی کرده و بروشوری برایشان ترتیب می‌داد و سعی می‌کرد آنها را به یکدیگر ربط دهد. بدین ترتیب خودش یک مصرشناس برجسته‌ای شده بود. او با یافته‌هايish توانست بزرگترین موزه مصر را افتتاح نماید و در سال ۱۸۷۹ با عنوان پاشا مورد تشویق قرار گرفت. امروزه با این که هزاران توریست به مصر پا می‌گذارند ولی بدون توجه و یا شناختی از کنار قبر این شخصیت بزرگ می‌گذرند حال آن که یافته‌های او که بسیار ارزشمند بوده و

هستد در باغ اولیه موزه بزرگ مصر کنار هم گذاشته شده‌اند و تعداد بیشماری از صندوقها در آنجا گذاشته شده و مورد توجه بازدید کنندگان قرار می‌گیرد.

### صندوقهای حاوی مومنایی‌های دروغین

برخی از باستان‌شناسان عقیده بر این باور دارند که هنوز نظریه «ماریت» درست نیست و زمانی درون صندوق‌های بزرگ گرانیتی اجداد گاوها نر مقدس وجود داشته است. حتی یکی از کارشناسان با عناد و بی‌جهت ادعا می‌کند که در درون صندوقها به غیر از اجداد گاوها نر مقدس چه چیزی می‌تواند باشد؟ مسلم است که این همه صندوقها فاقد اجساد نمی‌توانند باشند و حتماً چیزی درونشان بوده است. حتی زمانی که با یکی از باستان‌شناسان مصری رویرو شدم او نیز صراحتاً ادعا کرد که این صندوقهای سنگی حتماً حاوی اجداد مومنایی شده گاوها نر مقدس بوده‌اند و گرنه درون آن صندوقها مواد اتنی که کار نگذاشته بودند. با این که با او مخالفتی نکردم ولی نظریاتش را نیز باطنانپنیرفتم. البته ما جرا نا به این اندازه نیز ثابت شده و صریح نیست. برای حل معماً صندوقهای خالی گرانیتی از جانبی دیگر به مسئله باید پرداخت. قبل از این که من شخصاً به بیان و حل ما جرا از جانبی که برای خودم محرز است، دنبال کنم، برخی از مسائل را برایتان توضیح خواهم داد.

مصریان باستان علاوه از عبادت گاوها نر مقدس به نام «آپیس»، به گاوها دیگری نیز که نامهای «منویس»<sup>(۱)</sup> و «بوهیس»<sup>(۲)</sup> بر آنها نهاده شده بود،

مورد عبادت خویش قرار می‌دادند. در این خصوص «استراپون» نیز در کتاب هفده جلدی خویش چنین می‌نویسد:

«بر فراز نَهَّای بزرگ، شهر «هلیوپولیس»<sup>(۱)</sup> قرار گرفته است. در این نَهَّای معبدی قرار دارد که مردم در آنجا خورشید را مورد ستایش قرار می‌دهند. علاوه از آن در یکی از اتفاقهای این معبد گاو نری مقدس قرار گرفته که به نام «منویس» معروف است و مردم به آن نیز عبادت می‌کنند. همانگونه که «ممفیس»، «آپیس» را عبادت می‌نماید. مردم به این گاو مقدس نیز به مانند خدا می‌نگرند.»

در حقیقت «منویس» گاو نر بزرگ و سیاهی بوده که به راستی در زمانهای گذشته مومنایی شده و حتی این واقعه در یکی از نوشته‌های راهب معبد «هلیوپولیس» درج شده است. راهب در نوشته‌ای اذعان می‌دارد که جهت مومنایی کردن این گاو حدود بیست متر پارچه مورد استفاده قرار گرفته است. جد گاو نر مقدس بعد از سالیان سال در شهر خدای خورشید یعنی «هلیوپولیس» توسط افرادی پیدا شده و قبرش از بین رفت و گاو نیز یغما شده بود. خدای خورشید یا همان «دری - آنوم»<sup>(۲)</sup> حامی «منویس» بوده است.

قبر گاو نر دیگری که به نام «بوهیس» معروف بود، در مصر میانه و نزدیک شهر «الاقصر» قرار داشت. این گاو نر توسط باستان‌شناسان مصری کشف گردید که دنیای علم مدیون آنهاست. البته باستان‌شناسان معروف و سرشناس انگلیسی به نام «سرراپت موند» نیز قبل اثبله بود که در نزدیکی و چند کیلومتری شهر «آرمنت»<sup>(۳)</sup> مجسمه برنزی از گاو نر مقدس کشف گردیده است. در واقع شهر

کوچک «آرمنت» همان شهر قدیمی «هرمونتیس»<sup>(۱)</sup> است که دقیقاً در برابر شهر «هلیوپولیس» قرار داشته است. این دو شهر در زمانهای قدیم در زبان مصریان باستان به شهر علیا و شهر سفلی لقب گرفته بود. «سر رابت موند» پس از این که این خبر را دریافت داشته بود، پیش خود چنین اندیشه بود که: اگر فرض بر این باشد که این دو شهر در مقابل هم بودند و هر کدام خدایی داشتند، بایستی با پیدا شدن یکی از مجسمه‌های گاو نر مقدس به دنبال مجسمه دیگر گاو نر مقدس در شهر دیگر گشت. اگر در شهر «آرمنت» گاو نر مقدسی یافته شده، پس حتماً در شهر مقابل آن نیز گاو نری پیدا خواهد شد.

«سر رابت موند» با این تصور بلا فاصله وارد عمل شد و زمینه اکتشاف و حفاریها و کاوش‌های باستان‌شناسی خود را شروع کرد.

همانگونه که دانشمند فرانسوی «ماریت» توانسته بود شهر «سرابشوم» را زیر و رو کند و از زیر خاکها صندوقهای بزرگی از سگ گرانیت را بیرون بیاورد ادانشمند انگلیسی نیز همین راه را طی کرد و از زیر شهر قدیمی و معبد تخریب شده آن یعنی از «هرمونتیس» صندوقهای بسیار بزرگی که در درون حفره‌هایی جاسازی شده بودند، بیرون بیاورد. به خاطر این که شهر «هرمونتیس» محل حضور گاو نر مقدس و خدای بزرگ «بوهیس» بود، دانشمند انگلیسی پس از کشف سی و پنج گور و سی و پنج حفره بزرگ آنها را به نام «بوهه او姆»<sup>(۲)</sup> معروف ساخت. «سر رابت موند» در فاصله‌ای نزدیک به این محل گور دیگری کشف کرد که به آنجا «باکاریا»<sup>(۳)</sup> می‌گفتند. هر دو گور بسیار آشفته و تخریب شده بودند. معلوم

می شد که دزدان و غارتگران اشیای قدیمی و عتیقه پیش از کارشناسان امور و باستان‌شناسان وارد عمل شده‌اند. این گورها نه تنها از بین رفته و حالتی آشفته داشتند، بلکه از جانب افراد نادان، محل جمع شلن آب نیز شده بود و گورها نا نیمی از ارتفاع در زیر آب قرار گرفته بودند. بدین ترتیب اگر اجداد مومبایی شده‌ای نیز درون آن گورها وجود می‌داشت مسلمًا در اثر باکتریها و موجودات آبزی از بین رفته بودند. البته با این که وضعیت نامید کننده بود ولی لااقل مجسمه‌های برنزی و یا اشیای قدیمی که زنگ زده بودند از زیر خاکها بیرون آورده شدند.

«سر رابرт موند» خود در اظهاراتش نسبت به پافته‌هایش چنین می‌گوید:

- در تمامی فعالیتهای باستان‌شناسی و حفاری‌های انجام گرفته تنها از وضعیت «باکاریا» ۳۲ راضی هستم. این مومبایی را به خوبی مورد بازرگانی قرار دادم و تمامی خصوصیات جسم مومبایی شده را از نظر گذراندم. این جسد مومبایی شده پیش از آن که به جسد یک گاو نر شباهت داشته باشد، به جسد سگ و یا شغالی شبیه بود... هیچ‌کدام از استخوانهایش شکسته نشده بودند و لذا شناخت جسد به خوبی انجام گرفت.

به راستی تمامی این مسائل برای انسان تا حدودی شگفت‌آور و شبهمبرانگیز هستند. با این که گورهای دیگری نیز در «سرپاشم»، «هلیوپولیس»، «بوهمام»، «باکاریا» پیدا شدند ولی در نزدیکی «جیزه»<sup>۱۱</sup> نیز با گورهایی روی رو شدند که جای شگفتی داشت. حتی در «ابوسعیر»<sup>۱۲</sup> نیز گورهایی پیدا شدند که در

۱- اهرام ثلاته مصر

درونشان صندوقهای گرانیتی موجود بود ولی متأسفانه در تمامی آنها یا اجساد مردمایی شده‌ای شیمی به سایر حیوانات پیدا شدند و یا این که نودهای فیراندود به دست دانشمندان باستان شناس برخورد.

جالبتر این که به غیر از این، جسد انسانی نیز در این گورها پیدا شد. و حتی در برخی از این صندوقها به جای این که جسد گاو نر مقدسی نهفته باشد، جسد انسانی به دست آمد. زمانی که این گونه اجساد نیز مورد ارزیابی قرار گرفتند و پارچه‌های اطراف اجساد باز شد، تنها چیزی گندیده و بد بو از زیر آن بیرون زد. البته «سر را بر تموند» و «میرز» کار را به این حدود کافی ندانسته و حتی بر روی اجساد تجزیه و آزمایشاتی نیز انجام داده بودند. اما آنچه که به دست آمده بود، یا اجساد به زمانهای خیلی دوری که نظرشان را بکنیم مربوط نبودند و یا درون آنها چیزهایی که به عنوان جواهرات دوران فرعون قلمداد می‌شدند، از جواهرات آن دوره نبوده و چیزهایی زیستی بودند که امروزه نیز زنان و دختران مصری از آنها استفاده می‌کنند.

صندوقهای یک پارچه درون مخازن و انبارهای زیر زمینی از سنگهای گرانیت منطقه «آسوان»<sup>(۱)</sup> ساخته شده بودند. البته این منطقه در هزار کیلومتری «سراپیوم» واقع است. از اینرو مشخص شد که اکثر این صندوقها نیز از دوره قدیم و فرعونیان باقی نمانده است. گرچه اغلب صندوقها یک پارچه بوده و به وزن تقریبی نود تا صد تن بودند ولی باور کردن این موضوع که صندوقها با دست انسان از کوه کنده شده و صیقل داده شده و به آنجا نقل گردیده، کاری

مشکل می‌نماید. اگر هم باور کنید که در زمانهای گذشته چنین چیزی انجام گرفته باید بر بشر آن دوره تحسین گفت که کار بسیار خارق العاده‌ای از خود نشان داده است. آنچه که در این جریان ذهن آدمی را به خود مشغول می‌دارد، این که به راستی انسانهای قدیم و مصریان باستان به باورها و پندارهای خود ایمان راسخی داشته‌اند که چنین سنگهایی را صدها کیلومتر پیش رانده و غلتانده و سپس با اشیاق و سلیقه خاصی در جاهای خود قرار داده و با نظم و ترتیب‌بندی کرده‌اند. با این حال باز باور کردنی نیست که انسان آن دوره تحمل این همه رنج و مشقت را نموده و نهایتاً به این راضی شده که در درون صندوقها تنها استخوانهای کوچکی را با قیرهای آن زمان که طلس گفته می‌شد آلوده کرده و با پارچه پیچاند و در گور بگلارد.

اگر فرار بر این بود که مصریان باستان به خاطر استخوانهای بی‌اهمیتی آن همه زحمت را به خود بدهند و صندوقها را بیاورند، هیچگاه متholm زحمات نمی‌شدند. من که باورم نمی‌شود انسانهای آن عصر به خاطرا جسد بی سرو پیکر چنان زحمتی را قبول نمایند. لذا در این مثله جای ابهامی وجود دارد. یا این که درون این صندوقهای زمانی خالی گردیده‌اند و یا انسان امروزی راز اصلی را نیافه و یا دسترسی به جد اصلی گاو نر مقدس پیدا نکرده است.

باید قبول کنیم که یادداشتها و نقل قولهای قدیمی حاکی از حقایق مصر باستان است. مصریان قدیم و حتی راهبان آن دوره همیشه سعی داشته‌اند به گورها اهمیت بدهند و اگر هم خود افدام به یافتن گور گاو نر مقدس کرده‌اند، سعی داشته‌اند سرو بدن آن را به دفت بیرون بیاورند. پس با این تدابیر امکان ندارد که در درون صندوقها چیزهایی به درد نخور وجود داشته باشد و یا این که

خالی باشند. «راپرت موند» خود در این خصوص چنین می‌گوید:

- یک جسد مومیایی شده در مصر باستان به قدری اهمیت می‌داشت که نگهداریش در گوریش از مومیایی کردنش برای مردم مهم تلقی می‌شد.

در این اواخر در یکی از گورهای منطقه «ابوسعیر» دو جسد مومیایی شده مربوط به گاو نز پیدا شد. بر روی این حیوانها پارچه‌ای به شکل صلیب کشیده شده بود که از نوع کتان بود. کارشناسان فرانسوی به نام‌های «لورتد»<sup>(۱)</sup> و «ژیلارد»<sup>(۲)</sup> این پارچه را به دقت بریدند و طبقات مومیایی شده را از روی اجساد و حیوانات طبقه به طبقه جدا کردند. آنچه که از درون جسد بیرون آمد، استخوانهای متعددی از حیوانات مختلف بود که به هم قاطی شده و در آن جای گرفته بود. دانشمندان از دیدن این صحنه بسیار شگفت‌زده شدند. این دو جسد که به ظاهر به گاو نز شباهت داشتند دارای دو متر و نیم طول و یک متر ارتفاع و هفتاد سانتی‌متر عرض بودند. زمانی که دانشمندان استخوانهای پیدا شده را بررسی کردند معلوم گردید که از هفت نوع حیوان استخوانهایی انتخاب شده و درون جسد به ظاهر شیه به گاو نز جای گرفته است.

نامی گورهای مربوط به گاو نز تخریب شده بود. معلوم نبود که این تخریب از جانب دزدان بوده است و یا راهبان. اگر فرض بر این باشد که گورهای تخریب شده توسط دزدان بوده است، باید پذیرفت که دزدان غالباً به دنبال پول و اشیایی قیمتی هستند و جسد مومیایی شده برایشان اهمیتی ندارد. لذا تنها به این نتیجه می‌رسیم که شاید راهبان به خاطر علاقه به خدای واحد و حقیقی، مخالف

اشیاء و اجسامی بودند که به خدا نسبت داده شده و یا شباهت داده می‌شدند اما بدین ترتیب از بین رفته‌اند. لذا اصلًا باور کردنی نیست که دریهای سنگهای گرانیت به وسیله اتفاقات و یا حوادثی طبیعی با سلیقه به کناری کشیده شود. قدر مسلم آن است که دست انسانی در جابجا کردن این دریها دخالت داشته است. اما نا این اندازه نیز نباید اکتفا کرد. زیرا کشیش‌ها و راهبان مسیحی نیز غالباً برای این که روح ابلیس و یا بتپرستان را از آنجا دور سازند می‌بایست درون گورها و یا راهروها اشکال و یا مجسمه‌هایی از مقدسان مسیحیت می‌گذاشتند که در درون گورها و یا تونلها چنین اشیایی نیز دیده نشد. بدین ترتیب احتمال دوم نیز نا حدودی ضعیفتر می‌شود. پس به راستی بر سر اجاد مومیایی شده گاوها نر مقدس یا «آپس»، چه آمده است؟

### شاپهات گوناگون:

اگر به تاریخدان یونانی «هرودت» توجهی داشته باشیم که ۴۵۰ سال قبل از میلاد مسیح در مصر باستان مسافرت‌های طولانی داشته و با بیاری از راهبان آن دیار گفتگو کرده است، آن زمان در می‌باییم که اعتقاد به «آپس» در گورهای صندوق شکل و به صورت مومیایی شده امری عبث می‌باشد. زیرا «هرودت» در کتابش اذعان می‌دارد که مصریان باستان گاوها نر را که خداوند خود می‌پنداشتند به راحتی غذای خوش فرار داده و آنها را می‌خوردند.

«هرودت» در این زمینه می‌نویسد: مصریان باستان، گاوها نر را از نوع حیوانات مقدس برمی‌شمردند که به «اپافوس»<sup>(۱)</sup> نسبت می‌دادند و آن را گاوها

«اپافوس» محسوب می‌کردند. از این‌رو آن حیوان را به طریقه خاصی موند امتحان و بررسی قرار می‌دادند. اگر چنانچه گاو نری تنها یک نار مویی بر بطن آن هم به رنگ سفیدی می‌داشت، حیوان را مردار دانسته و از بین می‌بردند. امتحان کردن گاو نر به گونه‌ای بود که ابتدا دست و پای حیوان را می‌بستند و پشت به زمین می‌خواباندند. زبانش را از دهانش بیرون آورده و حتی نقاش معنوه حیوان را نیز برای یافتن نار موی سفید شیطانی امتحان می‌کردند. این کار توسط راهبی انجام می‌گرفت. می‌شد چنین گفت که این عمل نوعی رسم سنتی مصریان باستان بود که با مراسم قربانی کردن بسیار فرق داشت.

طریقه قربانی کردن حیوان بدین ترتیب بود که ابتدا حیوان مورد نظر را روی سکوی سنگی معبد می‌بردند که همیشه بر روی آن آتشی برافروخته شده و مراسم قربانی برای خدایان انجام می‌گرفت. بعد از آن آتشی بر می‌افروختند راهبان بر روی حیوان قابل قربانی شراب می‌ریختند و به عبادت خدایان مشغول می‌شدند. بعد از پایان مراسم عبادی اقدام به قربانی کردن حیوان می‌کردند. طبق قربانی کردن نیز این‌گونه بود که ابتدا سر گاو نر را از بدنش جدا می‌کردند پوست از بدنش می‌کنلند. پس از پایان یافتن این مراسم، سر حیوان را با هزار یک نفرین از محل دور می‌کردند. همیشه در نزدیکی محل قربانی بازاری قرار می‌گرفته است. غالباً خرید و فروش اهالی و حتی یونانیان بازارگان نیز در بازارها انجام می‌پذیرفت. اگر چنانچه در بازار فردی بیگانه حضور می‌یافتد یا بازارگانی یونانی حضور پیدا می‌کرد، سر گاو را به او می‌فروختند و گرنه باز نفرین آن را به رود نیل می‌انداختند... البته نوع تمیز کردن حیوان و سوزاق احشاء درونی گاو نر نسبت به وضع موجود فرق می‌کرد... وقتی پوست گاو

را از بدنش جدا می‌کردند، آن را با دعا و اوراد خاصی به کناری گذاشتند و سپس شکم حیوان را پاره کرده و احشاء درونی را بیرون می‌آوردند. تنها چیزی که در درون بدن حیوان باقی می‌گذاشتند قسمتهای چربی و جگرش بود و بس. بر خلاف این، گاهی استخوان ران و استخوان پشت بدنش را از وجودش جدا می‌کردند و به همراه استخوان گردش بیرون می‌انداختند. بعد از این که کارهای بدین منوال پیش می‌رفت، درون بدن حیوان را با نان تمیز، عسل، انگور خشکیده یا کشمش، انجیر و سایر برگهای عطرآگین روزمره پر کرده و به عنوان فربانی کردن در آتش می‌سوزاندند. البته قبل از سوزاندن، جسد حیوان را به روغن زیتون زیادی آغشته می‌کردند. زمانی که حیوان در آتش می‌سوخت، خردشان نیز به جزع و فزع پرداخته و گریه سر داده و دعا می‌خواندند. پس از این که به حد کافی گریه و زاری می‌کردند و آتش نیز خاموش می‌شد از باقیمانده حیوان فربانی شده و سوخته به مقدار مورد نیاز برداشته و می‌خوردند و آن را سهم قانونی خود می‌پنداشتند که خدایان پس از قبول فربانی به آنها باقی گذاشته بودند.

تمامی مصریان باستان رسم و آیین مشابهی انجام داده و حتی در صورت نیاز گوساله‌ها را نیز بدین گونه فربانی می‌کردند. اما در دیدگاه «ایسیس»<sup>(۱)</sup> دست بازیلن و کشن و فربانی کردن گاوها مقدس امری ممنوع شناخته شده است...

اگر حق با «هرودت» باشد، پس صندوقهای مربوط به اجساد مردمیابی شده

گاوهای نر مقدس برای چه بوده است؟ اگر ادعاهای «هرودت» تاریخ نویس یونانی را دقیق و متفن بدانیم و فرقی بر این بگذاریم که واقعاً راهبان و مردمان مصر باستان گاوهای نر را در ضیافتی صرف می‌کردند، چه لزومی داشت که صندوقهای گرانیت و بزرگی ساخته شود؟ اما «هرودت» در جای دیگری از چگونگی مردمیابی کردن گاوهای نر نیز توضیحاتی ارائه می‌دهد. او در اثرش اذعان می‌دارد که مردم آن زمان ابتدا گاوهای نر را کشته و روده‌هایشان را بیرون می‌آورده‌اند و به عوض در شکم حیوان روغن سدر می‌ریختند.

نویسنده‌گان عهد قدیم به هر دلایلی در مورد گاوهای نر مقدس دارای عقاید و پندارها و خاطرات متفاوتی هستند. علیرغم این که «هرودت» عقیده دارد که راهبان و مصریان باستان گاوهای نر مقدس را می‌خورند. دانشمند سپسیلیابی «دیودور» نیز بر خلاف او ادعا دارد که مصریان باستان گاوهای نر مقدس را طی مراسم بسیار با شکوهی دفن می‌کردند. در کنار اینها دانشمندان رومی قدیم مثل «پلی نیوس»<sup>(۱)</sup>، «پاپی نیوس»<sup>(۲)</sup>، «استاتیوس»<sup>(۳)</sup> و «آمیانوس مارسلی نوس»<sup>(۴)</sup> اعتقاد دارند که مصریان باستان گاوهای نر مقدس را در آب مقدس خفه کرده و سپس آنها را مردمیابی می‌کردند. حال معلوم نیست کدامیک از این ادعاهای تاریخی که تماماً نقل قول از دانشمندان عهد عتیق است، به واقعیت نزدیکتر می‌باشد؟ باید خود تدبیر کنیم که کدامین مورد با واقعیت و منطق جور درمی‌آید. آیا خفه کردن گاوهای نر درست است، یا خوردنشان معقول است، یا مردمیابی کردنشان با عقل جور درمی‌آید و یا این که قطعه قطعه کردنشان؟

اگر به «آپس پاپروس»<sup>(۱)</sup> نظری داشته باشیم از چگونگی مومنایی شدن گاوها نر مقدس و جزئیات آن مطلع می‌گردیم. در این نوشته چگونگی قطعه قطعه کردن گاو، مومنایی نمودن و باندپیچی کردن گاو مقدس توضیح داده شده است. در این اثر آمده است که گاو نر مقدس پس از کشته شدن به وسیله آب و روغن تمیز می‌شده و سپس تا خشک شدن به وسیله سودا پوشانده می‌شد. تا پایان مراسم همیشه راهبی در برابر جد استاده و دعاها و جادوهایی را بر زبان می‌آورد و برای این که کار مومنایی کتندگان را تحت کترل داشته باشد، به دقت حرکات آنها را زیر نظر داشت. سرانجام گاو نر مقدس با چندین هزار متر پارچه کانی پیچانده شده و سرش پایین آورده می‌شد و در وسط دو شاخ آن صفحه‌ای گرد و مدور از جنس طلا نصب می‌گردید. این بشقاب یا صفحه گرد طلایی در واقع نشانه‌ای بود که نشان می‌داد گاو نر مقدس از جانب خدای خورشید می‌باشد. بعد از این که این کار نیز به پایان می‌رسید، در میان حدقه‌های گاو نر چیزهایی از جنس شیشه و یا جواهرات که به اندازه چشم انداز گاو بودند، قرار می‌گرفت و با فشار در جای خاصی محکم می‌شد و بدینگونه گاو نر مقدس برای مومنایی شدن آماده می‌شد. قبل از مومنایی کردن مراسم بسیار با شکوهی ترتیب داده می‌شد و در اثنای دعا و نیایش کار مومنایی به پایان رسیده و به آرامی به گور خاصی انتقال داده می‌شد.

بدین ترتیب کار مومنایی کردن گاوها نر مقدس در کتاب مذکور توضیح داده شده و تشریع گردیده است. اگر چنین است، پس کجای مثله ابهام انگیز

بوده و چرا اکشافات نتیجه‌ای از این آثار به دست نمی‌دهند؟

### عمر خیام که بود؟

یکی از آشنایان مرا به رستورانی تمیز و مرتب در فاهره برد. غذاهای خاص مصر در آنجا پخته شده و برای مشتریان سرو می‌گردید. در اثنای که شام للذیله خودمان را صرف می‌کردیم، دوست آشنای من به نقل ماجرا یعنی از خلیفه ظالم الحکیم که در سالهای ۹۹۶ تا ۱۰۲۱ هجری قمری حکومت می‌کرد، پرداخت. او ادعا می‌کرد که این خلیفه در هنگام صرف همان شامی که ما می‌خوردیم، نوسط مخالفانش کشته شده است. در حالی که به حرفهای او گوش فرا می‌دادم به شیشه نوشیدنی خیره شدم. زیرا بر روی شیشه نام «عمر خیام» حک شده بود. به راستی کنجدکاو شده و پرسیدم که عمر خیام چه کسی بود؟

دوست هم سفره‌ای من در جوابم اظهار داشت که عمر خیام شاید نام یکی از صاحبان باغات مصر باشد و یا نام صاحب شرکتی است که این نوشیدنی را تولید می‌کند. گارسونی که از برابرمان می‌گذشت و حرفهای ما را شنیده بود بلا فاصله حرفهای دوستم را قطع کرده و با اعتراض گفت:

- اشتباهی توضیح ندهید، فربان. بگذارید خارجیان حقایق را به خوبی درک کنند. عمر خیام یکی از حکمرانان قدیمی مصر است.

در این هنگام سرگارسون رستوران نیز در کنار میز ما فرار گرفت و با دست واشاره‌های خود گارسون را از برابر میز ما دور ساخت و او نیز به توضیحات خود پرداخته و افزود:

- عمر خیام یکی از زنرالهای قدیمی بودا

فردی که کنار میز ما جای گرفته بود و مشغول صرف غذای خودش بود، انگار از این توضیحات راضی نشده و اعتراض کنان گفت:

- آقا، چیزی را که نمی‌دانید، در باره‌اش بحث نکرده و اطلاعات غلطی به خورد مردم ندهید آقا جان، عزیز من، اجازه بدید توضیح بدهم. عمر خیام فرد بزرگی بود. شما عمر خیام را می‌پرسیدید، مگر نه؟

با تکان دادن سر و لب خندی بر لب جوابش را دادم و آن مرد توضیح داد که:

- عمر خیام یکی از روسای قبایل بدوي بود.

به قدری در مورد عمر خیام توضیحات فراوانی دادند که پیش خود گفتم ای کاش چنین مثاله‌ای را مطرح نمی‌کرم. ناگهان درون رستوران به قدری شلوغ شده بود که انگار محل بورس سهام لندن است. فردی عمر خیام را امیری از لشگران قدیم معرفی می‌کرد. دیگری ادعا می‌کرد که او نگهبان با غ و حش بوده است. آن دیگری نیز که صدای کلفتتری داشت، عمر خیام را فردی عاقل و فرمانده قلمداد می‌کرد و جالب این که پیرمردی با ادعای این که تجربه زیادی دارد ادعا نمود که عمر خیام مهندس سد آسوان بوده است.

چند روز از این ماجرا گذشته بود که با رئیس باستان‌شناسی شعر «سقاره» دکتر «خلیل قالی»<sup>(۱)</sup> آشنا شده و در هنگام گفتگو از او پرسیدم که:

- به راستی عمر خیام کیست؟

رئیس بخش باستان‌شناسی که خود باستان‌شناس برجسته‌ای محسوب می‌گردید، لبخندی زده و گفت:



- الان از این کتاب برایت توضیح می‌دهم.

سپس از کتابخانه کوچک بالای سرش کتابی برداشت و ورق زده و چنین خواند که:

- عمر خیام شاعری ایرانی تبار می‌باشد که در ریاضیات و نجوم سرآمد زمان خود بوده است. او در سالهای ۱۱۲۲ - ۱۰۴۸ میلادی زندگی می‌کرد و در مسائل فلسفی بسیار دقیق و با ذوق بود و اطلاعات شگرفی داشت. او علاوه از اشعار زیبا و بدیعش، دارای ترانه‌های دلنشیز و با ذوقی هم بود.

من با این موضوع دریافتیم که باید هر کاری را از متخصص آن جویا شد. به راستی موضوع عمر خیام مثالی بود که به من درس عبرتی داد که هر کاری را از اهل فن آن جویا شرم.

هرمی کشف می‌شود.

با تجربه قبلی نصیم گرفتم که کار را از اهل فن جویا شرم و دنبال کنم. دیگر در برابر اهل فن نشسته بودم. دکتر خلیل قالی باستان‌شناس و مرصوشناس معمولی نیست و عنوان خودش را از روی رابطه و یا تبلیغات به دست نیاورده است. او رئیس بخش باستان‌شناسی و هم عتیقه‌جات سفاره است. این مزیرک و با استعداد دارای نبوغ و قابلیتها بی بود که مرا به شگفت و تعجب داشته بود. به چندین زبان زنده دنیا سلط کافی داشت و فردی بسیار با ذوق خوش صحبت و خوش رو بود. او اعتراف کرد که چندین جلد از کتابهای مرا فخرانده است. او می‌گفت که قدرت خیال و خیال‌برداری یکی از استعدادها است که انسان باید دارای آن باشد و به خصوص باستان‌شناسان محتاج به ا

فردت هستند.

پیش خود آرزو کردم که ای کاش انسانهایی شبیه این مرد در دنیا زیاد  
می‌بودند.

منطقه «سقاره» یکی از مناطق بزرگ حفاری شده و قابل کاوش  
bastan shenasی است که در مصر قرار دارد. این منطقه از نزدیک اهرام ثلاثه از  
ابوسعید شروع شده و تا شصت کیلومتری جنوب رود نیل ادامه می‌یابد. بسیاری  
از گروههای کاوشگر و باستان‌شناس از سرزمینهای مختلف در ماههای زمستان  
به این منطقه آمدند و سعی می‌کنند که از زیر ماسه‌های صحراء چیزهای جدیدی را  
کشف نمایند. بطوری که در فصل بهار سال ۱۹۸۸ گروهی از کاوشگران  
باستان‌شناس کالج فرانسه<sup>(۱)</sup> دو هرم مرسوط به دوره «پهی اوّل»<sup>(۲)</sup>  
(۲۲۸۹-۲۲۵۵ قبل از میلاد میخ) را کشف کردند.

دکتر «فالی» از من پرسید که آیا علاقه دارم اهرام کشف شده را ببینم یا نه؟  
من نیز در جوابش موافقت خودم را اعلام کرده و فردای آن روز با جیپ او از  
منطقه ماسه‌زار به سمت اهرام کشف شده جدید رفتیم. در طول راه دکتر «فالی»  
توضیح داد که فرعون «پهی» یکی از فراعنه معروف مصر بوده است. او پس از  
شش سلاله به حکومت رسیده و پس از «تئی»<sup>(۳)</sup> (۲۳۲۳ - ۲۲۹۱ قبل از میلاد)  
اقتدار فراعنه را به دست گرفته بود و اکنون با قیماندهای او در منطقه سقاره پیدا  
می‌شد که توسط گروه فرانسوی کشف گردیده بود.

ساعت نزدیک به چهار بعد از ظهر بود که عرق سرآپای وجودمان را فرا

## ۴۰ / اسرار ابوالهول

گرفه و شعاع نور خورشید چون تازیانه‌ای بدنمان را می‌سوزاند. در این حال که از فرط گرمای ب به اعتراض گشوده بودم، اتومبیل جیپ با ترمز شدیدی در روی گودالی توقف کرد. در آن لحظه نگاهی به اطرافم انداختم، اثری از هرم دیده نمی‌شد. من به اتفاق دکتر «فالی» و دوستم «ولی دان برگر»<sup>(۱)</sup> به طرف گودالی حرکت کردیم. ناگهان نفس در سینه‌ام حبس گردید. زیرا من صحنه‌ای را می‌دیدم که برایم شگفت‌آور بود. غالباً اهرام در یرون از خاک قرار گرفته و انسانها رو به آن ایستاده و نماشا می‌کنند. اما در اینجا وضعیت فرق می‌کرد. زیرا در این منطقه هرم در زیر خاکها در درون گودال قرار گرفته و مردم برای دیدن آن به درون گودال رفته بودند و انگار آن مکان محل عبادت‌گاهی بود که مردم برای ابراز معنویت و کسب روح پاک به آنجا آمده و متمرکز شده بودند. دو هرم نیز و صیقلی شده در کنار یکدیگر قرار گرفته و کاملاً مشخص بودند. با نگاهی به دوستم دکتر «فالی» پرسیدم که:

- از چه زمانی تا به حال کاوش و حفاری در اینجا ادامه دارد؟

دکتر «فالی» در جوابم گفت:

- تقریباً شش ماهی است که گروه کاوشگران فرانسوی به اتفاق یک صد و هشتاد کارگر و تعدادی از باستانشناسان مصری در اینجا مشغول حفاری هستند. به خاطر این که حالاً فصل تابستان است، امکان حفاری محدود نیست و تنها برای نماشای جهانگردان و توریستها باز شده است.

کاوشگران کالج فرانسوی نوانسته بودند با کمک‌گیری از تجهیزات

الکترونیکی هرمهای باد شده را از دل زمین بیرون بیاورند. سرانجام بعد از هزاران سال همین کاوشگران موفق شده بودند که از دل زمین انبارها، گورهای ناشناخته‌ای را بیرون بیاورند. من از همان لحظه دریافتیم که بعد از یک دهه بیش از این با یافته‌های دانشمندان باستان‌شناس روی رو خواهیم شد و اسرار چندین هزار ساله بشر آشکار خواهد شد. با این که اکنون دولت مصر و حتی برخی از دولتها حاضر به پرداخت و سرمایه‌گذاری‌های زیادی در جهت کشف اسرار تاریخ از دل زمین مصر هستند ولی برخی از پندارهای دینی و یا عقاید سیاسی راه را بر این حرکت سُد می‌کنند. حتی پندارهای افراد عوام نیز گاهی مانع می‌گردند. به طوریکه برخی از افراد عاصی بیمناک هستند که مبادا با دست پازیدن به اسرار اجدادشان دچار نفرین و بلا گردند.

زمانی که از آنجا بر می‌گشیم از دکتر «قالی» پرسیدم که:

- دکتر می‌توانید معنای «سقاره» را برایم توضیح بدهید؟

دکتر با لبخندی جوابم را چنین داد که:

- این کلمه در زبان مصر باستان نیز وجود دارد. سقاره به معنای شغال می‌باشد و از این کلمه گرفته شده است.

- اولین یافته‌های دانشمندان باستان‌شناس در سقاره به چند سال پیش مربوط می‌شود؟

- تاریخ سقاره به ۲۹۲۰ سال قبل از میلاد مربوط می‌شود و تا اولین دوره مسیحیت ادامه می‌یابد. در این منطقه چیزهای کشف شده‌ای موجود هستند که به قتل از تاریخ نیز مربوط می‌گردند.

دو حالی که هنوز فکر و ذکر می‌نمایم نیز مقدس بود، با اشتیاق پرسیدم که:



## ۴۶ / اسرار ابوالهول

- من گزارش‌های باستان‌شناسی و کاوش‌های «آگوست مارت» را به دست  
مورد مطالعه قرار داده‌ام. حتماً شما نیز آن را مطالعه کرده‌اید و می‌دانید که  
اظهار داشته در هیچ‌کدام از گورهای پیدا شده در «سرابشوم» اثری از گاو  
قدس دیده نشده است، مگر نه؟

دکتر «فالی» لحظه‌ای درنگ کرد و پس با حالتی جدی گفت:

- بله، این را می‌دانم و موضوعی که مورد نظر شماست، خوانده‌ام.

- آیا به عقیده شما در آینده در منطقه سقاره کشفیات تازه‌ای انجام خواهد  
گرفت که نتایج ارزنده‌ای را در این خصوص به دست دهد؟

باستان‌شناس مصری باز لبخندی زد و دندانهای سفیدش چون

گرانفیمتی در چهره سیه‌چرده‌اش مشخص گردید و گفت:

- ما عقیده داریم که تنها بیست درصد نایافته‌های منطقه سقاره کشف شده  
و هشتاد درصد از این مناطق و اسرارش هنوز مبهم و کشف نشده و در  
خاکها نهفته مانده است.

راستی آینده چه چیزهایی برای ما به ارمغان خواهد آورد. چه شکفتی  
زندگی علاقمندان به تاریخ کهن بشریت را مزین خواهد کرد. کدامیں جهان  
توریست ناگهان در هنگام گردش و بازدید از «زوسر» (۳۰-۲۶۱۱) میلاد)، پله‌های هرم و یا قبر فرعون «اوناس»<sup>(۱)</sup> (۵۶-۲۳۲۳) قبل از میلاد  
دیگر نقطه‌های سقاره خودش را در میان دنیا شگفت‌آور خواهد یافته.  
حالی شدن زیر پایش نایافته‌هایی را به رویت جهانیان خواهد رسانید؟

هزاران توریست و جهانگرد در منطقه سفاره چادر می‌زند و در درون چادرها یشان چایی خورده و یا نوشابه خنکی را صرف می‌نمایند، آیا هیچ می‌دانند که در زیر چادر آنها و خاکهای زیر پایشان میلیونها جوان مومنایی شده(!) خوابیده است؟ آیا هیچ می‌دانند که در زیر پایشان کشی بسیار بزرگی که به کشی نوح مربوط است، دفن گردیده و هنوز ناشناخته‌هایی باقیمانده است؟ با این که پندارهای گوناگون و ضد و نقیض دانشمندان قدیمی و جدید در ذهنم تداعی می‌گردند، ولی این اندیشه خود عامل تحریک مکانیزم اندیشه‌ها و حرکت‌هایم در این راه است. تمامی مسایل را به گذر زمان موكول می‌کنم و صبر کردن را جایز می‌دانم اما با این که مصریان خودشان نمی‌دانند من برای چه به سرزمینشان پا نهاده‌ام، ولی من به دنبال حیواناتی هستم که مومنایی شده و در زیر خاک سرزمین آنها مدفن گردیده‌اند. اما فکر دیگری نیز مرا به خود مشغول داشته است: این که به راستی چرا مصریان باستان هر چیزی را مومنایی می‌کردند؟ این کار تا حدودی برای انسانها معقول و خواهایند به نظر می‌رسد. اما مومنایی کردن حیوانات چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

### وجود (کا)<sup>(۱)</sup> و (با)<sup>(۲)</sup>

مtron پیدا شده در اهرام، سلسله نوشه‌های روی لوحها و همچنین نوشه‌های پاپروس، تماماً از عقاید مصریان باستان سخن به میان آورده و بسان «هرودت» از عقاید عهد عتیق خود سخن به میان می‌آورند. بر طبق نوشه‌های

عهد عتیق، گویا خداوند آفرینش یعنی «هنوم»<sup>(۱)</sup> زمانی که کالبد و شکل انسان را ترتیب می‌داد، او را از دو قسمت آفرید. این دو قسمت عبارت بودند از وجود «کا» وجود ابدی نبوده و محدود به زمان می‌باشد و در مدت زمان محدودی از بین می‌رود، اما «با» به هیچوجه مردنی و فناپذیر نبوده و ابدی است. در حقیقت «کا» قسمتی از روح بزرگی است که بر کائنات به وسیله ارتعاشات خود حاکمیت دارد. به عبارتی می‌توان چنین گفت که «کا» حیات بخش و غنا دهنده وجود است. یعنی وجود بدون «کا» چیزی بی‌جان و غیر قابل حرکت می‌باشد و ماده‌ای نیست. «کا» پدیده‌ای ابدی و خدایی است که در هر جا حاضر بود و مرگی بر آن متصور نمی‌باشد. البته نباید «کا» را هم ردیف و مشابه روح پنداشت. «راینهارد گریش هامر»<sup>(۲)</sup> کارشناس و متخصص در امور روحی دینی این رابطه چنین می‌گوید:

- نیروی «کا» یا پدیده‌ای به این نام در واقع محافظت کننده از انسان بوده به عبارتی دیگر دوبلور بشر نیز شناخته می‌شود. این پدیده که دارای نیرو خاصی است، خود نشانگر قدرت بی‌انتهایی است که بیش از هر چیزی کائنات تاثیر می‌گذارد و همیشه با روح انسانی در ارتباط است. زمانی که انسان از مادر متولد می‌گردد و چشم بر جهان مادی می‌گشاید، نیروی «کا» نیز همزمان با او به حرکت افتاده و با وجود درهم می‌آمیزد و یکان می‌گردد.

البته انسان علاوه از نیروی «کا» از نیروی دیگری به نام «با» نیز برخوردار است. این نیرو نیز تضمین کننده یکانی و همزمانی نیروی «کا» با وجود انسان

است. نیروی «با» در انسان علم و آگاهی، وجودان شخصی و اطلاعات زندگی و به طور کلی هر آنچه مربوط به عقل و هوش و ذهنیات انسانی است، پدید می‌آورد. زمانی که وجود آدمی ازین می‌رود و یا مرگ او را در بر می‌گیرد، آن زمان «کا» با «با» یکسان در هم آمیخته می‌شود و به طور مشترک نیروی خاص پدید می‌آورد. مصریان باستان عقیده داشتند که وقتی کسی از دنیا می‌رود، به طرف «کا» عزیمت می‌کند و حتی اصطلاحی بدین منوال به کار می‌بردند که شخص به طرف «کا» رفت. در دیدگاه مصریان باستان وقتی انسان از دنیا می‌رفت، کالبدش به غیر از پوست و استخوان چیز دیگری نبوده و نیست. اما علیرغم این دو نیروی موجود در بدنش یعنی «کا» و «با» یا هم تحدید شده و بطور جاودانه به حیات خویش ادامه می‌دهند. این دو نیرو در ابعاد و وجهه دیگر با خدایان در ارتباط بوده و به پیش ارواح آبا و اجداد و خدایان می‌روند.

علیرغم این که چنین پنداری به زمانهای عهد عتیق مربوط می‌شود و به دیدگاه مصریان باستان که از الوہیت واحدی خبر نداشتند، ربط داده می‌شود. ولی همین دیدگاه بعدها از طرف ادیان شناخته شده الهی و حتی همین اکنون از جانب دانشمندان و فلاسفه مورد تایید قرار می‌گیرد که کالبد انسانی ماده‌ای پیش نبوده و فناپذیر است و تنها روح آدمی جاودانه بوده و تا ابدیت به زندگی و حیات خویش ادامه خواهد داد. گرچه اسامی این پلیده‌ها تغییر یافته‌اند ولی اصل و حکم کلی پنداری یکسان و مشترک بوده و می‌باشد. چنانچه می‌دانیم هر موجودی از مولکولهایی پدید آمده که همان مولکولها نیز از ذرات بسیار ریز اتم تشکیل گردیده‌اند که با حرکت و ارتعاشات همین ذرات حیات انسانی و حتی کائنات جان می‌گیرد و بقا می‌باید. بطور مثال: هر اتم دارای عنصری به نام

الکترون است که در هر ثانیه  $10^{10}$  بار به ارتعاش در می‌آید. در واقع ۲۳ تا دهتایی است. گرچه امروزه فیزیک مادر علوم است و سعی دارد هر چیزی معنا بخشد و بسیاری از مجھولات را دریابد و چشم آدمی را به دنبال اعجاب‌انگیز خلقت روشن سازد ولی تا به حال قادر به این نبرده که ثابت کند منبع و منشاء این ارتعاشات از کجا بوده و مکانیزم این ارتعاش چگونه تحریر می‌شود و غذای این موتور تحریک کننده از کجا تأمین می‌گردد. تنها فیلسوفان حکماء علوم نظری نیز چنین می‌گویند که: «همه چیز واحد است و هر چیزی واحد بستگی دارد.» اما هنوز دقیقاً مشخص نشده که این واحد چگونه همان می‌کند.

ارتعاشات و حرکت و به عبارتی نیروی «کا» نه تنها در انسان که در حیوانات و نباتات نیز وجود دارد. در حالی که نباتات و انسان در برابر یکدیگر احساس مسئولیتی ندارند. بطور مثال یک درخت چه درست یا نادرست، خوب یا منطقی یا غیر منطقی در افعال ارزیابی نمی‌گردد و به عبارتی حرکت و نکاح رشد آن به هر طریقی برای انسان و حیات چندان مفهومی نداشته و نمی‌تواند داشته باشد. زیرا نباتات از نیروی «با» محروم هستند. حتی حیوانات نیز شرعاً مشابه آن را دارند. اما انسان که علاوه از وجود نیروی «کا» از نیروی «با» برخوردار است وظیفه و رسالت خاصی دارد.

این نیرو به انسان مسئولیت می‌دهد. راه را از چاه برایش تشخیص می‌دهد. حرکت انسان را در ارتعاشات هدایت می‌کند و به درستی طریق سیر شرک پیش روی انسان قرار می‌دهد. اگر فرض بر این باشد که دوقلوهایی از یک مشابه پدید یابند، باز هر کدام دارای نیروی «با» خاص خود بوده و به وسیله

## اسرار ابوالهرل / ۴۷

هدایت می‌شوند. یعنی به عبارتی انسان علیرغم این که در برابر خود مسئولیت دارد، در برابر دیگران نیز مسئولیت پذیر است. این مسئله از وجود «با» نشأت می‌گیرد. با این که همچنان از یک ماده اساسی ژنتیکی پدید آمده‌ایم و به نام انسان شناخته شده هستیم ولی هیچکدام از ما به دیگری شباهت نداریم. پس چه چیزی ما را از یکدیگر متفاوت کرده است که کابها و نوشتارهای عهد عتیق این را ثابت می‌کند و می‌گوید که نیروی «با» و «کا» ما را از یکدیگر متمایز کرده است؟

نصریان باستان عقیده بر این داشتند که وجود آدمی پس از مرگ چیزی ناپذیر است. اما «کا» و «با» که متعدد شده و به دنیا‌ی جاودان رفته‌اند همیشه در صدد این هستند که کالبد خودشان را داشته باشند. از این‌رو توضیح می‌دادند که برای راحتی و ابعاد زمینه فعالیت و حرکت بیشتر این دو نیرو، کالبد را مومیایی کنند و دو نیروی «با» و «کا» برای همیشه کالبد خود را فراموش ننمایند. زیرا نصریان باستان معتقد بودند که روزی خواهد رسید که این دو نیرو دوباره تلاش می‌کنند که به آن وجود برگردند و به زندگی خود ادامه دهند. همین اندیشه باعث گردیده بود که نصریان باستان حتی برای وجودهای مومیایی شده قبرها و یا صندوقهای عظیم و گرانیتی ترتیب بدهند. آنها با تصور این که وجود بزرگان قبیله همیشه محترم بوده و شاید روزی دو نیروی «کا» و «با» مجدداً به وجودشان رجعت ننمایند، سعی داشتند آنها را در گورها و صندوقهای گرانیتی قرار دهند و در میان راهروها و تونلهای زیرزمینی مخفی سازند که از دست دشمنان و یا بزدان در امان باشند. نصریان باستان با این عقیده سعی می‌کردند که احترام ابدی خودشان را به بزرگترین قبیله اثبات نمایند. هر مرده‌ای گرانقدرتر و

از طبقه بسیار بالای جامعه می‌بود، بیشتر از بقیه برایش اهمیت قائل شد. چیزهای گرانقیمتی در گورش می‌نهاشدند. آنها علیرغم این که از طلا و جواهر و الماس می‌گذشتند و با مرده مومنایی شده در گور می‌نهاشدند، حتی به این اکتفا نکرده و از موارد غذایی مورد علاقه فرد مرده و حتی اسباب بازیم چیزهایی که در زمان حیاتش بدانها علاقه زیادی داشت به همراه جسد در می‌گذاشتند. یعنی مرده مومنایی شده پس از مرگ خود با وسائل زمان حیاتش زندانی سرد و در گوری سنگی و تاریک قرار می‌گرفت. حتی مصریان با این معتقد بودند که اگر نیروی «کا» و «با» به وجود شخص برگردند، مسلمان شخص به دیار و دنیاهای دیگری خواهند برد و آن زمان بایستی شخص مرده در ارمغان و هدایایی باشد که با گذر از هر دیار و دنیایی، هدایایش را انتداresد. از اینروبا این تدبیر و تفکر چیزهای بسیار ارزشمندی را پیش مددون می‌کردند.

نعم این پندارها و فرضیهای یقین هستند. زیرا آنچه که از گورهای این مومنایی شده بیرون آمده صحت و سقم مطلب را اثبات می‌نمایند، ما کاری نداریم که پندار مصریان باستان تا چه اندازه‌ای درست و منطقی و منطقی است. آنچه که مورد نظر ماست این که، علت مومنایی کردن و اشیای گرانقیمت از همین پندار قدیمی آنهاست. شاید این سوال در این پدید باید که آیا مصریان باستان احتمل و نادان بودند که تا بدین حد افق محدود و غیر منطقی داشتند؟

در هر حال چه دارای افکاری درست و منطقی بودند و یا نبودند بعده چندان تفاوتی نمی‌کند. آنچه که مایه تأسف است این که، همیشه نوه و نویج

این انسانهای قدیمی و نوادگان همین انسانهای عهد گذشته و با آن بینش و افکارشان همیشه ظالمانه برخورد کرده و مزارهای آنان را با هر دیدگاهی که تشکیل شده باشند، از بین برده‌اند. یعنی به عبارتی روشنتر نسل‌های آینده همین انسانهای گذشته، همیشه در تضاد اندیشه‌ای بوده و یا از روی حرص و ولع باقیمانده‌های آنها را از بین برده‌اند. حتی قبرهای فرعونیان که به طور مخفی و اسرارآمیز در دل زمین جای گرفته بودند، به دست همین نسل‌های امروزی که نوادگان نسل‌های قدیمی محسوب می‌گردند، غارت شده‌اند. با این که تاریخ ثابت می‌کند که هیجده نسل از فرعونیان حکومت کرده و دارای مزارهای گوناگونی بوده‌اند ولی امروزه، همین مزارها و گورها به حالت ناپدایی درآمده و رو به نابودی گذاشته‌اند، حال آن که در گذشته اینگونه نبوده است. بر طبق اسناد و نوشته‌های قدیمی چنین برسی آید که فرعون «هارم هب»<sup>(۱)</sup> (۱۳۰۷-۱۹) قبل از میلاد) زمانی که قبر فرعون چهارم «توت موسیس»<sup>(۲)</sup> را به حالت مخروبه‌ای یافت، اقدام به تعمیر آن کرد. (۱۴۰۱-۱۳۹۱ قبل از میلاد) او علاوه از این، تمامی قبرهای فرعونیان گذشته را نیز از تعمیر و بازسازی کرد. زمانی که تعمیرات انجام گرفت از زمان مرگ فرعون «توت موسیس» حدود هشتاد سال سپری شده بود. فرعونیان و راهبان آن زمان به درستی می‌دانستند که در آن زمان محدود اشیاء و عنقه‌جات مدفون شده به همراه جسد مومیایی شده، توسط جسد به دنیای دیگر و یا صاحبان دیارهای مختلف اهداء نشده و نخواهد شد. این پندار بعد از گذشت چندین سال که در اثر نابودی قبرهای فرعونیان

ثابت گردید و اشیاء عتیقه را هنوز هم در گورها دیدند، راهبان دست به کار شدند و سعی کردند که این واقعیت را از دیدگاه و ایمان و اعتقادات مردم دور نسازند. اگر چنین می‌شد دیگر هیچ جدی مومیاها نمی‌گردید و در کنار اجساد اشیای گران قیمتی مدفون نمی‌گردید و حتی کار راهبان نیز رونق نمی‌یافتد. از این و مردم را با سماجت در اعتقادات پیشین خود نگهداشتند. راهبان که بعد از چندین سال مخالفتهایی را از جانب مردم دیدند، اشیاء قیمتی را از گورهای فرعونیان بیرون آورده و به صحرای شاهان<sup>(۱)</sup> در نزدیکی «تب»<sup>(۲)</sup> انتقال دادند، برای این که این اجساد و اشیاء محافظت شوند در درون زمین و یا دل کوه و تپه‌ها مزارهایی ساخته شد و این اشیاء و اجساد با اطمینان در درون همین حفره‌ها مخفی گردیدند. بطوری که برای بیان این حقیقت و چگونگی اقدامات راهبان می‌توان از ماجراهای گور «تونان کامون»<sup>(۳)</sup> (۱۳۲۳-۱۳۳۳) قبل از میلاد پاد کرد که اگر پیرامون آن به بحث ببردازیم چندین جلد کتاب می‌شود.

آنچه که مایه شگفتی است این که، در ماجراهای قبرهای فرعونیان و حتی گورهای حیوانات اقدامات و رخدادهای شگفت‌آوری رخ داده است!

### مردمهای نر حال خواب

بیست و سه سال پیش در کتابی تحت عنوان «خاطرات آینده» متذکر شدند که مصریان باستان پیش از آن که به معنویت پایبند باشند و یا مایل معنویت

۱- صحرای شاهان در نزدیکی شهر «الاقصر» مصر واقع گردیده و بکمی از مناطق بسیار دلنش مصر شمار می‌رود.

را پیش چشم قرار دهنده، به مسائل مادی اهمیت می‌دادند. و بدین ترتیب مثله را مورد ایضاح قرار داده بودم که: مصریان باستان به دلیل اهمیت دادن به مسائل مادی اجاد بزرگان خود را پس از مراسمی مومنایی کرده و با اشیاء قیمتی در گورها دفن می‌کردند. حتی آنان به قدری به مسائل دنیوی و حیات مادی اهمیت می‌دادند که بسیاری از وسائل مورد علاقه فرد را در قبر می‌گذاشتند. چه با خدمتکاران مورد علاقه و یا معشوقهای مردگان را نیز زنده زنده در کنار جسد مومنایی شده مدفون می‌ساختند. بدین ترتیب مشخص می‌شود که مصریان باستان به حیات دنیوی حتی بعد از مرگ نیز معتقد بودند. گورهای مصریان باستان چنان محکم و استوار بود که اگر بعب اتمی نیز در کنارشان منفجر می‌گردید شاید کمتر خارجی به آنها وارد می‌ساخت. بدین ترتیب اینگونه مزارها در طول زمان نیز قابل فرسایش نبودند. اشیای قیمتی که به همراه اجاد در قبر نهاده می‌شد، طلا، الماس و جواهرات گرانقیمت بود. گرچه انسان‌های بسیاری در آن زمان دچار بحرانهای مالی و اقتصادی بودند ولی هیچکس به خود جارت نمی‌داد که از اشیاء عتبه و یا گرانقیمت درون قبرها بردارد و رفع نیاز نماید.

آن زمان مصریان باستان معتقد بودند که اجاد مجدداً به حیات دنیوی خویش رجعت خواهند کرد و برای این در زمان شروع حیات دوباره با مشکلاتی رویرو شوند، نیاز به جواهرات و منابع مالی خواهند داشت. مصریان باستان با این تدبیر اشیای گرانقیمت را درون قبرها می‌نهادند.

«س. دبلیو. اتنیگر»<sup>(۱)</sup> که فردی فیزیکدان و ستاره‌شناس محضوب می‌گردد



در کتابش در این خصوص چنین می‌نویسد:

«در ایالات متحده آمریکا سازمانی تحت عنوان «<sup>(۱)</sup> ACS وجود دارد که ریاست این سازمان فردی به نام «آ. کوایف»<sup>(۲)</sup> بر عهده دارد. این شخص خود را ریاضیدان برجسته‌ای است. مرگ را به هیچوجه قبول ندارد. این سازمان هدفی احیای مجدد انسان است، سعی در انجماد ساختن اجساد و نگهداری آنها دارد و تمامی کارکنان این سازمان معتقد هستند که اجساد روزی دوباره زنده خواهند شد. این پندار چنان در ذهن اشخاص عضو این سازمان جذب گرفته که حتی بر روی حیوانات آزمایشاتی انجام داده‌اند. دکتر <sup>(۳)</sup> ادوارد سگال، نیز که عضو این سازمان می‌باشد، سگ خودش را کاملاً منبیخت ساخت و پس از پانزده دقیقه آن را به محیطی گرم و حالتی طبیعی برد. جانشکافی اینجاست که حیوان پس از ملتی از حالت انجماد بیرون آمد و بدون <sup>(۴)</sup> که تغییر حالتی داده باشد، زنده شد و به حرکت افتاد. گویی هیچ انفاقی برداشت سگ نیفتد. آنگونه آزمایشات غالباً بر روی سایر حیوانات نیز انجام گشته و بسیاری از آنها پس از برطرف شدن حالت انجماد به حالت طبیعی و زنده خود بازگشته بودند. حتی بسیاری از گربه‌ها، ماهیها، لاکپشتها نیز در معزر آزمایش قرار گرفته بودند. آنها آزمایشات را به حدی پیش برده بودند که پس از شروع حالت انجماد خون را از رگهای حیوانات بیرون کشیده و به جان ماده‌ای مایع مانند ضدیخ تزریق کرده بودند و بدین ترتیب حیوانات پس از برطرف شدن ضدیخ و تزریق دوباره خون زنده مانده بودند. آنها این کار

خاطر آن که رگها به علت انجماد نترکند و یا مغز و قلب حیوانات تحت فشار قرار نگرفته و از بین نرود، چنین اقداماتی را انجام داده بودند. از اینرو به این نتیجه رسیدند که اگر انسان نیز به هنگام مرگ خون از بدنش بیرون کشیده شود و به جایش ماده‌ای ضد بیخ تزریق گردد، پس از چندین سال با تزریق مجلد خون می‌تواند به حیات خویش ادامه دهد. حتی این اشخاص چگونگی نگهداری مغز و یا قلب انسان را برای اعمال جراحی نمونه بارزی عنوان کرده و بر ادعاهایشان اصرار می‌ورزیدند.»

چند سال پیش در ایالات متحده آمریکا حضور داشتم و در اثنای سفرم از ایالت فلوریدا دیدن می‌کردم. در آنجا به منطقه‌ای به نام «اورلاندو»<sup>(۱)</sup> مراجعت کرده و از گور هرمی شکلی بازدید به عمل آوردم. زمانی که به جسد نزدیک شدم با تعجب دیدم که جسد درون تابوت قرار گرفته ولی در زیر خاک مدفون نشده است. این جسد به جای این که در زیر خاک باشد در درون سرخانه‌ای منجمد شده بود. زمانی که از مسئول آنجا قضیه را جویا شدم، توضیح داد که آنجا مزار سرخانه‌ای است و تمامی کشوهای اطراف را باز کرد و با حیرت دیدم که در درون کشوهای فلزی اجدادی مثل سرخانه‌های بیمارستان دراز کشیده و خواهیده‌اند. بر روی هر کدام از کشوهای تابلوی خاصی آویزان بود که مشخصات فردی اشخاص منجمد شده را مشخص می‌کرد. البته دلیل مرگ اشخاص را نیز بر روی همان تابلو نوشته بودند. در وسط محیط هرمی شکل اتفاقی را دیدم که با فرشهای گرانقیمتی مفرش شده بود که به اتفاق مدیتاپیون معروف می‌شد. اقرباً و



فamilهای اشخاص مرده هر زمان مایل بودند، می‌توانستند مردگان خودشان را زیارت کنند. آسانسورهای بسیار بزرگ و شیکی که هیچ سر و صدایی نداشتند اشخاص را به طبقات مختلف آن گورستان هرمن شکل انتقال می‌دادند. صدای موزیک و ارگ نیز به طور آرام و دلنواز برای آرامش مردگان و زنده‌ها نواخته می‌شد و به گوش می‌رسید.

به راستی بعد از سه هزار و پانصد سال بعد از این باستان‌شناسان وقتی این اجساد منجمد شده و یا مو میابی گردیده مواجه شوند به چه نتیجه‌ای خواهند رسید؟ منظورم از سه هزار و پانصد سال دقیقاً همان فاصله زمانی است که اکنون ما با اجساد مو میابی شده مصریان باستان داریم. البته به عقیده من نباید مرضوع اجساد مو میابی شده مصریان باستان را با اجساد منجمد شده امروز مقایسه کرد. زیرا اجساد مو میابی شده مصریان باستان بر اساس پندار و عطا آنها انجام گرفته و کاری که بر روی اجساد انجام می‌شده از روی قداسته اعمال تقدیس شده‌ای بوده است. البته مصریان باستان نیز در مورد مرگ زندگی پس از آن چیزهایی در نوشته‌هایشان درج کرده‌اند ولی با شرایطی اکنون شاهد هستیم بسیار تفاوت دارد.

کسی که امروزه در حال زنده و نزدیک به مرگ حاضر می‌شود بلندش منجذب شود و یا ارگانهای خاص بلندش در وسایل و تجهیزات مجهزی نگهداری گشته باشد در روزی غیر از آن که مورد نظرش است، زنده گردد، دیدگاهی خاص داشته باشد او هنوز هم مثل مصریان باستان به زندگی بلندی اعتقاد دارد. اینگونه اشخاص برای این که به زندگی دنیوی پایبند هستند، زندگی در حال انجماد را ترجیح می‌دانند و به خود می‌قبولانند که در زمانی چشم به جهان خواهند گشود که زنده

برایشان بسیار راحت و خوشایند خواهد بود. آنها با این نفمها خودشان را  
قانع می‌کنند که: در دنیا بی بهتر و شایسته‌تر زندگی خواهم کرد. به دنیا بی جدید  
با خواهم گذاشت که دیگر اثری از اضطراب و نگرانی وجود نخواهد داشت.  
خداآوند در این رهگلر و مسافرت زمانی یا ورم خواهد بود و لطف خودش را  
دریغ نخواهد کرد.

بنابراین اگر به راستی اینگونه اجساد در آینده‌ای دور چشم به جهان  
بگشایند، باید باستان‌شناسان آن زمان تعییرات و دیدگاه‌های خاص امروزی را  
در نظر بگیرند. زیرا باستان‌شناسان آینده دیگر با ظروف سفالی روی رو نخواهند  
شد که در آن مفرز و جوارح داخلی اجساد نگهداری می‌شده و یا اجداد در میان  
هزاران متر پارچه کفن پیچانده شده و بدنشان با مرمر و عسل و انواع و اقسام  
مواد و روغن زیتون اندود شده‌اند. این اجساد به طریقه دیگری خواهند بود و  
رنگ و حالت و شرایطی متفاوت خواهند داشت.

### میلیونها انسان نر میان بارچه:

آدم یا به عبارتی انسان مظہر امید و آرزو، حزن و اندوه، شادی و سرور و  
ترس و اضطراب است. گاهی انسان از زندگی چنان به سته می‌آید که مرگ را  
طالب می‌شود و زمانی نیز چنان شاد و سرور است که هیچ چیزی را به اندازه  
زندگی و زیستن ارزشمند نمی‌داند و دلش نمی‌خواهد که حیات خویش را به  
راحتی از دست بدهد. گاهی انسان با مرگ زن و فرزند، پدر و مادر و نزدیکان  
بسیار عزیزانش مواجه می‌گردد. انسان در این اثنا راه اشغال و گزنش ندارد و  
مجبور است که با مرگ کنار بیاید و دوری عزیزانش را پلیرد. اما آپا آنها بی که

## ۵۶ / اسرار ابوالهول

از دنیا می‌روند، آنان نیز مجبور هستند که شرایط حادث شده را آن چنان  
هست پذیرند؟ آیا آنان نیز در زندگی پس از مرگ راحت هستند؟ آیا دشوار  
سخت آنها را نیز در جهان دیگر در بر می‌گیرد؟ آیا با مرگ همه چیز به پایین  
می‌رسد یا این که حیات دوباره‌ای آغاز شده و خداوند و فرشتگان و ارواح  
دنیای دیگر ما را به مواخذه می‌کشند؟ هیچکس تا به امروز اطلاعات دقیقی  
این مسائل ندارد. اگر هم کانی در این خصوص نظریاتی را ارائه می‌دهند  
صرفاً دیدگاههای پیامبران و یا کانی را که از قول آنها چیزهایی به نقل از الٰه  
و دنیای وحی، بیان می‌دارند. گرچه انسان زندگی و حیاتی نزدیک به پنج هزار  
سال دارد - حداقل زمان حیات انسان که دارای ناریخ و مدنیت است - ولی  
به امروز پاسخی متدل به این مسائل نتوانسته بدهد. هیچ اثری و یا اشاره‌ای  
بتواند ما را به طور تجربی و منطقی متقادع کند که پس از مرگ حیات داشته  
وجود دارد تا به امروز مشهود نگردد. اما با این حال هر کس، در  
زمانی به این امید مرگ را می‌پذیرد که پس از مرگ حیاتی جاودانه خواهد داشت  
و این مسائل در کتابهایی نقل شده که من و شما هم از آن خبر داریم. این  
کتابها دارای منبعی دینی بوده و یا به فلسفه و دنیای ماوراء الطیعه بستگی داشته  
و اعتقاد دارند. انسان همیشه به امید گفته‌های کاتبان همین مکتبات زندگی  
از مرگ را پذیرفته است. انسانها همیشه دنیای پس از مرگ را با رفته  
نگارهای خاصی پذیرفته و از آن تعریف می‌کنند. در آن دنیا از زندگی و حیات  
صحبت می‌کنند که خیلی متفاوت‌تر از این دنیاست. اما من این قضیه را  
نمی‌کنم و منکر نیستم که دنیایی پس از مرگ وجود ندارد. ولی حالات و شرایط  
از آن دنیا به میان آورده می‌شود که هنوز برای انسان معلوم و مستند نیست.

همین پندار و امید به دنیای پس از مرگ از دیرباز و زندگی اولیه بشر باستانی حاکم بوده و از این‌رو انسانهای قدیم و مصریان باستان مومبایی کردن را نوعی تقدیس و آماده‌سازی معبد برای عزیمت به دنیای دیگر می‌پنداشتند.

انسان همیشه کنجکاو آن است که بداند زندگی پس از مرگش چگونه خواهد بودا همیشه اندیشیدن به جهان دیگر و به عبارتی جهان باقی انسان را به اضطراب و نگرانی و امنی دارد. زندگی هر انسانی در این جهان تا حدودی ناراحت کننده و پوشان است. اما انسان با تمام مشقات و ناراحتی‌ها آیا حاضر می‌شود این دنیا را از دست بدهد؟ آیا مگر انسان آنقدر احمق و نادان است که به راحتی این همه مظالم و مشقات را می‌پذیرد؟ پس چه اسراری در این جریان نهفته است که انسان علیرغم تحمل ناراحتی‌ها باز حاضر به زیستن است؟ آیا مرگ نیز که نوعی سختی برای انسان است، چرا توسط انسان پذیرفته می‌شود؟ آیا پذیرش مرگ نوعی تسلیم شدن است؟ اگر تسلیم شدن باشد، یعنی فنا پذیر شدن محقق است. پس انسان فناپذیری را نمی‌طلبد. مرگ را امیدی و روزنه‌ای به دنیای دیگر می‌داند. زندگی پس از مرگ برای انسانها چه مفهوم و معنایی دارد؟

مصریان باستان نیز محققًا همین پرسشها را از خودشان می‌کردند. مسلم است که هر کسی سوالی بکند ملماً جوابی نیز خواهد یافت. همانگونه که ما راضی نیستیم پایان و حالت فناپذیری داشته باشیم، انسانهای گذشته نیز خط پایانی برای خودشان نمی‌خواستند. آنها برای این که از چنگال هراسناک مرگ بگریزند، دنبال راه چاره و راه امید بخشی بودند. بدین علت معتقد شدند که انسان دوباره متولد می‌گردد احوال این سوال برای آنها پیش می‌آمد که انسان به طور معنوی زنده خواهد شد یا مادی؟ بازگشت به زندگی برای آنها مهم بود نه

این که به چه نحری این بازگشت محقق خواهد شد. لذا آنها خود را برای حیات مجدد به طریقه پندار محدود خود و چارچوب اعتقادشان حاضر می‌شدند. آنها آن زمان مومنایی کردن را آماده‌سازی جد برای حیاتی دوباره می‌دانند. امروزه نیز سازمان ACS آمریکا نیز با منجمد ساختن انسانها، آدمیان را برای حیاتی دوباره مهیا تر می‌سازد. آن چه که در این دو مرحله و دو شرایط گونه‌ای مورد نظر قرار گرفته و جلب نوجه می‌کند این که انسان گذشته و حال و آینده همیشه در صندگانی از مرگ و فناپلیری است و سعی دارد به اندازه و پندار خوش راه چاره و گزینی بیابد.

اما آنچه که مرا بسیار شگفت‌زده کرده است این که مومنایی کردن هزاران حتی میلیونها حیوان چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ یک ملتی اصیل مصریان باستان برای چه منظور و هدفی استخوانهای حیوانات را مومن کردند؟ امروزه با این که نگهداری و پرورش حیواناتی از قبیل سگ و گربه میان خانواده‌های اروپایی رایج گردیده و حتی اگر حیوانات از دنیا بر و ندب امر اسم خاص آنها را دفن می‌کنند آیا این شرایط در مصریان نیز حاکم بود؟ می‌دانیم که تنها عی و عزلت همیشه انسان را پریشان می‌ساخته و می‌کند و انسان برای این که از چنگال هولناک تنها عی و ارزوا بگیرد حیوانات روی می‌آورد و بدین ترتیب نوعی وابستگی و همبستگی میان انسان و حیوان پلید می‌آید. اما انسان برای تنها عی خود هیچگاه تماسح، مانند خطرناک، اسب آبی، خوک وحشی، خارپشت، قورباغه را نرجیح نمی‌دهد؛ این پرسش پیش می‌آید که فلسفه مومنایی کردن اینگونه حیوانات در مصریان باستان چه بوده است؟ در ذیل فهرستی از حیواناتی که مصریان با

اقدام به مومیایی کردن شان نموده بودند، من آوریم:

- ۱- گاو نر ۲- قوچ ۳- بز ۴- آهو ۵- گرگ ۶- تماح ۷- سمور ۸- مار ۹-
- گربه ۱۰- گراز ۱۱- خارپشت ۱۲- خفاش ۱۳- ماهی ۱۴- سمور آبی ۱۵-
- قرفی ۱۶- کرکس ۱۷- جفده ۱۸- لکلک ۱۹- عنکبوت ۲۰- کلاع ۲۱- کلاع
- سیاه ۲۲- گاو ۲۳- گوسفت ۲۴- بیر ۲۵- گربه وحشی ۲۶- پلنگ ۲۷- سگ
- شغال ۲۸- موش ۲۹- کفشدوزک ۳۰- شیر ۳۱- خرس ۳۲- خرگوش
- ۳۴- اسب آبی ۳۵- قورباغه ۳۶- مار ماهی ۳۷- درنای مصری (نوعی پرنده خوش صدا) ۳۸- گورکن ۳۹- گورخر ۴۰- کبوتر ۴۱- هلهده ۴۲- غاز ۴۳-
- ظرف ۴۴- اردک ۴۵- خرچنگ

در میان کاوشگران منطقه سقاره دکتر «والتر برایان امری»<sup>(۱)</sup> (از ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱) نیز جای دارد. او نیز جزو گروه کاوشگرانی است که توانسته مخازن و انبارهای گور مانند زیر خاکی منطقه «آرمنت» را پیدا کند که درون آن گورها صندوقهای مخصوص گاوهای نر مقدس «بوبهیس» وجود داشت. «امری» بعد از این که از گروه جدا شد، خود شخصاً از سال ۱۹۳۵ کاوشهای علمی خودش را به تنهایی در منطقه سقاره شروع کرد و در اثنای کاوشهای خود توانست از اولین سلاله فرعونیان قبرهایی را کشف کند که با یافتن وسایل درون آن مالکیت و شخصیت و پندارهای آن زمان را دریافت. «امری» در سال ۱۹۶۴ نیز موفق شد گور دیگری کشف کند که از زمان «پتولمایوس»<sup>(۲)</sup> (از ۲۳۰ قبل از میلاد تا اشغال روم) باقیمانده بود. این قبر دارای عمقی به اندازه ۱/۲۵ متر بود



که در درون قبر گاوی کفن شده قرار داشت. شش قبر عمیق‌تر از آن نیز شد و از زیر خاکها وسایل و ظروف مورد استفاده آن زمان به دست «امری» وقتی ظرفها را مورد بررسی قرار داد در میان آنها بیش از هر چهار کوزه‌ای توجه نمود که نظرش را جلب کرده بود. پس از تمیز کردن کوزه‌ها آنجا را مورد حفاری قرار داده و در جوانب راست و چپ محل قبلی کوزه دیگری نیز به دست آمد. بر روی این کوزه‌ها تصاویری از خدای مامیت «توت»<sup>(۱)</sup> نقش بسته بود. بدین ترتیب با حفاری دقیق از یک قبر حدود پانصد کوزه به دست آمد که در درون تمامی کوزه‌ها یک عدد پرنده درنای مصری مومیایی «ایبیس»<sup>(۲)</sup> به طور مومیایی شده وجود داشت.

«امری» در بی حفاری‌ها و کاوش‌های علمی خود توانست از زمان سوم (۲۵۷۵ - ۲۶۴۹ ق.م) قبل از میلاد) قبری را مورد حفاری قرار دهد. این یاد شده که با شماره ۳۵۱۰ مشخص بود، چندین پرنده درنای مصری مومیایی شده را کشف کرد. حدود ده قبر از این گور را حفاری کرده بود که کوزه‌هایی به کوزه‌های گور قبلی پیدا شد که درون آنها نیز از همان پرنده‌گان مومیایی شده به چشم می‌خورد. پس از این که چند متري نیز حفاری کرم راه روی بزرگی رسید که راه را به سایر گورها و کانالهای زیرزمینی متصل شد. در طرفین راه را حدود پنجاه حفره کنده شده بود که هر کدام به فامت انسان بلند بود. زمانی که دکتر «امری» و همکارانش چنان گورستانی را یافتند از حیرت بازماندند. در درون آن حفره نزدیک به یک

پرنده درنای مصری مو می‌ایشده فرار گرفته بود (ا) تمامی این پرنده‌گان به طرز بسیار دقیق مو می‌ایشده با پارچه‌های سفید رنگ از جنس کتان پیچانده شده بودند. سپس آنها را یک به یک درون گلدانهای نهاده بودند. گلدانها تا سقف هر حفره روی هم انباشته شده و انگار با سلیقه و معاسبات دقیقی روی هم چیزه شده بودند. هر کدام از حفره‌ها دارای ۴/۵۰ سانتی‌متر ارتفاع و ۲/۵۰ سانتی‌متر عرض بودند که انتهای آنها به دیواری مسدود شده و به موازات یکدیگر در امتداد سالن اصلی حفاری شده بودند. گلدانها چنان در وسط این حفره‌ها دقیق روی هم چیزه شده بود که انسان به راحتی در اطراف گلدانها می‌توانست گردش کند و بررسی نماید. با این که نمونه‌ای از این راهروهای فیروزمنی در خاطرات جهانگرد فرانسوی به نام «پل لوکاس»<sup>(۱)</sup> ذکر گردیده و او در قرن هیجدهم توانست بود چنین راهرویی را کشف کند ولی هنوز هم بسیاری از نقاط راهروی مورد کشف همان جهانگرد به طور مبهم باقیمانده است. اما آن چه که گفتی است این که چنین راهرویی توسط «امری» کشف گردید که در نوع بیوود شگفت‌آور و بدیع بود. حفره‌ای که «امری» کشف کرده بود باز از زیر ماسه‌زارها کشف گردید. همگان آن زمان و اکنون نیز در حیرت هستند که اجداد پرنده‌گان درنای مصری مو می‌ایشده به چه دردی می‌خورد و چه فلسفه‌ای در مو می‌ایشند آنها وجود داشته است؟ شاید آن گلدانها در آن زمان به نوبه خود نوعی اشیاء گرانقیمتی محسوب می‌شدند ولی نهادن اجداد پرنده‌گان مو می‌ایشند چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟

تعداد پرندگان موجود در این راه را بقدرتی بود که رکورد را شکست و آنها از تعداد پرندگان پیدا شده در راه روی «تونا الجبل»<sup>(۱)</sup> بیشتر بود. منطقه «الجبل» در فاصله چهل کیلومتری «المنیا»<sup>(۲)</sup> واقع شده است که معبد قبر «هرمو پولیس» نیز در نزدیکی آن قرار دارد. باستان‌شناسان مصری در آن حدود شانزده گور زیرزمینی پیدا کردند که در تمامی آنها گورهای حیوان مومیایی شده قرار داشت این گورها که به وسیله دو راه روی بزرگ به هم متصل بودند، دارای کوچمه‌ها و بن‌بستهایی بودند که به نهایت به اتفاق کوچکی متهی می‌گردیلند. در درون این حفره‌ها و اتفاک‌ها نیز پرندگان مصری مومیایی شده دفن شده بود و به غیر از آن پرندگان، پرندگان اندکی فلامینگو و خفاش نیز به چشم می‌خورد. با بررسی و شمارش پرندگان مشخص گردید که حدود چهار میلیون پرنده درون راه‌روها دفن شده است اما کتابهای تاریخ دکر گردیده بود که منطقه «تونا الجبل» در نزدیکی «هرمو پولیس» در زمان یونانیان و رومیان منطقه نگهداری پرندگان مختلفی بوده است. مدفون ساختن آن همه پرنده در چنان گودالی واقعاً شگفت‌انگیز بود. قبل از که این گودال کشف گردد، ابتدا سنگ بالای سرمزار فرعون «اخناتون» روی محل مورد شناسایی قرار گرفته بود. از زمان حیات فرعون «اخناتون» حاکمیت دولت رومیان حدود هزار و سیصد سال فاصله وجود داشت. شخص می‌شود که مردمان آن زمان علیرغم این که از تمدن انسانی دوران از قرون وسطی و حتی پایین‌تر از آن خبری نداشتند ولی از نوعی اعتقاد و

معنی برخوردار بودند که آنها را بر آن داشته بود که قبرهایی برای پرندگان مورد علاقه‌شان نیز ترتیب دهند. هنوز تونلهای «تونا الجبل» و یا سایر راهروهای زیرزمینی حفاری نشده‌اند و شاید اگر مورد کاوش قرار گیرند اسراری دیگر از دل زمینهای مصر کنونی بیرون بیاید که باز ما را به تمدن و بیش رومیان آن زمان تحریر سازد.

### صدقوقهایی برای میمونهای حبسی

«آبیدوس»<sup>(۱)</sup> در کنار رود نیل و در فاصله پانصد کیلومتری شهر قاهره قرار دارد. این شهر در شمال رود نیل و قاهره واقع شده است. «آبیدوس» برای باستان‌شناسان از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که گورهای فرعونیان از سلامهای اول تا دوم در این منطقه پیدا شده و از لحاظ اعتبار باستان‌شناسی محلی قابل ارزش به شمار می‌رود. به عبارتی روشنتر این منطقه تاریخی پنج هزار ساله دارد که تاریخ گذشته را در خود حفظ کرده است. «آبیدوس» محل حضور و وجود خدای دنیا «اویس ریس» است. به خاطر این که خدای دنیا و ضمانت بخش برکات و نعمات، در کارهای کشاورزی و باغداری مشغول بود و علاقه داشت و چنین کارهایی را در آن شهر رواج داده بود، او را به خدای کامل نیز لقب داده بودند. «اویس ریس» برادری به نام «ست»<sup>(۲)</sup> نیز داشت که بر علیه «اویس ریس» اقدام کرده و به خاطر حسن حسادت، قدرت خدایی برادرش را از دست او گرفت و درون جعبه‌ای نهاد و سپس جعبه را به

درون رود نیل انداخت. به خاطر این که «اویس ریس» مورد احترام و مردم قرار می‌گرفت، «ست» تاب و تحمل آن همه احترام مردم نسبت به پسر را نداشت.

بر اساس همین افسانه گریما سر «اویس ریس» نیز که به دست پسر «ست» قطع شده است، در همین شهر «آبیدوس» موجود می‌باشد. فرعون به این افسانه اعتقاد داشتند همیشه آرزو می‌کردند که اجدادشان در کنار «اویس ریس» مدفون گردد نا آرامش یابند. «آبیدوس» نه تنها محل دفن فرعون بشهادت خود بلکه خادمین دربار فرعونیان، معشوقها و زنان آنها و خدمتکاران سرای فرعونیان نیز در آنجا مدفون شده‌اند و از این جهت «آبیدوس» از لحاظ تاریخی جای بسیار فوق العاده‌ای است. اکنون بسیار این گورها کشف گردیده و اسرار گذشته به عیان پیش چشم مردم قران است. آنچه که مشخص است، این که در طول زمانهای گذشته هر مردی آرزو می‌کرده که قبرش در شهر «آبیدوس» باشد.

به غیر از گورهای انسانهای قدریمی و فرعونیان، چندین هزار و حتی به ده هزار قبر مربوط به میمونها نیز در «آبیدوس» کشف شده است. تا به این شخص نگردیده که چرا در چنان شهری مقدس که خاک آن برای مردمان محترم بوده، جسد میمونهایی دفن گردیده‌اند. در یک صد سال گذشته میمونها کشف گردید و مشخص شد که درون گورهای سنگی راهروهایی شده که در درون آن راهروها قبرهایی به اندازه ۲ متر درست شده و میتوانند مثابه سایر حیوانات مویانی گشته و در قبرهایی قرار گرفته‌اند. در این‌ها سگهایی نیز به چشم می‌خورند که مویانی گردیده و دفن شده‌اند. البته

گفت که اجساد مومیایی شده این منطقه به دلایل نامعلومی فاسد شده‌اند. و با اندکی نکان دادن و یا ضربه زدن به خاکستر تبدیل شده و ازین می‌روند. در میان اجساد سگها چراغهای پیه‌سوزی که مربوط به دوران امپراتوری رومیها باشد، پیدا شد. این امر نشان می‌دهد که آخرین اجساد سگها تا زمان اقتدار رومیان ادامه داشته و تاریخی تا بدان اندازه با خود دارد. شاید هم کاشفان و یا سربازان رومی چنان قبرهایی را یافته بودند و برای گشتن و رؤیت از چراغهای پیه‌سوز استفاده کرده و در آنجا نهاده‌اند. ابتدا این فرضیه قریب به یقین است. زیرا با پوشیده شدن اجساد مومیایی شده می‌توان حدس زد که اجساد مومیایی زمانی با هوا بیرون در تماس بوده و در اثر تجزیه به چنان شرایطی تبدیل شده‌اند.

به هر سوی گودال شهر «آییدوس» بنگردید، با اجساد میمونها و یا سگها روی رو می‌شوند. همانطور که قبل نیز اشاره کردم، علیرغم اکتشافات ارزشمندی که در سقاره انجام گرفته، هنوز بیست درصد اسرار کشف شده‌اند. همین موضوع در «آییدوس» نیز صدق می‌کند و علیرغم اکتشافات ییشمار، هنوز بیست درصد اسرار فاش گردیده و بقیه در زیر خاکها مدفون است.

«امری» که در سقاره با گور پرنده‌گان درنای مصری روی رو شده بود، در این منطقه نیز با کشفیات نازه‌ای مواجه گردیده و قهرمان اکتشافات جدیدی در امر باستان شناسی مصری محظوظ می‌شود. او در حالی که یکی از معابد مربوط به فرعون اول معروف به «نکتانبو» (۳۸۰ - ۳۲۲ قبل از میلاد) را کشف می‌کرد. متوجه راهروی دیگری در اعماق گورستان زیر معبد شد که او را به جای دیگری سوق می‌داد. او پس از ورود به راهروی نازه کشف شده، خود را در میز

دوراهی یافت. در دو سوی این راهرو، باز راهروهایی به شکل دایره‌ای ساخته شده بود که در دیوارهای آن راهروها حفره‌هایی قرار داشت. در دزدی حفره‌ها نیز نخست سنگهای گذاشته شده بود که به شکل صندوقچه‌ای می‌مانست. جای شگفتی اینجاست که در درون همین صندوقچه‌های سنگی نیز صندوقه‌ای چوبی قرار گرفته و تا بدان روز نبوسیده بودند. زمانی که دکتر «امری» صندوقهای چوبی را گشوده بود با حیرت در درون آنها اجدامومبایی شده بیچانده شده به کفنهای سفید، میمونهای حبشه را یافته بود. این اجدامومبایی گونه‌ای مغایرت از سایر حیوانات مومبایی شده بودند. ابتدا پای این میمونها درون گچ و یا نوعی بتن خاصی که آن زمان به کار برده می‌شد قرار داشت. میمون را به شکل مجسمه‌ای در آورده بودند و سه سه جسد او را مومبایی کردند. دور و برش را با پارچه سفیدی بیچانده بودند. بدین ترتیب میمونها چه مجسمه‌ای سراپا ایستاده و در درون صندوقهای چوبی قرار داشت. البته نمایند که صندوقهای چوبی که درون صندوقهای سنگی قرار داشت به حال سراپا قرار گرفته بود و صندوقهای سنگی بسان یک بسته‌بندی جالب و به شکل مستطیل و یکنواخت و در یک اندازه درون حفره‌ها جای گرفته بودند.

راهروی دو سوی قبر زیرزمینی که دارای طولی به اندازه دویست متر بود آکنده از این نوع مجسمه‌ها و حیوانات بود. دستیار دکتر «امری» که امنیت باستان شناس معروفی است و در مصر اقامت دارد، به نام «ژان فیلیپ لوران» معروف است. او که آن زمان خود از نزدیک چنین میمونهایی را دیده بود

نوشته‌هایش چنین می‌نویسد:

«بدون تردید می‌میمنهای حبیشی نوعی فربانیان نذر شده‌ای هستند که از جانب انسانهای آن زمان برای رفع امراض و بلاایا در آنجا نهاده شده‌اند. این فربانیان از دو معنا و مفهومی برخوردارند. یا این که مردمان آن زمان با فربانی کردن می‌میمنهای حبیشی قصد داشتند امراض و ناراحتی‌های خودشان را به خداشان بفرمانند و یا این که حتماً پس از فراغت از بیماری و رفع بلا برای شکرگزاری چنین حیواناتی را نذر کرده‌اند.»

دکتر «امری» پس از این که چنین گوری را یافت، بلافاصله دستور داد تا اقدامات لازم برای ترتیب دادن گالری خاص می‌میمنهای حبیشی انجام پذیرد. او پس از این که جای جای آن گور زیرزمینی را گشت، هنوز متfaعده نشده بود، می‌دانست که به غیر از آنها گورهای دیگری نیز پیدا خواهند شد. او باستان‌شناسی بود که نه تنها در کارش مهارت داشت، بلکه از احساس باطنی و حس ششم خود نیز بهره می‌جست و به حفاری‌ها و کاوشهای خود می‌پرداخت. در واقع نوعی «آگوست ماریت» بود. به راستی نیز دکتر «امری» در انتهای راه روی کشف شده راهی یافت که پس از حفاری به گور دیگری منتهی می‌شد. در این گور که به شکل تونلی بود. کوزه‌های سرامیکی پیدا کرد که در درون کوزه‌ها باز از پرنده‌گان مویایی شده درنای مصری وجود داشت. گرچه کوزه‌ها راه عبور را سد کردند. اما «امری» به حفاری‌های خود ادامه داد و سرانجام در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ در همان تونل به اجاد مویایی شده‌ای از پرنده‌گان درفله و گوشتخوار رسید. در میان این پرنده‌گان، عقاب، کرکس، شاهین، قرقی، کلاح و ... نیز دیده می‌شدند. دکتر «امری» آن تونل را سررشته طناب کشفات

خود نام نهاد و مطمئن بود که اگر آن گور را ادame دهد باز با گورهای زیرزمینی دیگر روی رو خواهد شد. آنچه که مایه شگفتی است و کارشناسان امور باستان شناسی «فیلیپ لور» نیز بر آن صحنه می‌گذارد این که مصریان باستان که چنان پرندگانی را مومیایی کرده و دفن نموده بودند، به یش از سی و هشت نوع پرنده آشنایی داشته و آنها را نگهداری کرده و یا شکار می‌نمودند.

دکتر «امری» یقین داشت که میان گورهای سه سلاله فرعونی ۲۶۹۴ -

۲۵۷۵ قبل از میلان ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. اما متأسفانه سرنوشت فرست تحقیقات را به وی نداد و سرانجام دکتر «امری» در همان گورهای کشف شده، از دنیا رفت.

### رقص مومیایی‌ها و جانوی مرگ:

آنچه که مایه شگفتی محققان و دانشمندان گردیده این که چرا مصریان باستان حیوانات را مومیایی می‌کردند. بطور مثال گاو برای هندوان بسیار مقدس محظوظ می‌گردد و امروزه نیز همین آین و عادت در میان هندوان رایج است. شاید همین گاو و یا سایر حیوانات در میان مصریان باستان نیز از ارزش و اعتبار و قداست خاصی برخوردار بوده که کلیه زحمات آماده کردن برای مومیایی شدن را به خود هموار ساخته و آنها را با طرز بسیار معقول و در عین حال شگفت‌انگیزی حاضر نموده و در گورهای استثنایی دفن کرده بودند. لازم به ذکر است که حتی در برخی از کتابهای عهد عتیق آمده است که مصریان باستان نیز گاو را مقدس می‌شمرده‌اند. حال این سوال مطرح است که چه کسی از کس دیگری تقلید کرده است؟ آیا هندوان از آنها تقلید نموده‌اند یا مصریان از

هندوها یاد گرفته‌اند؟

در سرزمین حاشره نیل نه تنها گاوها که پرندگان، میمونهای جوشی و سگها نیز مومنایی شده بودند. جای شکفتی اینجاست که در درون کوزه‌ها و محل دفن پرندگان حتی تخم‌های آنها نیز وجود داشته است. هر کدام از تخم‌ها با طرز بیار دقیقی میان پارچه‌ها پیچانده شده و در کوزه‌ها جای داده شده بودند که شمار آنها بالغ بر یک هزار عدد می‌باشد. حتی اکتشافی که در غرب رود نیل انجام گرفت و گورستانی در «مدينه الفيوم»<sup>(۱)</sup> کشف گردید در درون این گورستان نزدیک به دوست هزار تخم تماح به دست آمد که در درون گلدانها و یا کوزه‌های مقالی و سرامیکی نگهداری شده بودند ابیاری از این تخم‌ها از بین رفته و توسط حشرات زیرزمینی خورد شده بودند، ولی اغلب آنها سالم بودند و در کنار اجساد مومنایی شده تماحها قرار داشتند. اگر نظری به نوشته‌های دانشمندان عهد عتیق مثل «هرودت» و سایرین بیندازیم، در می‌یابیم که مصریان باستان حتی به تماحها نیز از دیدگاه تقلیص می‌نگریستند و آنها را جانوران الهی می‌پنداشتند. بطور مثال در یکی از نوشته‌های «هرودت» می‌خوانیم که گورستان تماحهای مقدس در منطقه‌ای به نام «سوهیون»<sup>(۲)</sup> واقع است که متأسفانه تا به امروز چنین جایی مشخص نشده و معلوم نیست «هرودت» کجا را با این نام معرفی کرده است.

همانطور که قبلاً نیز اشاره رفت مصریان باستان از مارها و قورباغه‌ها نیز برای مویابی کردن استفاده می‌نمودند و در اغلب گورهای زیرزمینی با این نوع

حیوانات مومبایی شده نیز مراجه گردیده‌ایم. البته حتی امروزه نیز با راهبان مصری روی رو می‌شویم که به طریقی برعی از حیوانات را مومبایی می‌کنند. به طور مثال در نزدیکی شهر «الاقصور» و به فاصله پنجاه کیلومتری شهری به نام «اسنا»<sup>(۱)</sup> وجود دارد که راهبان آنجا نوعی ماهیان را مومبایی می‌کنند. از کوچکترین نوع گرفته تا بزرگترین آن ماهیها به طرز بسیار دقیقی تمیز شده و در میان پارچه‌های تمیز و سفید پیچانده می‌شوند و سپس مومبایی شده و به خاک سپرده می‌شوند. این گورستان هم اکنون توسط همین راهبان در ده کیلومتری شمال غربی شهر «اسنا» قرار دارد.

شاید چنین اعمال و رفتاری که از جانب مصریان شاهد هستیم برایمان مضحک و خنده‌آور جلوه کند ولی اگر اعمال آنها را از دیدگاه اعتقادی و دینی بررسی کنیم، در می‌باشیم که مومبایی کردن نیز بسان رقصهای مذهبی است. یعنی باید مومبایی کردن را نوعی مراسم رقص مصریان تلقی کرد. همانطور که در بخش‌های گذشته یاد کردیم هر موجودی علاوه از داشتن وجود از نیرویی به نام «کا» نیز بهره می‌جوید. مصریان با تصور این که حیوانات و به خصوص گاو نیز روزی به توسط نیروی «کا» به دنیا خود بازخواهد گشت، آنها را مومبایی می‌کردند. بدین ترتیب در می‌باشیم که حیوانات در نظر مصریان باستان از ارزش و اعتبار شگرفی برخوردار بود و همان با انسان که خود نوعی مخلوق است، قابل ارزش بوده است. در مورد پندار و اندیشه مصریان نویسنده و تاریخدان سیپیلیاپی «دیودور» در هشتاد و ششمین بخش کتاب خود چنین می‌نویسد:

«اندیشه و پندار مصریان در مورد حیوانات شاید برای ما خارق العاده بنماید. آنچه که فدر یقین است این که، مصریان باستان چنان به مخلوقات خداوندی احترام قائل بودند که آنها را در برخی جهات همسان خود پنداشته و برای نگهداری و قداست مومبایی می‌کردند. مومبایی کردن حیوانات به دست مصریان باستان نشان از صداقت و پاکدلی آنهاست. آنها به خدایان خود شکرگزار هستند که چنان مخلوقاتی را برای زندگیشان آفریده است. آنها به تصور این که باز دیگر به زندگی بازخواهند گشت، هیچ مایل نیستند که بدون همان مخلوقات به زندگی مجدد خود ادامه دهند و زندگی در کنار حیوانات همزمان و هم عصر خود را ترجیح می‌دادند. لذا مومبایی کردن آنها نشات گرفته از پندار و علائق آنها به مخلوقات خداوندی و اعمالشان نوعی شکرگزاری و سپاس‌گویی است».

البته نظریات دیگری نیز در مورد مومبایی کردن حیوانات توسط مصریان وجود دارد. نظریه دوم بر این مطلب اشاره دارد که مصریان باستان با هر دشواری و یا حادثه‌ای روی رو می‌شدند و یا حیواناتی که باعث نجات آنها می‌شد و یا آنان را از چنگال خطرات نجات می‌بخشید، خودشان را مديون آن حیوانات پنداشته و پس از مرگ همان جانوران را مومبایی می‌کردند و بدین ترتیب دین خودشان را ادا می‌نمودند. از طرفی برخی از حیوانات نیز که باعث رفع تنهایی آنها می‌شدند و یا زمینه رفع نیازهای مادیشان را فراهم می‌آورده باز در نظر مصریان باستان از حرمت و احترام و قداست خاصی برخوردار می‌شدند و پس از مرگ مومبایی شده و نگهداری آنها در گورهای سنگی فرض می‌گردید.

نظریه سومی که در خصوص مومبایی کردن حیوانات توسط مصریان باستان وجود دارد این است که مصریان باستان به خاطر بهره‌گیری مختلفی از حیوانات، آنها را پس از مرگ مومبایی می‌کردند. یعنی هر حیوانی به طریقی برای فرد و یا اجتماع مردمان مصریان باستان مفید می‌بود، آن را تقدیس نموده و جدش را پس از مرگ مومبایی می‌کردند.

این موضوع را باز دانشمند و تاریخ‌دان معروف «دیودور» در کتابش ذکر کرده و می‌نویسد:

«مصریان باستان به خاطر این که حیوانات را به حال خود و اجتماعاتشان مفید می‌دانستند، آنها را تقدیس می‌کردند. چه با حیواناتی از قبیل گرگ و گراز امنیت صحراء را تضمین می‌کردند و یا حیوانات خانگی نیازهای روزمره‌شان را تامین می‌کردند و بدین ترتیب آنها حیوانات را مهم شمرده و پس از مرگ مومبایی کرده و نگهداری می‌نمودند.»

«لوکیان<sup>(۱)</sup>» نویسنده یونانی در زمان جوانی خود موظف شده بود که در سرزمین مصر خلمت نماید و بر اساس همین وظیفه به پست و مقام شایسته‌ای منصوب شده بود. بر اساس اظهارات این نویسنده، مصریان غالباً حیوانات را بر طبق صورتهای فلکی می‌پرستیدند و به آنها احترام می‌گذاشتند. آنها هر حیوانی را که در برج فلکی موجود بود، پرستیده و آن را حاکم بر اعمال و رفتار و زندگی خود بر می‌شمردند. البته برخی از نویسنده‌گان عهد عتیق مخالف این نظریه هستند ولی با این حال چنین به نظر می‌رسد که چون مسئله ستاره‌شناسی و علم

نجوم در بین مصریان باستان رایج بود احتمال دارد که نظریه لوکیان درست بوده باشد. البته نویسنده‌گان عهد عتیق اظهار می‌دارند که دلیل پرستش مصریان باستان همانا ترس و وحشت از حیوانات بوده است. نویسنده تاریخ نگار سیسلیایی دیودور با بیان حکایتی این امر را به اثبات می‌رساند:

«افانه‌ای در رابطه با حیوانات و پرستش انسانهای مصری وجود دارد. پادشاهی سالخورده به نام «مناس»<sup>(۱)</sup> روزی توسط سگهای خودش دنبال می‌شود و پادشاه برای اینکه خودش را از دست سگها برش برد، خوشتن را به دریاچه می‌اندازد و به وسیله تماسحی نجات پیدا کرده و به ساحل کشیده می‌شود.»

با اینکه چنین افسانه‌های مفعکی در کتب عهد عتیق مضبوط است ولی آیا با پندار ساخته دارند؟ دکتر «تئودور هوفنر»<sup>(۲)</sup> که پیرامون مسایل پنداری و اعتقادات مصریان باستان در رابطه با حیوانات و پرستش آنها تحقیق کرده است، می‌نویسد:

«افانه‌هایی که در رابطه با ترس و وحشت مصریان نقل شده و حتی در کتابهای عهد عتیق نوشته شده است، هیچگدام با عقل و منطق آن زمان نیز مطابقتی ندارد. آنچه که باعث شده است مصریان باستان حیوانات را پرستش نمایند و اجادشان را مومیایی کنند. به قدر یقین به پندار جاودانه بودن روح انسانها و حیوانات مربوط می‌شود. آنها اعتقاد دارند که برخی ارواح حیوانات ناظر بر اعمال انسان بوده و با دخول در کالبد انسان یا حیوان دیگری مسلمًا جامعه

آنها را بار دیگر از گزند هر گونه بلاعی نجات خواهد داد.»

البته عبادت و پرستش حیوانات معلوم نیست از چه زمانی رایج گردیده و میان مردم شایع شده است و تاریخی بیش از تاریخ ادیان بشری دارد. آنچه که محقق و مسجل است اینکه، انسان از بد و زندگی خود همیشه به دنبال پناهگاه و نکره‌گاهی مطمئن بوده است. انسان برای اینکه قدرت خارق العاده طبیعت را در ذهنش معنا کند و آن را در اندیشه‌اش هضم نماید، مسلماً به قدرتهای بزرگ حیوانی متولّ می‌شود و در این راستا حیواناتی که قدرتمند بوده‌اند همیشه مورد پرستش انسانهای عهد قدمیم بوده‌اند.

آنچه که مایه شگفتی است اینکه انسان پرستش گریه و حیوانات کوچکی از قبیل آن را برای چه انجام می‌داده است؟ به خاطر همین، کنکاش پیرامون ریشه اعتقادی مصریان باستان از اولویت و اهمیت یمشتری برخوردار است. شاید ذکاوت و هوشیاری برخی از حیوانات نیز خود منبع اعتقاد و گرایش برخی از انسانهای قدیم بوده است. زیرا تیه قدرتهای خارق العاده در قالب اسفنکس و یا سایر مجسمه‌ها که شکلی مشابه به انسان و حیوان دارند، خودنمادی صادق بر این مدعاست.

**گاو نر مقدس از زبان دو شاهد: «مانه‌تو» و «اوسب یوس»<sup>(۱)</sup>**

در مورد گاو نر مقدس از زبان دو شاهد تاریخی به حقایق نزدیک می‌شویم. یکی از شاهدان که به نام «مانه تو» شناخته می‌شود در کتاب تاریخدان معروف یونانی

به نام «پلوتارک»<sup>(۱)</sup> ذکر گردیده و «پلوتارک» از زبان وی می‌نویسد که: «مانه تو»<sup>(۲)</sup> یکی از راهبان و رئیس معبد مقدس در مصر بوده است. او که در شهری به نام «سبن نیتوس»<sup>(۳)</sup> زندگی می‌کرد و در کنار رود نیل واقع بود روزی «سراپیس»<sup>(۴)</sup> را تشخیص می‌دهد. «سراپیس» گاو نر مقدسی بود که فرعون زمان (۲۸۲۰-۳۰ ق) قبل از میلاد آن را نگهداری می‌کرده است. مانه تو پس از رؤیت این گاو نر او را خیلی متفاوت‌تر از سایر گاوها دیده و فرعون نیز آن را از دید مردم تا مدتی دور نگهداشته بود.

بلدین ترتیب نویسنده یونانی ماجرا را در مورد گاو نر مقدس نقل می‌کند. ناریخدان یونانی «مانه تو» را نویسنده‌ای عنوان می‌کند که دارای کتابی بوده که از آن کتاب تاریخ سه هزار ساله فرعونیان ذکر گردیده است. این شخص در ۲۴ سال قبل از میلاد از دنیا می‌رود و اثری به عنوان منبع و مأخذ عهد عتیق باقی می‌ماند.

شاهد دوم که به نام «اوسب یوس» معروف است، او نیز در فلسطین زندگی می‌کرده است. او اسقف کلیسای قیصریه بود و ماجرا را چنین نقل می‌کند که گریا گاو نر مقدس نه تنها در زمان فرعونیان که در زمان افتخار آشوریان نیز وجود داشته است و آشوریان نیز آنها را مقدس می‌شمردند. «اوسب یوس» که بعد از «مانه تو» از دنیا رفته است در آثارش با اشاره به یادداشت‌های دانشمندان مسیحی و حتی خود «مانه تو» بر وجود گاو نر مقدس صحّه می‌گذارد. او در کابش ذکر می‌کند که خدايان گاوهاي نرمقدس را برای ضمانت و حضانت از

مصریان باستان به روی زمین فرستاده و گاوهاي نر مقدس در حدود ۱۳۹۰۰ سال مصریان را مورد حفاظت قرار داده و آنها را از بلايا و خطرات مصون نگهداشتند.

گرچه ادعاهای «اوسب یوس» ناحدودی بعید به نظر می‌رسد و هضم و باور کردن آن برای هر کسی مشکل می‌نماید ولی این مثله کاملاً آشکار است که انسانهای قدیمی و مصریان باستان همیشه اعتقاد براین داشتند که انسان و اجتماع و طبیعت او همیشه از جانب عواملی حفاظت می‌شده و مورد صیانت قرار می‌گرفته است. بطوری که وجود اسفکس‌ها و اشکال مختلف از حیوانات و مجسمه‌های انسان گونه تمام‌آ حاکی از این است که مصریان باستان زندگی و حیات خودشان را در دستان جانوران جادویی و غیر طبیعی می‌دانستند. شاید حیوانات به ظاهر تفاوتی با اصل و ماهیت خود نداشته باشند ولی اعتقاد انسانهای پیشین باعث گردیده که آنها حیوانات را دارای نبوغ و قدرتی ماوراء الطبيعه دانسته و در مجسمه‌ها آنها را نیز انسان و یا نیمی چیزهایی شبیه به خدا (کسی صورت خدا را ندیده است). دانسته و نیمی دیگر را حیوان تلقی نمایند.

اگر از موزه «آسوتووش» کلکته هندوستان دیدن کنیم و یا در موزه باستان‌شناسی آنکارا بگردیم و یا از موزه «دلفی» یونان و یا از متروپولیتن نیویورک بازدید کنیم با بیاری از این مجسمه‌ها روی رو می‌شویم. آنچه که مورد نظر است اینکه این مجسمه‌ها هیچگاه بدون جهت و بدون اندیشه و پیش فرضیه‌ای ساخته نشده‌اند و در ورای تصاویر و اشکال آنها دنبایی از اسرار گذشتگان نهفته که پندار و عقاید آنها را ثابت می‌کند.

### نمونه‌ای از باورهای خیالی علمی:

البته می‌دانیم که زمانی خدایان حافظ دنیای ما بوده‌اند و این پندار را در افانه‌های قدیمی هر قومی خوانده و یا شنیده‌ایم. انسانها نمی‌دانستند که خدایان کیستند و از کجا آمده‌اند و به چه نقطه‌ای بستگی دارند. به خاطر اینکه اینگونه خدایان حیوان‌نما به سرعت از شرایط حیوانی به حالت انسانی نگذشتند، همیشه چشمانشان را در برابر نور بسته نگهداشتند و یا پلکهایشان را جمع‌تر می‌کردند. یعنی در واقع آنها از نور خوشان نمی‌آمد. برآساس همین افانه‌ها، خدایان ترجیح دادند که از روی زمین پرواز کنند و به سوی آسمانها و در میان ستارگان زندگی نمایند.

آنها نیکه از دنیای خارج زمین آمده بودند و موجودات دنیای دیگری بودند، از میان سیارات مریخ و مشتری آمده و جایگاه آنها مدار «پلانتوئید»<sup>۱۱</sup> بود. آنها سفائن خود را در فضانگهداشت و محل نزول خود را انتخاب کرده بودند. این موجودات که به علت مسافت بیش از حد در میان ستارگان خسته شده بودند، نیروی خود را از دست داده و تصمیم داشتند از ماده اولیه‌ای بهره جویند که بتوانند به مسافت خود ادامه دهند. آنها به ناچار چندین سال در منظومه شمسی سرگردان گشتدند و سالها بدین منوال سپری می‌شد. سرانجام این موجودات که خدایان بودند از شرایط موجود به سته آمده و تصمیم گرفتند که شرایطی دگرگون ترتیب دهند تا سرگرم شوند. آنها برای سرگرم شدن بازیهایی ترتیب دادند و برای انسانهای روی زمین شرایط اخلاقی را پذیردند. یعنی در

واقع انسان‌های روی زمین فاقد اخلاق اجتماعی بودند، و خدایان انسانها را به بازی گرفتند. انسانهای روی زمین دارای احساسات و پندارهای مختلفی بودند که با شرایط کنونی فرق داشت. بدین ترتیب خدایان روی زمین را میدان بازی خود برگزیدند.

«پتاه»<sup>(۱)</sup> خدای نقش پرداز روزی بر روی تخته نقشه کشی خود، جانداری را نقش کرد. او وجود این موجود را از دو ماده خاص روی زمین برگزید. این دو ماده از دو حیوان شیر و گوسفند گرفته شد. و بدین ترتیب موجودی پدید آمد که مثل گوسفند گیاهخوار شد و مثل شیر دارای پنجه‌های قویتری گردید که توانست از پس هر چیزی برآید. اما ناگهان این موجود پدید آمده توسط «پتاه» به دست شیر واقعی دریده شد و «پتاه» از این حادثه سخت به وحشت افتاد. «پتاه» ناگهان به خود آمد و دانست که آفریده شده‌اش به دست حیوان زمینی از بین رفته است. بعد از مدت زمانی اندیشه و تفکر بالاخره به این نتیجه رسید که مخلوق دیگری بیافریند که بدنش مثل شیر و سرش مانند گاو باشد.

«پتاه» این پدیده را نیز آفرید و موجود آفریده شده‌اش به هر چیزی غالباً گردید. «پتاه» خیلی ذوق زده شده بود و به مخلوق خود می‌بالید که ناگهان موجودی دو پا و به حالت ایستاده ظاهر گردید و پدیده او را از پای درآورد و کشت. این بار «پتاه» سخت به فکر فرو رفت و دانست که موجودی ضعیف با دو پا و دو دست می‌تواند از پس آفریده وی برآید. پس از مدتی اندیشه و تأمل سرانجام به نتیجه‌ای دیگر رسید.

خدایان آسمان مجسمه‌ای ترتیب دادند و به «پتاه» اعتراض کردند که چرا نمی‌تواند موجودی بیافریند که از پس هر چیزی برآید و پیروز گردد. «پتاه» به این نتیجه رسید که موجوداتی بیافریند که با موجودات روی زمین فرق داشته باشد. او موجوداتی آفرید که یا در سرشار چشمهای زیادی بود و یا اینکه شاخهای درختانی داشتند و یا بر پیشانی و شفیقه‌هایشان علایمی وجود می‌داشت.

اما هیچکدام از این جانوران نتوانستند آنطور که باید و شاید خواسته «پتاه» و سایر خداوندگاران را برآورده سازند. سرانجام پس از مدتی سفنه خدايان نتوانست سوخت خودش را تأمین نماید. این بار سفنه می‌توانست آنها را به سرزینها و کرات دیگری بیرد. آنها در این سفر با انسانها و حیوانات گوناگونی آشنا شده بودند. خدايان بعد از اینکه تمامی سیارات را گشتند، زمین را برای خود جایگاه خوبی یافتند. آنها برای اینکه به پدیده‌های خودشان مالکیت داشته باشند موجوداتی خلق کردند که دارای بدنی حیوان و سری انسان گونه بودند. این موجودات عقل و شعور داشتند و از پس هر چیزی برمی‌آمدند. اما خدايان خود در دست این مخلوقات اسیر شدند و راه گریز را انتخاب کرده و از آسمانها رفتند. تنها کانی که با موجودات جدید که دارای سری انسان گونه و بدنی حیوان صفت داشتند، ارتباط برقرار کنند، راهبان مقدس بودند. این موجودات که تولید مثل نداشتند به تدریج از بین رفتند و بعد از مرگشان نیز به آسمانها راه می‌یافتد. بدین ترتیب انسانهای گذشته آنها را موجودات مقدسی دانسته و تمثیلهایی را به شکل اسفنکس و ابوالهول درآورده.

بدین ترتیب می‌یئیم که افسانه‌های خیالی زمینه تولید و ابعاد اسفنکس‌ها را ثابت می‌کند. حال این موضوع و افسانه تا چه حدودی واقعیت دارد خود جای

بحث می‌خواهد. ولی نا آنجا که معلوم است هیچگاه چنین وضعیتی بر جهان حاکم نبوده و خدايانی نبوده‌اند که چنین بازی بی‌معنایی را انجام داده باشند. اما در ورای این افسانه حقیقتی دیگر نهفته است. این حقیقت چیزی را ثابت نمی‌کند مگر حقیقت اقتدار و حاکمیت را. یعنی انسان همیشه از قدرتی مافوق خود ترسیده و هر علت و معلولی را مربوط به قدرتی مافوق خود دانسته که از حالات و شرایط متفاوت‌تری برخوردار بوده است.

### گاوهاي مقدس تقلبي نر گورهاي ساختگی:

آنچه که مورد بحث و مذکور است اینکه گورهاي موجود در مصر تماماً حاکی از حقایق پنداشی مصریان باستان است. با توجه به افسانه‌های موجود و داستانها و حقایق مکتوب باقیمانده از پیشینان و مصریان باستان در می‌یابیم که انسانهای آن زمان گاو نر مقدس را تقدیس کرده و مورد ستایش قرار می‌دادند. اما تا به امروز کسی از این موجود اثری نیافه و یا دانشمندان مختلفی بر اساس چارچوبی عقاید خویش پردازش‌های جدیدی کرده‌اند و یا موضوع را انکار نموده‌اند. اما برای تداعی مثله و دریافت حقایق موضوع را از زبان «آگوست ماریت» دنبال می‌کنیم.

«آگوست ماریت» که در پنجم سپتامبر ۱۸۵۲ خواری و کاوش‌های باستانی خود را در منطقه «سفاره» شروع کرده بود، با صندوقهایی رو برو شده بود که مختص به گاوهاي نر مقدس بودند، اما در درون آنها چیزی نیافته بود. «ماریت» خود در این خصوص می‌گوید:

- زمانیکه صندوقهای سنگی را که از نوع گرانیت بودند مورد کاوش قرار

دادم و آنها را با شوق و ذوق از دل زمین یافته و بیرون آوردم، پیش خود فرض می‌کردم که در درون آنها موجودات مورد نظر وجود دارد ولی زمانیکه درب صندوقها را گشودم، چیزی در درون آنها نیافتم. حال آنکه هنوز نقشه می‌کشیدم که سرش را ابتدا با احتیاط بیرون بیاورم.

در رابطه با وجود استخوانهای تقلیبی «ماریت» باز می‌گوید که:

- زمانیکه درون صندوق را کاویدم، با توده‌ای قیراندود و بدبو روپروردیم که تنها استخوانهای ظریفی در درون آنها بود که به هیچوجه به گاوهای نر بزرگ ارتباطی نداشتند. از اینرو تصور می‌کنم یا گاوهای نری درون این صندوق نهاده نشده و یا اینکه گاوهای نر آن زمان کوچک بودند و هنگام گذاشته شدن بر درون صندوقها از هم پاشیده شده‌اند.

باز «ماریت» در مورد اینکه آیا دستی به صندوقها رسیده است و کسی قبل از او آنها را یافته یا نه، می‌گوید:

- گورهای زیرزمینی وقتی توسط من و دوستانم کشف گردید در شرایطی بود که دست هیچکس نا بدان روز به آنها نرسیده و انسان عصر حاضر و یا چند قرن پیش آنها را ندیده بود. حقیقت امر اینکه در درون صندوقها سری که شبیه به سر گاو باشد پیدا نشد. به جای سر و یا بدن گاو با استخوانهای ریزی روپروردیم.

باستان شناس معروف «سررا برتر موند» نیز مثل «ماریت» وقتی با صندوقهای مختص گاوهای نر روپروردی شود در درونشان به غیر از اجساد مومنایی شده سگ و میمون چیزی نمی‌یابد. حال آنکه «اوسب یوس» در نوشتارهایش از موجودی به نام گاو نر مقدس صحبت به میان می‌آورد که مشخصات آن گاو بزرگی به رنگ سیاه با لکه‌های سفید و دمی با دو شاخک بوده است.

دکتر «آنژ - پیر لکا»<sup>(۱)</sup> که خود کارشناس امور مومیایی و اجادات مربوط به آن است در این رابطه کتابی نگاشته و به مسائلی اشاره کرده که در نوع خود بدین معنی باشد. او در کتابش از گوری در «ابوسعیر» یاد می‌کند که دو گاو نر به طریقه بسیار دقیقی کفن شده و مومیایی گردیده‌اند. قسمتی از کتاب وی را در این بخش ذکر می‌کنیم:

«در بین دوین جد مومیایی شده متعلق به گاو نر مقدس استخوانهای هفت نوع حیوان به دست آمد. در این بین استخوانهایی به دست آمد که متعلق به گاو نر بزرگی بود. در کنار استخوانهای مختلف جمجمه‌ای نیز وجود داشت که متعلق به گاو نری بود. این استخوانها گرچه به ظاهر به سر شبیه بودند ولی از شرایط و حالاتی متفاوت و شگفت‌آوری برخوردار بودند. در میان استخوانها بدنی پیدا شد که دارای دو سر بود و این دو سر به سرهای گاو نر شباهت داشت.»

من که این کتاب را خواندم خیلی شگفت زده شدم. این شخص یا واقعیت را می‌گفت و یا اینکه ساختنگی و به طور تقلیبی چنین مدارکی را به ثبت می‌رساند. اگر حقیقت را گفته باشد دقیقاً حرفهای شاهد تاریخی «اوسب یوسف» را تائید می‌نماید. من با این اندیشه به سراغ دوست محقق و باستان‌شناس مصری دکتر «خلیل قالی» رفتم. موضوع را با او در میان نهادم و او در جواب گفت که:

- شما این حرفها را باور می‌کنید؟ این حرفها را حتی بچه‌های مصری با

نمی‌کنند

گریا هیچکس تا بدان روز به این کتاب دقت نکرده و متوجه دروغ پردازیهای شخص نویسنده نشده بود. با اینکه دکتر «والتر امری» در سفاره گور مربوط به گاوها نر را یافته بود و حتی بر روی درب آنها نامی از «آپیس» و حتی مادر آن «ایپیس»<sup>(۱)</sup> حک شده بود ولی اثری از گاوها نر موجود نبود و بدین ترتیب مشخص می‌شد که گورهای مورد نظر با گاوها نر مقدس در کتاب شخص نویسنده، ساختگی و دور از منطق بودند. شاید عده‌ای و حتی نویسنده کتاب ادعا می‌کنند که دزدان غارتگر قبرها را کاویده و گاوها نر را بیرون آورده‌اند ولی همانطور که قبل نیز گفتم، دزدان و غارتگران همیشه در صدد منافع مادی خود هستند و اجساد مردمیابی شده برایشان اهمیتی ندارد. لذا با قاطعیت می‌توان گفت که قبرهای مربوط به گاوها نر کامل بودند و ادعای ابراز شده توسط دکتر «آنژ - پیرلکا» نیز دروغ محض می‌باشد.

### اسرار بجهه میمون حبشه:

در زمانهای گذشته که حبشه (اتیوبی کتونی) و نوبه (سودان امروزی) دارای زندگی و اداره حکومتی عشیره‌ای بودند، نوعی میمون را مورد تقدیس قرار می‌دادند که دارای سری شبیه به سگ بود و آن را میمون حبشه می‌نامیدند. این نوع میمون در آن زمان در مصر باستان نیز مورد تقدیس و احترام بود. گرچه امروزه با میمونهایی شبیه به آنها روی رو هستیم ولی طبق اسناد و اظهارات

انسانهای پیشین، میمون حبشه دارای چانه‌ای دراز و گوشها بی پهن و بزرگ بود که بیش از میمون به یک سگ شباهت داشت. اما مثل میمونها راه می‌رفت و از درختان و چیزهای مرتفع بالا و پایین می‌آمد.

در سال ۱۹۷۲ رئیس وقت مرزهای تاریخی شهر قاهره دکتر «هنری راید»<sup>(۱)</sup> به برخی از دانشمندان اجازه داده بود که از موسمیاتی‌های حیوانات عکسبرداری‌های اشعه‌ای انجام بدهند و بدین ترتیب رادیوگرافیهای مورد لزوم بر روی اجسام حیوانات موسمیابی شده انجام پذیرفت. دکتر «جمیز ای. هریس»<sup>(۲)</sup> آن زمان با جسد راهبه «ماکاره»<sup>(۳)</sup> خودش را خیلی سرگرم کرد. این دانشمند نیز از دانشگاه میشیگان ایالات متحده آمریکا بود. این راهبه یعنی «ماکاره» در زمان خود مورد حرامت و احترام مردمان مصر باستان بود و آن زمان طبق اسناد به دست آمده او را همسر خدای مقدس برمی‌شمردند. خدایی که به نام «آمون»<sup>(۴)</sup> معروف بود. بعد از بررسیهای انجام یافته مشخص گردید که راهبه در اثر سقوط از جای بلندی دچار شکستگی نخاع گردیده و جان خود را از دست داده است. البته این راهبه در زمان وفاتش آبستن نیز بود که فرزند سقط شده‌اش را هم مثل خودش موسمیابی کرده و در کنارش دفن نموده بودند. دکتر «هریس» از هر جانب این جسد، رادیوگرافیهای لازم را انجام داد و سرانجام نتیجه‌ای حیرت انگیز به دست آمد. زیرا بچه سقط شده‌ای که در کنار آن پیدا شده و مورد ارزیابی قرار گرفته بود، مشخص شد کودکی است که دارای سری شبیه به میمون می‌باشد و بدین ترتیب معلوم گردید که آن جسد کوچک بچه میمون حبشه بوده

است.

البته هنوز شخص نیست که آیا آن بچه به راستی از مادر راهبه‌ای چون «ماکاره» به دنیا آمده است و پدرش خدای مقدس «آمون» می‌باشد یا نه؟ چون اثبات کردن چنین موضوعی نه تنها ساده نیست بلکه از طرفی توأم با مشکلات نیز خواهد بود. البته «هرودت» دانشمند و تاریخ‌دان بر جسته در مورد ناهمانگیهای آبستی در میان راهبان مصری در زمانهای گذشته مطالبی را ذکر کرده است ولی تا به این اندازه ممکن نیست که انسانی بچه میمونی را به دنیا آورده باشد اها هرودت در دو کتابش در بخش ۴۶ از مجسمه‌های دوران مصر باستان یاد کرده و می‌گوید که آنها خدایی داشتند که دارای سری شبیه به بزرگوهی بود. البته معلوم نیست که این خدایان واقعاً به شکل یاد شده بودند یا اینکه مجسمه‌سازان مصر باستان آنها را پدان گونه ترسیم و طراحی کرده‌اند. اگر مجسمه‌سازان آنگونه برداشته‌اند، از چه میبینی بوده است؟ اما ناگفته نماند که شاید به دلایلی اعتقادی راهبان با میمونهای مقدس جفت گیری کرده و مسلماً فرزندان اینگونه زنان نیز به دلایل تاثیر ژنتیکی بچه‌هایی شبیه به انسان و میمون به دنیا می‌آورندند. اما این پندار از کجا نشأت گرفته و به چه میبینی است، باز مورد تأمل و تعمق است.

من شخصاً با باستان‌شناسان بر جسته‌ای که در مسائل مصر باستان صاحب نظر هستند در ارتباط بوده و از آنها نیز در این رابطه سوالاتی کرده‌ام که اظهارات آنها واقعاً فوق العاده و شگفت‌انگیز هستند. همانگونه که می‌دانیم باستان‌شناسی با مصرشناسی فرق بسیاری دارد، یک باستان‌شناس مصر‌شناس در نوع خود فردی بر جسته محسوب می‌گردد. یعنی هر باستان‌شناسی نمی‌تواند

خود را مصريشناس قلمداد کند. کسی که در مسائل باستانی مصر صاحب نظر است دارای معلومات و یافته هایی است که مستند بوده و بر روی مطالب متداول استوار است.

تا بدین روز گورها و مجسمه های بسیاری از دل زمین مصر کنونی و از زیر ماسه زارهای زیاد بیرون کشیده شده است که در نوع خود هر کدام از آن مجسمه ها و یافته ها اسرار مصر باستان را روشن ساخته است. امروز باستان شناسان مصريشناس دقیقاً می دانند که از چه چیزی صحبت می کنند و بر روی چه موضوعی تأمل می نمایند. با اینکه مسئله گاو های نر مقدس هنوز هم برای من و باستان شناسان مورد ابهام است ولی افرادی هستند که مرا مورد مناقشه قرار داده و من گویند که چرا چنین مسائلی را قبل از اکتشاف مطرح کرده و به نتایج من ابهام انگیز رسیده ام و به اطلاع خوانندگان رسانده ام. گرچه موضوع «آپیس» هنوز محز و آشکار نشده است ولی موضوع بحث باستان شناسان امروز است. اکنون موضوع مورد بحث من یعنی «آپیس» نه تنها در مصر که فروزنده ای تاریخی وین، پاریس، نیویورک و لندن نیز مورد بحث می باشد. آنچه که ناکنون به دست آمده اینکه موضوع گاو های نر مقدس هنوز در هالماز از ابهام و دنبایی تاریک قرار دارد.

با این حال هنوز تأمل بر روی شاهدان تاریخی مثل «مانه تو» و «اویس یوس» هم ادامه دارد و ادعاهای آنها مورد بررسی قرار می گیرد و سعی می شود با الهام از آنها و نتیجه گیری محل دقیق دفن گاو های نر مقدس مشخص شود. شاید گورهای مربوط به گاو های نر مقدس که در «سراپشوم» اسکندریه به دست آمده اند، گورهای تمثیلی بوده اند و محل دفن «آپیس» جای دیگری از

باستان باشد. ناگفته نمی‌داند که حتی رومیان و «پتوالما یوس»<sup>۱۰</sup> ها نیز در دوهزار تا دوهزار و پانصد سال پیش نیز در زمان اقتدار و حاکمیت بر مصر از گاوهای نر مقدس یاد کرده و در مطالب تاریخی آن زمان چنین حقیقتی نهفته است. بدین ترتیب مشخص می‌شود که موضوع گاوهای نر مقدس ساختگی نبوده و صحت و سقم دارد. از اینرو من قصد دارم گاوهای نر مقدس را از طریق تقدیس حیوانات مختلف دنبال کنم. یعنی به عبارتی حیوانات مقدسی که در طول تاریخ به نوبت مورد تقدیس قرار گرفته‌اند، خود زنجیرهای متصل به هم هست که می‌تواند به نهایت مرا به گاو نر مقدس برساند. با این تدبیر نلاش می‌کنم این موضوع را ثابت کنم که شاید مصریان باستان در دوران متعددی حیوانات خاصی را مورد پرستش فرار می‌داده‌اند و به احتمال قری شاید گورهای مربوط به سالهای خیلی پیشتر از آنچه که کشف شده، وجود دارد که هنوز برای ما و باستان شناسان مجهم می‌باشد. بطوری که مطالب تاریخی نیز این را ثابت می‌کند: اولین پادشاه خاندان «پتوالما یوس» (۳۰۴-۲۸۴ قبل از میلاد) زمانی که در اقتدار و حاکمیت مطلق بود، ادعا می‌کند که مجسمه‌ای را از اسکندریه برایش آورده بودند که هیچکس نمی‌دانست آن مجسمه مربوط به چیست. تنها راهب «مانه تو» توانسته بود توضیحاتی به پادشاه بدهد و اسرار آن مجسمه را پیش رویش قرار دهد. او مجسمه را نمونه‌ای از گاو نر مقدس یا «سرابیس»<sup>۱۱</sup> دانسته و معرفی کرده بود.

از این نوشتة تاریخی که به نقل از «پلوتارک» می‌باشد ثابت می‌کند که حتی

---

<sup>۱۰</sup>- سرابیس نام ہونانی گاو نر مقدس مصری است.

پادشاه آن زمان از دیدن مجسمه سخت در شگفتی و حیرت قرار گرفته بود. علت حیرت پادشاه چه می‌نوانت باشد؟ به قدر یقین مجسمه شرایطی متفاوت و مغایر با حالات طبیعی گاو نر معمولی داشته که پادشاه از رؤیت چنان مجسمه‌ای سخت در حیرت فرو رفته بود.

اما هنوز هم حیرت ما دو چندان است. حیرتی که هم از دانسته‌هایمان منبعث می‌شود و هم اینکه چرا چنین چیزی بوده و ما موفق به یافتنش نشده‌ایم. اما حیرت اصلی زمانی خواهد بود که حقیقت بر ملا شود. بطوری که «تئودور داستایوسکی» (۱۸۲۱-۱۸۸۱) می‌گوید:

«هیچ چیزی به اندازه حقیقت باور نکردنی نیست!»

\* \* \*

## بخش دوم

گذرگاههای پیچیده گمشده:

حقایق روی هر فته تو ام با ابهامات پیچیده بودماندا  
زاد کوکو' شاعر فرانسوی

۱۸۸۹ - ۱۹۶۳

ده سان پیش تصور می‌کردم که نگارش مطالب پیرامون مصر، امری واهی و بی‌نتیجه می‌نماید، زیرا متفاوت شده بودم که هر چیز و هر مورد ابهامی در رابطه با مصر روشن گردیده و نیازی به تحریر مطالب جدید نیست. من خود از جمله افرادی بودم که با بی‌میلی مطالب کتابهای موجود در رابطه با مصر را مطالعه می‌کردم. همیشه پیش خود می‌گفتم که مصر یا مترادف با اهرام است ایا مربوط به اسفنکس‌ها ایا فرعونیان از طرفی وجود خدایان مجسمه‌گونه که دارای بدنی حیوانی و سری شبیه انسان بودند، بیش از پیش مرا دل‌زده کرده بود و چندان رغبتی به بحث و تفحص پیرامون مسائل مصر را نداشتم. بربح و اقتضای

شخصی خود، از هر موزه‌ای دیدن می‌کردم و در هر کشوری که به موزه سر می‌زدم، به یک یا چند نمونه از آثار باقیمانده از مصر باستان برمی‌خوردم. به تدریج نام و اسمی خدایان مصریان باستانی دیگر در مغزم جای گرفته و ناخواسته در اثر تکرار و تداعی، ملموس ذهنم شده بود. دیگر به قدری برایم آشنا شده بودند که مثل بقیه اسمی دوستانم آنها را از حفظ می‌دانستم و رابطه‌ای نآشنا و غیر قابل توضیح در خود نسبت به آنها احساس می‌کردم. به طور مثال وقتی نام خدای «هاتور»<sup>۱</sup> در ذهنم تداعی می‌شد، بلافاصله می‌دانستم که او همان خدایی است که نماد مجسمه گونه‌اش به شکل حیوان است که سرش شبیه به یک زن است. یا اگر نام «تات» یا «توت»<sup>۲</sup> در ذهنم تکرار می‌گردید، بی‌وقفه به یاد مجسمه‌ای می‌افتدام که بدنی عظیم داشته و سرش به شکل سر یک جوان برونا بوده که بر وسط دوشاخ آن ماه نازه در آمده و به شکل هلال و گوی گرد و مدور جای گرفته است. البته همین خدا یعنی «توت»، خود محل الهام و شروع نوشتارهای نویسنده‌گان مختلف می‌باشد که در مورد مصر باستان مطالبی را نوشته‌اند. یا اگر «سویک»<sup>۳</sup> به یادم می‌آمد، می‌دانستم که آن همان مجسمه‌ای است که سرش شبیه نماح و بدنش به شکل انسان بوده است. یا اگر «مین»<sup>۴</sup> به یادم می‌افتداد، بلافاصله در ذهنم یک جفت آلت دیاپازون شکل روی مجسمه در ذهنم تداعی و تجسم می‌شد. اگر «هوروس»<sup>۵</sup> در ذهنم جای می‌گرفت، به یادم می‌آمد که از عجیب‌ترین مجسمه‌های موجود در مصر است که هر جهانگردی ناخواسته در برابر دقايقی می‌ایستد و تماشایش می‌کند. تمام این مجسمه‌ها که

نمادی از عقاید و ذہتیت مصریان باستان است، علیرغم گذشت چندین قرن و نکار در رؤیت آنها، باز هم تازگی خودشان را حفظ کرده‌اند.

در مصر باستان، بقدری نمادهای خداگونه وجود دارد که شاید در هیچ نقطه‌ای از جهان مشابه‌های آنها موجود نباشد. جای شگفت اینجاست که چنین مجسمه‌های نمادگونه دارای اشکالی از انسان اعم از زن و مرد، و حیوان به اشکال و انواع مختلف بوده و در شکل‌بندی آنها اندام انسان و حیوان یکجا مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. در برخی از مجسمه‌ها بدن انسان که خاصی گرفته، پیش روی فرار می‌گیرد و در مجسمه‌های دیگر، شکل حیوان بدن مجسمه را تشکیل داده و سرش تنها به انسان شباهت دارد. من نمی‌دانم چرا اشکال مجسمه‌ها و نمادهای ایمانی و اعتقادی انسان‌های مصر باستان از نمادهای یونانی‌ها، هندوها، ژاپنیها و حتی آمریکای میانه متفاوت است؟ البته می‌دانم که در تاریخ ادیان، انسانها همیشه به دلیل نداشتن قوه تجزیه و تحلیل و استباط دقیق، برای هر شکلی خدایی را برای خود در نظر می‌گرفتند. اما در عرض دو هزار سال گذشته، مسیحیان پذیرفتند و ثابت کردند که خدایان مثل انسانها و یا حیوانات ترکیبی مرکب ندارند و حتی از جوهره انسانی نیستند و خدای بزرگ در هر جای کائنات و تمام ابعاد خلفت حاضر بوده و برای اینکه او را ستایش کنیم، همیشه رو به آسمان ستایش می‌کنیم و با خدای خود سخن می‌گوئیم. و از اینروست که مسیحیان اعتقاد دارند که حضرت عیسی (ع) به انسانها پرواز کرده است.

نهایت اینکه در این اوآخر کتابی مربوط به اعتقادات دینی مصریان باستانی به دستم رسید که برایم شگفت انگیز بود. زمانی که این کتاب را می‌خواندم، برایم

دو حالت گوناگون دست می‌داد؛ یا بسیار خسته می‌شدم و یا اینکه شفته وار مطالب را دنبال می‌کردم. زمانی که در این کتاب مطالبی مبتنى بر اثبات خدایان می‌آمد و کتاب ثابت می‌کرد که فلان خدای مصری از نژاد خدای فلان بوده است، دیگر از شنیدن این خرافات خسته می‌شدم و می‌خواستم کتاب را به دور بیندازم. اما چون هر کدام از این مطالب ریشه در میتولوژی و افسانه‌های مردم در مورد اعتقادات داشتند، ناچار آنها را با علاقمندی می‌خواندم. راستش تا به امروز نیز بسیاری از باستانشناسان با تکیه بر این میتولوژی توانسته‌اند که خدایان را بشناسند و آنها را به دوره‌های خاص و دقیق خود ربط بدهند. موفقیت باستانشناسان در اثبات معابد و اماکن مقدس نیز در ارتباط با همین مطالب بوده است. من با هیدن و خواندن این کتابها دیگر نیازی ندیدم که در مورد مصر باستان کتابی بنویسم. زیرا پیش از این کتابها مطلبی نداشتم و ندارم. من فقط در نظر داشته و دارم که اسرار مصر باستان را بیابم و آنها را موشکافی نمایم برایستی چه چیزها و چه مطالبی هنوز در مصر مورد ابهام بوده که بایستی بر روی آن نقل کرد؟

### از سائولوس' تا پائولوس':

چنین طرز فکری، یعنی عدم علاقه و رغبت به مسایل مصر باستانی ناچه سال پیش ادایه داشت. تا اینکه ناخواسته با آثار هرودت آشنا شدم و با خواندن آنها، طرز فکرم به کلی دگرگون شد. او در آثارش از مطالبی یاد کرد که دانشمندان مصرشناسی به گونه‌های مختلف و عقاید گوناگون پیرامون آنها نظر

داده‌اند. یعنی در واقع اثر او آکنده از حکایات و داستانهایی است که هیچ‌کدام با دیگری شباختی نداشته و هر کدام نوعی از تاریخ مصر باستان می‌باشد. برآستی حق و حقیقت را چه کسی بیان داشته و حق با کیست؟ آیا حقیقت را باید از زبان تاریخدان قدیمی که در دو هزار و پانصد سال پیش بیان داشته، جستجو کنید یا اینکه بیانات و اکتشافات و ادعاهای تاریخدانان مدرن را پژوهیم؟ هرودت، یکی از تاریخدانان و حقایق‌نویسان مشهوری بوده که آنچه را دیده و شنیده، نوشته است یا اینکه او نیز شواهدی را به مانند حکایات نقل کرده است؟ تفاوت‌های زیادی بیان بیانات و اظهار نظرات هرودت با اکتشافات و ابراز عقاید دانشمندان امروزی وجود دارد که تأمل و تعمق بر روی این آثار آدمی را شگفت‌زده می‌سازد. من هر اندازه که به کتابهای هرودت و سایر تاریخدانان قدیمی متوجه شده و ناریخ مصر باستان را خواندم، بیش از پیش شفته و مشتاق مطالب مصر شدم و تصمیم گرفتم پر امون این مسائل به تحقیق و تفحص بپردازم. هر اندازه که مطالب را می‌خواندم، موضوع مربوط به مصر را بسیار حیرت‌انگیز می‌یافتم.

هنوز متفاوع نبودم که حروفهای دانشمندان امروزی واقعیت دارند و به تناسبی حروفها و اظهارات هرودت را نیز نمی‌پنیرفتم اگر حروفهای هرودت واقعاً حقیقت داشتند، پس بایستی پنیرفت که مصر شناسان عصر ما مسلمان در خواب بوده‌اند که از سخنان غافل شده‌اند. آیا دانشمندان امروزی حقایق را می‌دانند ولی خودشان توجهی نمی‌کنند یا اینکه مثله ابهامی خاصی در این جریان موجود است؟ آیا اظهارات دانشمندان و راهبان قدیمی مصر باستان خرافی بوده‌اند که هیچ دانشمندی توجهی به آنها نکرده یا اینکه من خودم را فریب

داده‌ام و با تصور اینکه موضوع برایم شگفت‌انگیز است، بیهوده وقتی را تلف می‌کنم؟ آیا میان این دو جریان و حقایق تاریخی رازهایی نهفته است که باید کشف شود یا خیر؟ اگر این حقایق افشا گردند، برای انسانهای عصر کنونی باورگردانی خواهد بود یا اینکه گوری خواهد بود که زحمات علمی مرا همراه خودم مدفون خواهد ساخت؟

زمانی که تاریخدان و تاریخ نویس فنیقی به نام «سانهونیاتون»<sup>۱</sup> (در حدود ۱۲۵۰ سال قبل از اسلام) تحقیقاتی پیرامون مسایل پنداری مصر باستان می‌کرد و مثل من به چنین سوالاتی برخورده بود. آیا او نیز دنبال حقایقی شبیه من بود یا اینکه در صدد آشکار ساختن چیز دیگری بود؟

او نوشته است که: «از ابتدای تولد و از زمان درک حقایق و قبول گفته‌های بزرگان مدام به عنوان شنوندهای خوب، حرفهای بزرگترها را در هر موردی گوش داده و پذیرفته‌ایم. از این رو صدها سال است که ما حرفهای واهم و استباطات غیر منطقی را دهان به دهان و سینه به سینه تا عصر حاضر انتقال داده و آنها را بسان اندوخته‌های فکری تا به امروز نگهداشته‌ایم و مثل ذخیره‌ای گرانقدر باز با نقل به دیگران محافظت‌شان می‌کنیم. حال آنکه دروغهایی هستند که عقل سليم حکم عدم پذیرش آنها را صادر می‌کنند. جای شگفتی اینجاست که باز نتیجه‌ای معکوس به دست می‌رسد. دروغ خیلی نزدیک و شبیه به حقیقت جلوه می‌کند و حقیقت باور نکردنی می‌نماید.»

البت می‌دانیم که «پلوتارخوس»<sup>۱</sup> فیلسوف یونانی عنوان پدر تاریخ را بر روی

هرودت نهاده است. در هر حال، با اینکه تا به امروز چندین تاریخ‌دان و تاریخ‌نویس پا به عرصه وجود نهاده است، ولی هیچ کس چنین نامی را بر خود متصور نساخته و شایسته چنین عنوانی نشده است.

### هرودت کیست؟

در مورد هرودت چه حقایقی گفته شده است؟ او در شهری به نام «هالی کارناسوس»<sup>۱</sup> که امروزه به نام «بودروم»<sup>۲</sup> شناخته شده و در قسمت جنوب غربی آناتولی واقع است، چشم به جهان گشوده بود. پدر هرودت در زمان حیاتش چنان با سرسختی در مقابل ظلم و ستمگری حاکم آن زمان معروف به «لیگ دامیس»<sup>۳</sup> ایستاده و مبارزه کرده بود که نهایتاً به دستور همان حاکم ظالم تمام خانواده هرودت به همراه پدرش از شهر بیرون انداخته شدند. آن زمان نیز شرایط در قیاس با امکانات منحصر به زمان چندان تفاوتی با زندگی امروزی نداشت. زیرا نوع زندگی نسبت به امکانات هم‌تاز و مساعد بود. همان‌گونه که امروزه انسانها تفاوتی نکرده‌اند و تنها امکانات و شرایط دگرگون گردیده است. هرودت به همراه خانواده‌اش به سوی جزیره «سیام»<sup>۴</sup> حرکت می‌کند و از آنجا مسایل اتفاق افتاده در دنیای اطرافش را زیر نظر می‌گیرد و می‌نویسد. آن زمان چندان آرام و ساکن نبود و مثل امروزه تماسی قدرنها به هم می‌ناختند و دنیا در دست ظالمان روزگار میدان تاخت و تاز قرار گرفته بود. آن زمان پادشاه قدرتمند پارسی از خاندان هخامنشیان، حکومت و اقتدار آتن را تهدید می‌کرد.

- 1- Plutarch      2- Halikarnassos      3- Bodrum      4- Ligdamis  
5- Sisam

در کنار این، آن نیز با حکومت قدرتمند اسپارت در رقابت نیروهای مسلح بود. شاید همین شرایط و حوادث سیاسی باعث گردیده بود که هرودت به تاریخ‌نویس نویس علاقمند گردد و مسائل را بنگارد. او با دیدن مسائل و حوادث و نوشتن آنها بتدریج تاریخ‌نویس روزگارش شد.

هرودت در طول زندگیش، تمام سرزمینهای آنانولی، ایتالیا و سیلیل را زیر پا نهاد و زمانی که پا به بابل نهاد، چند سالی در آنجا سکونت کرد. حدود ۴۴۸ سال قبل از ظهر اسلام، وقتی پا به خاک مصر نهاد، آنجا را برای خود جایی شگفت‌انگیز تشخیص داد و اسراری را در آنجا یافت که هنوز برایش مهم بودند. او آنجا را سرزمین اسرارآمیز لقب داد و به تحقیق پرداخت. هم شهری او به نام «هکاتائیوس»<sup>۱</sup> (در حدود ۴۸۰ - ۵۵۰ مال قبل از اسلام) نیز قبل از او پا به سرزمین نیل نهاده و مصر را اسرارآمیز شناخته بود ولی هرودت مثل او از اتفاقات نهراست و از راهی که دوستش فلارفته بود، حرکت نکرد و با پیش‌بینی خاص خودش دنباله مسائل را گرفت.

- هرودت هیچ‌گاه در نوشتارهایش به عنوان تاریخ‌نویس محض شناخته نشده است. او در کنار نقل روایات و حکایات، به مسائل ملموس خود نیز که نوشه و یا دیده است، پرداخته و آنها را همراه یادداشت‌های جغرافیایی و یا تپوگرافی عرضه داشته است. او علاوه بر اینکه یک تاریخدان و تاریخ‌نویس محسوب می‌گردد، به خاطر همین یادداشت‌هایش جغرافیدان نیز بر شمرده می‌شود. او خود در آثارش بارها تاکید می‌کند که: «هر تاریخی باید در جغرافیای خاص

خودش مورد تحلیل فرار گیرد و هر جغرافیا نیز خود به نوبه‌اش مکانی از تاریخ را اثبات می‌نماید.»

آن زمان میان مصر باستان و یونان بازرگانی وسیع شکل گرفته بود و دوام داشت. پادشاه منطقه نیل که آن زمان از طرف امپراتوری پارسها به حکومت گماشته شده بود و به نام اردشیر اول شناخته می‌شد، اهمیت زیادی به نجلیل علم می‌داد و از این جهت جوانان مصری را برای یادگیری علوم و فنون زبان به یونان اعزام می‌داشت. حال آنکه یونانیها با تجارت خود تاثیرات منفی بر روی مصریان داشتند و میگاری و خوشگذرانی را در میان مصریان رواج می‌دادند. آن زمان وقتی هرودت پا به مصر نهاد، هنوز زبان مصری را نمی‌دانست و از این رو مترجمی برای خود استخدام کرد. اتا بعدها فهمید که نیازی به مترجم ندارد. زیرا اشخاص عالمی چون «ممیس»<sup>۱</sup>، «هلیوپولیس»<sup>۲</sup> و «تب»<sup>۳</sup> در مصر به عنوان دانشمندان و راهیان دینی شناخته شده و به راحتی می‌توانستند با هرودت رابطه برقرار نمایند. آنها زبان یونانی را می‌دانستند و به عنوان مأموران دولتی در کتابخانه‌ها، دربار و حتی معابد مشغول خدمت بودند. هرودت مترجم را برای ایجاد ارتباط با اینگونه افراد استخدام کرده بود، حال آنکه نیازی ندید و از ایجاد رابطه مستقیم با آنها احساس خوشوقتی کرد.

هرودت هر آنچه را که از زبان مردم در رابطه با تمدن و تاریخشان می‌شنید، بلاfacile یادداشت می‌کرد و آنها را با مطالب نوشتاری روی پاپروس‌ها که در کتابخانه‌ها موجود بودند، تطبیق می‌داد. حتی در این رابطه اور به نقل از زبان یکی از راهیان، حدود ۳۳۱ نفر از فرعونیان را شناخته و اسامیشان را یادداشت

گرده بود. هرودت تمام این مایل را در تاریخ خود آورده است و تنها در یک مورد که به نام «مایک رینوس»<sup>۱</sup> رسیده، حکایات و روایات مربوط به او و گاری افسانه‌ای را تاکید کرده و آنها را دور از عقل و منطق معرفی کرده است. او علیرغم اینکه در مورد فراعنه مرده و با قهرمانان حکایات و روایاتی را از زبان مردم نقل می‌کند و حتی مدارکی را از آثار آن زمان یاد می‌کند ولی در لفظ خود به گونه‌ای شک و تردیدش را ظاهر می‌سازد. به طور مثال هرودت وقتی از جریان ساخت بنای اهرام ثلثه یاد می‌کند، با شک و تردید ذکر می‌نماید که حدود هزار و ششصد سکه نقره برای خرید تربچه و پیاز از جانب فرعون پرداخت شده است.

هرودت با اینکه در هر موردی تأمل دارد، برخی از مایل را با تردید می‌نگردا و لی هر آنچه را که می‌شنود و حتی خودش هم باورش نمی‌شود، آنها را با دقت ذکر کرده و می‌نویسد. او سعی دارد مایل منطقی را پیرامون ادعاهای ذکر شده ارائه دهد ولی با اینحال به نتیجه‌ای کلی نیز نمی‌رسد. او هر آنچه را که می‌شنود و یا می‌یند با استنباطات واستنتاجات خود می‌سنجد و توضیح می‌دهد و حکایات را بر طبق دیدگاههای خود تعبیر می‌کند. گرچه روایات و اسناد هرودت گاهی یک سو نگرانه است ولی به عنوان مأخذی ارزشمند و منبعی تاریخی و بجای مانده از دو هزار و پانصد سال پیش محسوب می‌گردد.

**آیا از اهرام هم پلرگتر است؟**

آنها (دوازده شاه) مایل بودند که به طور اشتراکی یادگاری از خود بر جای

بگذارند. به خاطر همین تصمیم، در بالای دریاچه موئریس<sup>۱</sup> و نزدیکی شهر تماحها، لاپرت<sup>۲</sup> یا محل هزارتو را احداث کردند. آنجا را من هم دیده‌ام و باید اعتراف کنم که کلام و الفاظ قادر به بیان و تشریح چنان مکانی نبوده و نیست. اگر تمامی دیوارها و س-tonehای اعجaby انگیز یونان را کنار هم بگذاریم و به توصیف آنها پردازیم، باز با آن همه عظمت در کنار این گذرگاههای پریبع و خم و دیوارهای نقش‌دار عجیب و غریب چیزی نیستند. با تمام این اوصاف، بیش از هر چیزی و هر جایی، مکان معبد افس<sup>۳</sup> و سیام<sup>۴</sup> بیش از هر جایی جلب نظر کننده و تأثیرگذار بودند. اهرام در ورای این منطقه و مناظر قرار گرفته‌اند و باید قبول کرد که هر کدام از این مناظر و یا خود اهرام در مقایسه با آثار باستانی و ارزشمند بر جای مانده از یونانیها، بسیار ارزشمند و گرانقیمت و غیر قابل توصیف هستند. هر کدام در نوع خود به تمامی آثار یونان ارجحیت دارند. زمانی که وارد لاپرت یا محل هزارتو می‌شوید، اهرام را پشت سر خود می‌بینید. حدود روازده درب سنگی بزرگ و جادویی به طور پیوسته در برابر هم قرار گرفته‌اند و هر کدام متنه به سالن عظیمی می‌شوند. شش راهروی عظیم در سمت شمال رُش نای دیگر در منطقه جنوب قرار گرفته است. حال آنکه وقتی وارد آنجا می‌شوید، آنها را به طور یک راهروی مستقیم می‌بینید که به وسیله درهای سنگی به یکدیگر متصل هستند. اطراف تمامی این سالنهای راهروی به وسیله یک دیوار یکدست ریختن احاطه شده است. در درون این ساختمان، دو نوع اتاق وجود دارد و در هر کدام از این اتاقها حدود یک هزار و پانصد نفر

می‌تواند جای بگیرد. این آنها با در قسمت زیرزمین مستند و با در قسمت فوقانی، زمانی که از آنها طبقه فوقانی دیدن می‌کردم، خودم اطلاعات دقیقی درباره‌شان اخذ کردم. در مورد آنها زیرزمین نیز به گفته‌های دیگران قناعت خواهم کرد. علت اینکه آنها زیرزمین را نتوانستم ببینم، این است که نگهبانان مصری به هیچ وجه حاضر نمی‌شوند که کسی وارد آنجا شود. براساس گفته‌های آنان گویا صندوقهای تماحها و گذرگاههای مقدس شاهان مقدس در آنجا وجود داشته است. بدین جهت آنجا را مکان مقدس شمرده و اجازه دیدار را نمی‌دادند. لذا من نیز تنها به گفته‌های دیگران و نقل قول آنها اکتفا خواهم کرد. آنها فوقانی در نوع خود بسیار عجیب و خارق العاده بودند که توسط دست بشر آن زمان ساخته شده است. در آخرین گوشه هزارتو، شکل یک هرم بزرگ به اندازه چهل متر شکل گرفته است.... به نظر افراد آگاه گویا، راه ورود به این هرم از آنفاق زیرزمین محقق می‌شود... اما، آنچه که بیش از همه شگفت انگیز و جاذب است، اینکه این هرم در کنار دریاچه موئریس خیلی شگفت آور و زیبا به نظر می‌رسد. از کنار دریاچه این منظره و هرم به قدری جالب به نظر می‌رسد که خلاقیت و ابتکار بشر آن زمان را ناخواسته می‌شود تحسین گفت.

موضوع بس شگفت آور اینکه وقتی وارد دریاچه می‌شوید و از زیر آب به این هرم می‌نگرید، با حیرت مشاهده می‌کنید که هرم به اندازه پنجاه متر نیز در زیر آب ساخته شده و پایه‌هایش در درون آب قرار دارد و در کنار پایه‌های اهرام اصلی دو هرم دیگر نیز دیده می‌شود. بر روی هر دو هرم بزرگ، مجسمه‌ای بزرگ از سنگ ساخته شده که نشانگر بر نخت نشتن دو انسان است.»

هرم بزرگ «جیزه» در حقیقت بکی از محتمل‌ترین و با هیبت‌ترین اهرام مصر

بوده و در عین حال یکی از عجایب هفتگانه جهان به شمار می‌رود. هرودت که خود اهرام مصر را به خوبی می‌شناسد و جزئیات آنها را به تعریف و توصیف می‌گذارد، معلوم نیست چرا او لاپیرنت یا هزارتو را جایی بسیار عجیب و غیرقابل توصیف بیان می‌کند و آن را در جایی معرفی می‌کند که در پشت سر اهرام قرار گرفته است؟ وقتی امروزه اهرام و خود منطقه لاپیرنت را مشاهده می‌کیم، تناقضاتی در بیان اظهارات هرودت با حقایق امروزی مشاهده می‌کنم.

به عقیله هرودت، اهرام و حتی لاپیرنت، از شکل و ساختاری بسیار عظیم و شگفت‌آوری برخوردار می‌باشد. شکل و نمای لاپیرنت و اهرام بقدرتی اور را تحت تاثیر قرار می‌دهد که به ناچار با شگفتی و تعجب بسیار زیادی از آنها و طرفت آنها و حتی بنا و پایه‌های اهرام سخن به میان می‌آورد.

اما اگر حق را به هرودت بدهیم، واقعاً در می‌باشیم که این بناها در نوع خود بسیار عجیب و شگفت‌آور بوده و هستند. زیرا ساخت چنان بناهای عظیمی با آن سنگهای صیقلی و صاف و با اندازمهای متناسب و هندسی در آن زمان بسیار بعید می‌نموده است. آنچه که باعث حیرت و شگفتی هرودت شده است، نوع بنا و یا عظمت آن نیست، بلکه همان چیزی که باعث تحیر او شده و امروز نیز موجبات شگفتی ما را فراهم می‌آورد. براستی سازندگان چنان اینهای عظیم و حیرت‌انگیز چه کسانی بوده‌اند؟ آیا مصریان از نبوغ و استعداد شگرفی برخوردار بوده‌اند که بناهای بسیار زیبا و عجیب ساخته‌اند که در مقایسه بناها و آثار باستانی روم و یا یونان چیزی بی‌ارزشی می‌نماید؟ آنچه که محزن است اینکه مصریان باستان و اجداد آنها از علوم و فنون برخوردار بوده‌اند که نوانته‌اند با دقت تمام و با محاسبات دقیق، چنان هزارتوی جالب و شگفت‌انگیزی را بنا

گدارند و اهرامی را بازند که چندین متر در زیر آب و چندین متر بالای آن پیدا شده باشد. هرودت درباره عجایب مصر چنین مایلی را نیز مطرح می‌سازد:

### عجایب بعد از عجایب:

«گذرگاههای متھی به محیط‌های باز و دربهای مشرف به سالنهای بزرگ در نوع خود عجایبی هستند که بعد از عجایب دیگری پیش روی ما قرار می‌گیرند. از محیط باز به سالنهای از سالنهای گالریهای ستون‌دار و از گالریهای سایر آنها و از آنجا نیز به حیاطهای بزرگ راه پیدا می‌کنیم. تمامی سقفها از سنگ ساخته شده‌اند و حتی دیوارها نیز همانگونه سنگی هستند. دیوارها با اشکال برجسته‌ای پوشیده شده‌اند و عجیب‌تر اینکه هر محیط بازی با ستونهای سفید مرمرین احاطه شده است.»

به طور حتم مصریان باستان و حتی مصریان کنونی چنین محلهای زیبا و ستونهای قیمتی و مرمرین به همراه دیوارهای نقش و نگاربسته را فدای جاده‌های کثیده شده امروزی نکرده و یا برای احداث ساختمانها و بناهای امروزی، آنها را از بین نبرده‌اند. گرچه جنگها و هجوم سایر امپراتوریها می‌تواند آثار قدیمی را مورد غارت و نابودی قرار دهد ولی تا آنجا که مسجل است، تنها رومیان و امپراتوری «پтолومائیوس»<sup>۱</sup> به مصر باستان هجوم آورده بودند و حقیقت این است که این دو گروه مهاجم نیز از جمله انسانهایی بودند که برای عقاید و آثار دینی احترام قائل بودند و از وحشیتها و یا برابرهایی نبودند که آثار و

ابنیه‌های تاریخی را نیز نابود سازند. اگر از طرفی چنین امری نیز واقع می‌شد، به طور یقین تاریخ‌نگاران و حوادث‌پردازان و کاتبان قدیمی چیزهایی در این مورد می‌نوشتند. حال آنکه تا به امروز چیزی به دست نیامده که دال بر نابودی آثار باستانی مصر نوسط مهاجمان خارجی باشد. حالا این پرسش در نظر ما نقش می‌بندد که آیا مسلمانان، این آثار قدیمی و گذرگاههای شگفت‌آور سنگی را از بین برده‌اند و مساجد و اماکن مذهبی قاهره امروزی را که قلمت چندین ساله دارند، احداث نموده‌اند؟ هسته مرکزی و امروزی قاهره، در هفتصد سال پیش به عنوان اردوگاه نظامی محرب می‌گردید و آثار مدرن امروزی و تقریباً نزدیک به قرن هجدهم و یا نوزدهم نیز در آن زمان وجود نداشته است. اولین بنای زیبای شهرسازی را برای نخستین بار سلطان صلاح الدین ایوبی در سال ۱۱۷۶ با بنای قلاع و دیوارهای سنگی در اطراف قاهره ایجاد کرده بود. تا آن زمان قاهره به عنوان شهری بزرگ محسوب نمی‌شد و حالت شهر را نداشت. در آن زمان نیز هیچکس از گذرگاه بزرگ هزارتوی قدیمی خبر نداشت و چیزی نوشته‌اند. آنچه که تاریخ بیان می‌دارد، این است که مسلمانان نیز نه تنها آن شهر را نابود نکرده‌اند و یا آثار باستانی اش را از بین برده‌اند، بلکه از منگهای مرمر و ستوнаها و بلوکهای سنگی آثار جدیدی نیز به این شهر افزوده‌اند. اگر این آثار را به آثار نقل شده از هر دوست اضافه نماییم، باید مصر کنونی حاوی تمدن قدیم و جدید باشد. اما متاسفانه از آثار قدیم مصر باستانی هیچ اثری دیده نمی‌شود.

بعضی آثاری که نشانگر همان ادعاهای هرودت باشد

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا لابیرنت و سالنهای عجیب و شگفت‌آوری که هرودت از آنها یاد می‌کند، در زیر ماسه‌ها گم شده‌اند؟ شاید اینگونه باشد، زیرا یک بار اتفاق افتاده که شنهای صحرای مصر، اهرام عظیم را

نا نصف در زیر خود گرفته‌اند و حتی بزرگترین اسفنکس جیزه را نیز در زیر خود گرفته و از نظرها پنهان ساخته‌اند. اما اگر اینگونه باشد، پس آن دو مجسمه بزرگ و دوازده قبر شاهان مقدس و اتاقهای بزرگ با ظرفیت یک هزار و پانصد نفر در کجا مدفون شده‌اند؟ البته شکفت آور اینکه این آثار از زمانی ناپدید شده‌اند که اثری از دینامیت نیز نبوده است. جالب اینکه از زمان مصر باستان این راهروهای بزرگ و اتاقهای وسیع با چه وسیله‌ای روشن می‌شدند و تاریکی از آنها دور می‌شد؟ از همه مهمتر اینکه براستی این اتاقها و سالنهای بزرگ و قبرهای دوازده شاه مقدس حاوی چه مطالب تاریخی و پیامهای عقیلتنی انسان آن زمان می‌توانست باشد؟

تمامی مصر شناسان امروزی از اینکه معتقدند هرودت مشاهدات دقیق خود را نوشته است ولی اثری از آن آثار امروزه به دست نمی‌آید، خیلی ناراحت هستند. مصر شناسان معتقد هستند که هنوز آثار زیادی از مصر به دست نیامده است و امیدوار هستند که روزی حداقل نمونه کوچکی از در و دیوارهای این سالنهای هزارتوی بیابند. اگر نا به امروز کوچکترین اثری از این هزارتوها به دست می‌آمد، مسلماً بقیه آثار نیز مشخص می‌شدند. اما متأسفانه تا به امروز اثری به دست نیامده است. جای ابهام اینکه بعد از این همه کنجدکاوی وجود گفته‌های هرودت، هنوز اقدام جدی‌تری از جانب مصر شناسان و باستان شناسان انجام نگرفته و خود من در این رابطه بسیار متعدد هستم. براستی علت این همه بی‌اعتنایی چه می‌تواند باشد؟

**آیا موضوع عقیده و هاورد نر میان است؟**

من از نکته‌ای، به این همه بی‌اعتنایی و عدم توجه پی برده‌ام و دلیلش را

می‌دانم اگر یا باستان‌شناسان و مصرشناسان از دیدگاهی براین باورند که هر دوست آنچه را که بیان داشته، حقیقت نبوده و ماحصل اندیشه‌های خود و یا ذهنیات افراد قدیمی بوده است. به عبارتی روشنتر، باستان‌شناسان به اظهارات هر دوست اعتقادی ندارند و با دیده شک و تردید به آن می‌نگرند. حال آنکه از طرفی مصرشناسان نیز عقیده براین دارند که لاپیرنت موضوع اطراف مصر را سالهاست که کشف کرده و آنچه که هر دوست از آن باد نموده، توأم با خیال و اوهام بوده است و چنان چیزی در لاپیرنت مکشوفه نبوده است.

آنچه که در حق هر دوست می‌دانیم، صرفاً مایلی است که به عنوان نمادی از شخصیت وجودی و خصوصیات هر دوست می‌باشد. کتابها و بروشورهای زیادی از او در دست است که کاملاً نشانگر وضعيت هر دوست و اندیشه‌های اوست. شاید بعید به نظر برسد ولی تا به امروز کتابهای بسیار جیمی در حق هر دوست نوشته شده است و تماماً او را به حالتی درونی و فاعلی دیده‌ایم. هنوز چیزی در دست نیست که ثابت کند آیا هر دوست شخصی مستمع محض با اینکه فردی عصبانی بوده و هر آنچه خودش می‌پندله آن را به رقم کشیده و نگاشته است؟ آیا او هم خویشتن را محق می‌دانسته و یا اینکه اهل منطق بوده است؟

فیلسوف آلمانی دکتر «ویلهلم اشپیگل برگ»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۲۶ به این نتیجه رسیده بود که برآستن هر دوست شخصی جهانگرد و تاریخ نویسی واقع بین بوده که مایل مربوط به مصر را حقیقی توصیف کرده و هر آنچه در آثارش به نام مصر باستان ذکر نموده، حقیقت محض و برآستن او شاهد چنان آثاری بوده است. اما برخلاف این شخص دانشمند دیگری به نام «کیم بال آرمایور»<sup>۲</sup> در سال

۱۹۸۵ می‌نوشتاری عقیده خویش را پیرامون ابراز عقاید هرودت چنین بیان می‌دارد: «هرودت آنچه را که به عنوان لایبرنت در کتابش بیان داشته، به هیچ‌وجه در طول تاریخ مصر باستان وجود حقيقی و موجودیت ظاهری و واقعی نداشته است.»

جغرافی دان معروف دیگری یش از این دو، با ملایمت به موضوع نگریسته و ابراز عقیده می‌کند. این جغرافی دان که به نام «هانو بک»<sup>۱</sup> معروف است، درباره هرودت می‌گوید:

«به خاطر اینکه هرودت زبان تمامی اقوام و نژادهای زمان خودش را نمی‌دانست و به هر جایی که قدم می‌نماید، مسلمًا با آن مکان بیگانه بود و با زبانش آشنایی نداشت، به قدر یقین او آنچه را که نوشته و به عنوان یادداشت‌های شبده‌اش بر می‌شمارد، توأم با اشتباه می‌باشد. از طرفی بسیار محرز است که او مسایلی را برای اینکه در اثرش جای خاصی داده باشد، با اغراق گویی توصیف نموده است.»

گرچه آثار مختلف و گوناگونی پیرامون مسایل هرودت خواندم و نظریات مخالف و موافق را از نظر گذراندم ولی من شخصاً به این نتیجه رسیدم که شاید هرودت به اشتباهاتی برخورده و خودش بطور غافلانه به بیان آن پرداخته ولی این امر اجتناب ناپذیر می‌نماید که دانشمندان امروزی نیز در حق وی و حتی مسایل مصر باستان با خطاهایی مواجه هستند. زیرا آنچه که مشخص است اینکه، دانشمندان امروزی به جای تحقیق و بررسی موضوع، به طور نظری فرضیه‌ها و ابراز عقاید هرودت را نفی می‌کنند. ولی قدر مسلم این که، اگر چیزی

بوده و یا نبوده و به نظر خطآمیز جلوه می‌کند، باید در زیر ذره‌بین و موشکافی علمی قرار گیرد و نظریه‌ای نفی گردد. شاید برخی بر من ایراد بگیرند که موضوع مربوط به دو هزار سال چه ارزشی دارد که درباره‌اش جزو بحث گردد ولی من به یک مثل چینی اشاره می‌کنم که می‌گوید: « تمام انسانها عاقل هستند، ولی برخی زود و بعضی دیرتر عقل خویش را ظاهر می‌سازند!»

شاید هرودت، لاپیرنی را که مورد اشاره قرار داده و دریاچه‌ای را که نزدیک اهرام بوده، توصیف کرده است و اکنون چنان چیزی واقعی به نظر نمی‌رسد و اثری از آنها دیده نمی‌شود. ولی این را باید پذیرفت که او هم هیچ غرض و با مقصد بدی نداشت که چنان مسئله‌ای را ساخته و پرداخته ذهن خویش نمرده اذعان نماید. آنچه که مرا در این مورد به شک و تردید و امیداردن و مجبور هست از هرودت جانبداری کنم این است که موضوع مربوط به هزارتوی مصر و دریاچه را حتی دانشمند و تاریخ نویس سبب‌لایی «دیودور» نیز در هزار و پانصد سال پیش ذکر کرده است.

### شاهدان موشکاف اجتماعی نیز توضیح می‌دهند:

«بعد از مرگ پادشاه، مصریان بار دیگر به آزادی و استقلال خود دست یافتند و فردی را از میان خود برگزیده و به عنوان رهبر خویش به مسئولیت گماشتند. این شخص همان «مندس»<sup>1</sup> است که در برخی از روایات به «مارهوس»<sup>2</sup> نیز ذکر گردیده است. این شخص گرچه در طول صدارت خویش در هیچ جنگی شرک نکرد و هیچگونه ظفرمندی برای ملت مصر به ارمغان نیاورد، ولی در طول حیات

و اقتدارش قبری برای خود احداث نمود که این بنانه تنها از نظر بزرگی که از حیث ساختمان و صنعت و هنر بکار رفته در آن، بی نظیر بود و به نام هزارتوی اسرارآمیز یا لاپرنت معروف است. این هزارتوی اسرارآمیز بقدرتی پیچ در پیچ می باشد که اگر فردی بدون راهنمای آشنا وارد آنجا شود، مسلمان راه گریز و خروجی برای خود نا چندین هفته پیدا نخواهد کرد. برخی از افراد ادعا می نمایند که «دانه دالوس»<sup>۱</sup> وقتی پا به مصر نهاد و چنین جایی را از نزدیک ملاقات کرد، حیران و شیفت چنین اثری شد و حتی پادشاه «گیریت»<sup>۲</sup> به نام «مینوس»<sup>۳</sup> نیز از اساتید و صنعتگران مصری خواست که مشابه همان لاپرنت را در سرزمین او بسازند و به ادعای برخی از روایات و افسانه‌ها، گویا «مینوتوروس»<sup>۴</sup> نیز در همین مکان تحت مراقبت و محافظت قرار می گرفته است. البته لاپرنت موجود در سرزمین گریت امروزه کاملاً نابود شده است. شاید این بنا توسط یکی از امرای لشگریان مهاجم ازین رفت و با خاک بکسان گردیده و یا ممکن است در طول زمان تحت تأثیر تغیرات زمین قرار گرفته و نابود شده است. اما لاپرنت موجود در مصر تا به امروز به قوت خود باقی است و هیچ صلمه‌ای به آن نرسیده است.

«دیودور» پس از بیان این قسمت در کتاب خوش تقریباً دوازده فصل دیگر گذشت و مجدداً به ماجراهای لاپرنت مصری می پردازد و در آنجا نیز به دوازده قبر مربوط به پادشاهان مقدس اشاراتی می نماید. این تذکرات و اشارات دقیقاً با ادعاهای هرودت مطابقت دارند. «دیودور» علاوه بر این مطالب ادعا می کند که محل ورودی لاپرنت از دهانه دریاچه «موئیس» بوده است.

تقریباً ۴۲۳ سال بعد از هرودت، شاهد دیگری به این نقطه از مصر سفر می‌کند. این شخص کسی نیست جز جغرافی دان معروف یونانی به نام «استرابون»<sup>۱</sup>. او پس از سفرهای متعدد و طولانی، سرانجام در ۲۵ سال قبل از ظهر اسلام پا به مصر می‌گذارد. گرچه امروزه کتاب تاریخی استرابون در دست نیست و بنابراین اقوالی کم شده است ولی حداقل کتاب جغرافی او در دست است و در هفله جلد تنظیم گردیده که در سی و هفت بخش از این هفده جلد، مسایل مربوط به مصر بدینگونه نگاشته شده است:

«دریاچه موئیس به خاطر وسعت و عمق خود مناسب‌ترین محلی بود که آبهای حاصل از طغیان رود نیل را در خود احتواه نماید. در دو سوی این دریاچه، استادان فن و صنعتگران مصری سدهایی احداث کرده‌اند که جریان دو سوی دریاچه را تنظیم می‌کنند. به غیر از این سدها، در کنار این دریاچه، محلی به حالت لاپرنت یا هزارتوی احداث شده است و تقریباً محلی است که به اندازه و وسعت اهرام مصر می‌باشد. محل دفن و قبر پادشاهی که این لاپرنت را احداث نموده در کنارش قرار دارد... در این محل، ستونهای بیشماری به چشم می‌خورد که هر کدام مشرف به نقطه‌ای از سالن هستند و در میان این ستونها درهایی به چشم می‌خورد که متوجه به راهروهای عظیم و غیرقابل وصف می‌باشند... در ابتدای محل ورودی چنان به نظر می‌رسد که فقط یک راه ورودی وجود دارد، حال آنکه با اولین درب ورودی با تعداد زیادی محلهای ورود روبرو می‌شویم که هر کدام از جانب سفه پوشیده هستند. این ورودیها و راهروهای اسرارآمیز به قدری پیچیده و تودرتو هستند که یک فرد بیگانه بدون

راهنما به طور حتم گم می‌شود و راه خروجی برای خود پیدا نمی‌کند. آنچه که بیش از هر چیزی آدمی را به حیرت و امی‌دارد، اینکه، دیوارهای این سالنهای و اناقهای تماماً از سنگهای یکدست و یک پارچه ساخته شده‌اند و بر رویشان نقوشی گوناگون نقش بسته است. راهروهای بزرگ که اندازه آنها قابل ارزیابی و توصیف نیستند، به وسیله سنگهای یکدست و یکنواختی پوشیده شده‌اند. در هیچ نقطه‌ای از این بنای اسرارآمیز، اثری از چوب و یا چیز دیگری به چشم نمی‌خورد و تماماً از سنگ می‌باشد. زمانیکه از پیرون به این محل هزارتوی نگاه می‌کنی، انگار یک فوطی سنگی است. دیوارهای بیرونی نیز به مانند دیوارهای درونی از سنگهای یک دست و یکنواخت ساخته شده‌اند. در آخرین نقطه این گذرگاه پیچ در پیچ، قبرهای مختلفی نهاده شده‌اند. این قبرها در هر گوشی اش دارای هرمس است. (چهارگوش می‌باشند). در نخستین قبری که به چشم می‌خورد، جسد «یس ماندس»<sup>۱</sup> نهاده شده است. وقتی از کنار این قبر می‌گذری، به قبر «آرسینوئه»<sup>۲</sup> می‌رسی. در رویروی این قبر نقطه مقابل شهر دیده می‌شود. از قدیم الایام به این شهر، شهر تماسحها می‌گفتند... من تمام این مناطق را به وسیله راهب راهنمایی زیارت کردم که تا شهر مرا راهنمایی نمود...»

همانگونه که می‌بینیم، «استرابون» نیز به مانند هرودت از وسعت، عجیب، یکنواختی بنا، سنگهای بزرگ، قبرهای مختلف و وجود دریاچه کنار لاپرنت سخن به میان می‌آورد. اما آنچه که مایه شگفتی است، اینکه او از یک هزار و پانصد اناقه که درون لاپرنت بوده و هر کدام ظرفیت یک هزار و پانصد انسان را داشته‌اند، به هیچوجه سخن به میان نمی‌آورد. براستی چرا؟ ناگفته نماند که

استرابون در زمان اقتدار رومیها، در مصر حضور داشته است. امپراتور مقتدر روم به نام «گاوس ژول سزار» در سال ۴۷ قبل از اسلام توانسته بود لشکر مصریان را شکت دهد و پس از غلبه بر مصریان، معشوقه خود «کلثوپاترا» را بر نخست نشانده حاکم مصر ساخت. هفده سال بعد - و یا پنج سال پس از دیدار استرابون از مصر - این سرزمین یعنی مصر به عنوان بخشی از سرزمین روم محظوظ گردید. کاملاً محرز است که راهبان مصری اسرار تاریخ بیش از یک هزار ساله‌شان را برای فاتحان رومی بیان نداشتند. با اینکه یغما و غارت لشکریان رومی، مردم مصر را به وحشت و هراس انداخته بود ولی راهبان به هیچوجه حاضر به ابراز اسرار خود نشده بودند. به نظر من رسد که راهبان مصری نیز به مانند راهبان آمریکای مرکزی و جنوبی حاضر به بیان عقاید و اسرار خود به مهاجمان نبرده‌اند و بدین ترتیب فرهنگ و خزانه‌تاریخی خود را نهان نگهداشتند. ناگفته نماند که راهبان مصری به هیچ بیگانه‌ای اعتماد نداشته‌اند و این موضوع در یادداشت‌های هرودت نیز مشخص می‌گردد که او حتی ۴۲۳ سال قبل از فتح مصر نوسط رومیان پا به مصر من‌گذارد و نوسط راهبان و نگهبانان نیز اجازه دخول به راهروها و زیرزمینهای لاپیرنت را نمی‌تواند اخذ کند. از اینجا روشن می‌شود که استرابون پس از آن همه مدت مسلمان از زیرزمینهای آن دیار خبری نگرفته و حتی اثری ندیده است. لذا فقدان مطلبی پیرامون اتفاقها در اثر جغرافیایی استرابون قابل شبیه نمی‌تواند باشد. از طرفی استرابون علیرغم اینکه یک دانشمند است و مشتاق یافته‌های علمی و تاریخی است ولی هرچه باشد او نیز یک یونانی تبار بوده و از جانب دولت و

امپراتوری روم حمایت می‌شده است و همانگونه که امپراتوری روم از مصر متغیر بود، مسلماً او نیز با نظر تغیر به مسائل نگریسته است. البته یونان نیز در آن زمان بخشی از روم محسوب می‌گردیده است.

نباید فراموش کرد که تاریخ نگارش یادداشت‌های استرابون و هرودت به اندازه پانصد سال تفاوت دارند. برای اینکه تفاوت دیدگاه و نوشتارهای این دو شخص را آشکار سازم، به نمونه‌ای اشاره می‌کنم. برج کلیسای بزرگ شهر کلن آلمان در سال ۱۲۴۸ میلادی بنا گردیده است و حدود دویست سال طول کشیده که این برج به نهایت به سمت جنوبی ادامه یافته و برج ناقوسی کلیسا نیز احداث گردد. اما بنای امروزی که به نهایت در سال ۱۸۸۰ به پایان رسید، در آن زمان همین استادان و صنعتگران آلمانی قادر بودند جزئیات بنا و برج کلیسای قدیمی را علیرغم گذشت پانصد سال برای توریستها و افراد بیگانه توضیح دهند. اما امروز پس از گذشت یکصد و اندی سال، هیچ رهبر توریستی قادر به بیان حقایق و جزئیات برجهای شهر کلن نیست. زیرا هیچ اطلاعات دقیقی از آن در دست ندارند. حال با توجه به اینکه فاصله دیداری هرودت و استرابون نزدیک به ۴۲۳ سال است، چگونه ممکن است که نظرات و گفته‌های دو نفر با گذشت این مدت یکسان باشد؟ شاید راهبان و مزارهایی که در زمان هرودت بودند، در زمان استрабون نبودند و یا اثری از آنها به چشم نمی‌خورد.

البته یکصد سال پس از سفر استрабون، تاریخ نگار رومی دیگری به نام «کائوس پلی نیوس سکوندوس»<sup>۱</sup> نیز پا به مصر باستان می‌گذارد (۱۱۳ تا ۶۱ سال قبل از اسلام). او نیز مثل سایر تاریخ نگاران به تعریف و توصیف لابیرنت

می پردازد. وی حتی مایلی را که تاریخ نگاران قبل از آنها غافل بودند، کشف کرده و به رشته تحریر می آورد. از نوشهای او دریافت می شود که تاریخ نگار رومی به منابع دست پیدا کرده که حتی استرابون و هرودت نیز موفق به یافتن آنها نبوده‌اند و با نشده‌اند. «پیلی‌نیوس» علاوه از اینکه مطالب خود را ذکر می کند، به تصحیح نظریات هرودت نیز می پردازد. او می نویسد:

«لابیرنت محل و محیطی است که بشر براستی در برابر قدرت خلاقیت و ابتکار اسرارآمیز انسانهای مصری سر تعظیم فرود می آورد. این محل در عین حالیکه نشانگر و جلوه‌گاه هنر و صنعت مصریان است، نوعی محل اسرارآمیزی است که در آن هیچ اسراری به نظر نمی رسد. یکی از این لابیرنت‌ها هم اکنون در منطقه‌ای به نام «حواره»<sup>۱</sup> مصر موجود است. این لابیرنت که قدمت تاریخی دارد، به اظهار برخی از راهنمایان حدود سه هزار و شش صد سال پیش توسط پادشاه «پتوسروهوس»<sup>۲</sup> و یا «تیتوس»<sup>۳</sup> ساخته شده است. هرودت در اثرش اذعان می کند که این لابیرنت توسط دوازده پادشاه ساخته شده است. بنا و نوع ساخت این لابیرنت روایات و حقایقی دارد که باید بر روی آنها تعمق کرد ... هیچ تردیدی در این نیست که «دانه دالوس»، پادشاه گریت نیز از این لابیرنت خوش آمده و نمونه‌اش را در سرزمین خود ساخته است. ولی این اثر تنها حالت تقلیدی داشته و به اندازه لابیرنت مصری دارای ارزش هنری و معماری خاصی نبوده است ... باید توجه داشت که لابیرنت «دانه دالوس» علیرغم تمامی نواقص خود، نوعی مشابه از لابیرنت مصری است. این لابیرنت محل تقلید لابیرنتهای دیگری نیز شده است. بطوریکه سرزمین لابیرنت مشابه آن در

جزیره «لیمینی»<sup>۱</sup> و چهارمین نوع مشابه آن در ایتالیا بنا شده است. اما باز تمامی این لاپرنتها نیز از سنگهای جلا داده شده ساخته شده‌اند و به اندازه لاپرنت مصری ارزش معماری و هنری ندارند. آنچه که باعث ارجحیت لاپرنت مصری شده است اینکه، سنگهای بکار برده شده غالباً از نوع سیانیت بوده و با گذشت صدها سال هیچ دگرگونی و تغیری در آنها به چشم نمی‌خورد. نکته دیگر اعجاب‌انگیز این لاپرنت این است که چنین محلی معبد خدايان مصری بوده و در داخل آن چهل معبد وجود دارد و خدايان انتقام نیز محلهایی دارند که به اندازه چهل متر می‌باشند. این لاپرنت در محلی به وسعت بیار بزرگی ساخته شده که تنها هر کدام از هرمهایش نه هکتار زمین را به خود اختصاص داده‌اند. هر انسانی با گردش کردن در درون لاپرنت خته می‌شود و نمی‌تواند بر احتی کریدورها را زیر پا نمهد. در طبقه فوقانی، اتاقهای زیادی وجود دارد که اتاقهای غذاخوری نیز در همان طبقه فرار گرفته است. ستونهای بزرگی طبقات را از یکدیگر جدا نگهداشتند که ارتفاع ستونها نزدیک به نواد قدم می‌باشند. درون اتاقها و حتی روی ستونها و سرستونها اشکالی تعبیه و از سنگ تراشیده شده‌اند که صورت‌های پادشاهان و یا فرشتگان و خدايان را نشان می‌دهند. در کنار آنها، مجسمه‌ها و صورت‌های وحشت‌آکی نیز وجود دارد که در بدنه ستونها قرار دارند. اتلقها ساکت و تاریک و دارای درهای سنگی می‌باشند که انسان از ورود به آنها وحشت می‌کند و صدای پای آدمی به همراه صدای باز و بسته شدن درها مر را بر بدن انسان راست می‌کند. بزرگترین و وسیعترین سالن این لاپرنت بقدرتی طولانی و بی‌انتهای است که انگار آدمی در مسیری منتهی به سیاهی‌ها و نابودیها

پیش می‌رود. در آن سوی هر دیواری، بنای دیگری نیز ساخته شده است و همچنین اناقها و خانه‌هایی نیز در زیر سالن قرار گرفته‌اند که پا نهادن در آنها نیز مستلزم جسارت زیادی است.»

آنچه که مسلم است اینکه، نظریات و مشاهدات هرودت بیش از هر کسی قریب به یقین و حقیقی است و در میان نوشتارهای قدیمی از ارزش بالایی برخوردار است. زیرا هرودت اوّلین بازدید کننده لابیرنت می‌باشد و آنچه را که او از زبان راهبان و راویان نقل کرده، مستند و بدون تقلید و اقتباس بوده است.

تاریخ نویسان گرچه در مورد لابیرنت و سازندگان آنها متول به اسامی گوناگون می‌شوند ولی در یک نکه متفق القول هستند و اذعان می‌دارند که لابیرنت وجود داشته و توسط شاهان قدیمی مصر ساخته شده است. از سوی دیگر همگی بر این ادعا انگشت صخت می‌نهند که در نزدیکی لابیرنت دریاچه‌ای به نام «موئه رس» وجود داشته است. کانالهای زیادی در کنار این دریاچه وجود داشته که متهم به لابیرنت بوده و یا به شهر تماس‌ها امتداد داشته‌اند. همه تاریخ‌نگاران متفق القول هستند که لابیرنت «اثری اسرارآمیز و خارق العاده» است. همه جای بنا از سنگ یکدست و یکنواخت می‌باشد. همه‌شان از لوحه‌های یکدست و بزرگ و دیوارهای عظیم سخن به میان می‌آورند. پلی‌نیوس، استرابون و هرودت اذعان می‌نمایند که هیچ ملزم دیگری به غیر از سنگ در آنجا بکار گرفته نشده است. هرودت و پلی‌نیوس از اناقها و طبله زیرزمین بحث به میان می‌کشند و تنها تفاوت میان نظریه دیودور و هرودت در این است که هرودت عقیده دارد دو هرم نیز از زیر آب نا بیرون وجود داشته است، همه‌شان به طور یکسان اظهار می‌دارند که ستونهای محکم به شکل بت و یا اشکال وحشت‌آور در سالنها به چشم می‌خورد.

حال که تمامی این تاریخ نگاران متفق‌نظر و با یک قول و گفتار از مسئله لاپرنت سخن به میان می‌کشند، پس موجودیت این لاپرنت در کجاست؟ و چه بلایی بر سر این منطقه افسانه‌ای آمده است؟

مصرشناسان عقیده دارند که در سال ۱۸۴۳ بکی از باستان‌شناسان آلمانی به نام «ریچارد لپ سیوس»<sup>۱</sup> (۱۸۱۰-۱۸۸۴) موفق به کشف لاپرنتی در مصر شده است که تفاوت‌های زیادی با لاپرنت مورد نظر هرودت و سایر تاریخ نگاران قدیمی داشته است. در لاپرنت کشف شده مزار فرعون سوم «آمنهمت»<sup>۲</sup> (۱۷۹۷-۱۸۴۴ سال قبل از اسلام) نیز پیدا شده بود. این لاپرنت به اظهار «لپ سیوس» در نزدیکی صحرای الفیوم امروزی واقع شده است.

### باستان‌شناسی موفق و حق به جانبه

آیا نظریه باستان‌شناس آلمانی صحیح و منطقی است؟ باستان‌شناسی «لپ سیوس» با تکیه بر چه مدرکی و قناعت به چه منبعی ادعا می‌کند که لاپرنت مورد نظر را کشف کرده است؟ آیا تا به امروز کسی پیدا شده که بتواند پا در اناقهای یک هزار و پانصد نفره‌ای بگذارد؟ آیا اگر باستان‌شناس آلمانی همراه گروهش لاپرنت مورد نظر را یافته، آیا توانسته‌اند به دوازده قبر مقدس دست پیدا بکنند؟ آیا «لپ سیوس» و گروه آلمانی او توانسته‌اند از لوحه‌های دیواری و یا صورتکهای مجسمه‌ای شکل روی ستونها دیدن نمایند؟ آیا آنچه را که هرودت ذکر کرده، آنها نیز موفق به دیدنش شده‌اند؟ همانگونه که استرابون ادعا کرده انافکهای قفس مانندی به یکدیگر ارتباط دارند و یا باستان‌شناس رومی که

اظهار داشته تونلی تاریک انسان را به وحشت می‌آورد، آیا باستان‌شناس آلمانی و گروهش نیز آنها را دیده‌اند؟

آنچه که در یادداشت‌ها و گزارشات باستان‌شناسی آلمانی آمده است، حاکی از این بوده که هیچکدام از آثار یاد شده توسط تاریخ‌نگاران را ندیده و به آنها دست نیافته‌اند.

### گروه اعزامی امپراتوری پروس چه چیزهایی را کشف کرد؟

گروه اعزامی امپراتوری پروس که برای اکشاف و بررسی آثار باستانی مصر عازم منطقه شده بودند، در ماه مه سال ۱۸۴۳ از جیزه به طرف منطقه مورد نظر حرکت کردند. سپرستی این گروه را باستان‌شناس آلمانی به نام «ریچارد لپ سیوس» بر عهده داشت و هدف خاصی را دنبال می‌کرد. او دنبال لابیرنت بود. وی اظهارات و نوشتارهای هرودت، استرابون و سایر دانشمندان و تاریخ‌نگاران را خوانده بود. آنچه که هنوز برایش مبهم و نایافه بود، اینکه جای اصلی لابیرنت را چگونه می‌تواند تشخیص دهد و یا تخمین بزند؟

در یکصد و بیست کیلومتری جنوب غربی شهر قاهره و در وسط صحرای آن منطقه، زمین بسیار حاصلخیزی وجود دارد که به صحرای الفیوم معروف است. هزاران سال است که این منطقه از نظر حاصلخیزی معروف بوده و به وسیله نهری به نام بحر یوسف از رودخانه نبل سیراب می‌گردد. در یکصد و بیست کیلومتری شمال غربی شهر الفیوم، دریاچه گل آلود کارون فرار گرفته که بسیاری از دانشمندان و باستان‌شناسان بر این عقیله‌اند که دریاچه موئیریس که هرودت از آن یاد کرده، در آن منطقه وجود داشته است. حدود سه هزار و هفت‌صد سال

پیش، فرعون دوم «سوس تریس»<sup>۱</sup> (۱۸۹۷-۱۸۷۸) سال قبل از اسلام در این منطقه بهشت‌گونه که اطرافش به وسیله درختان و چمنزارها احاطه شده بود، هرمی را ساخته و دستور بنای آن را داده بود.

به عقیده «دیودور» دانشمند سیپلیایی گویا سازنده این هرم شخصی به نام «مارهوس» یا «مندوس» بوده است. همین حکمران در «مانهتو»<sup>۲</sup> به نام «لامارس»<sup>۳</sup> شناخته شده است. حال آنکه «پیلی نیوس»، اسم این شخص را «موئه ریس» معرفی می‌نماید و نام دریاچه را نیز با این شخص مرتبط می‌سازد. ناگفته نماند که نام «مارهوس» و «مارهس» دقیقاً عنوان دیگر فرعون سوم «آمنم هت» نیز بوده است و زمانیکه بر تخت شاهی بود، همین عنوان را بکار می‌برد. همین پادشاه برای اینکه محل و کاشانه تاپستانی و بیلاق خود را نزدیک هرم مورد نظرش بنا کرده باشد، از نزدیکی دریاچه کارون به سوی منطقه حوازه با فاصله نزدیکی به چهل کیلومتر انتقال داده بود. البته شهر الفیوم که به عنوان شهر نبود و منطقه مسکونی صحرایی به شمار می‌رفت و پایتخت آن «کروکودئیلون پویس»<sup>۴</sup> بود، به معنای شهر تماسح شناخته می‌شد و دقیقاً همین اسم و معنا را با خود داشت. این شهر زمانی مرکز فرهنگی مردم مصر به شمار می‌رفت و به بهانه احترام به خدای تماسح «سویک»<sup>۵</sup> بنا شده بود. به خاطر اینکه این شهر هم دارای جیشی فرهنگی و هم مقدس بود، لابیرنث نیز در کنار شهر تماسح بنا شده بود. «مارهوس» دستور ساخت لابیرنث را داده و این فرد همان فرعون سوم «آمنم

1- Sesostris    2- Mancto    3- Lamares    4- Krokodelion polis

5- Sobek

هت» بود.

با توجه به این مسئله و تاریخ آن و افسانه‌های ذکر شده، مشخص می‌گردد که چنین روایتی نزدیک به حقیقت است.

«ریچارد لپ سیوس» نیز با توجه به این روایت تخمین زد که بایستی لاپیرنت را در منطقه الفیوم جستجو نماید. البته قبل از او «پل لوکاس»<sup>۱</sup> جهانگرد فرانسوی نیز در سال ۱۷۱۴ به این منطقه آمده و تصور کرده بود که منطقه لاپیرنت مورد نظر هرودت همانجاست ولی فردای آن روز با رؤیت نوک قایقهای واژگون شده در دریاچه دریافت کرده بود که هر مرا ندیده و از نظر خود منصرف شده بود.

در ژانویه سال ۱۸۰۱ نیز یکی از مهندسین اردوی ناپلئون بناپارت به نام دکتر پی. دی. مارتین<sup>۲</sup> از صحرای سورد اقامت خودشان گذاشت و به صحرای الفیوم رسیده بود و با توجه به نشانه‌های تاریخی حدس زده بود که به محل مورد نظر رسیده است. اما به خاطر اینکه اهالی بدوى اطلاعات دقیقی به وی نداده بودند، او نیز از کشف لاپیرنت معدور مانده بود.

در سال ۱۸۲۸ پادشاه دهم فرانسه به نام «شارل» به یکی از مترجمین خود که به زبان هیروکیف آشنایی داشت، دستور داده بود که به منطقه مورد نظر در مصر سفر کند. این مترجم که به نام «ژان فرانسوا شامپولیون»<sup>۳</sup> معروف است، با گروهی به منطقه الفیوم سفر می‌کند و به همراه گروهی تحقیق و بررسیهای لازم را انجام می‌دهد ولی این شخص ریزبین وزیرک نیز از یافتن لاپیرنت عاجز

من ماند.

و سرانجام یک سال قبل از سفر «ریچارد لپ سیوس» گروه تحقیقی از فرانسه عازم منطقه می‌شود که با اهرام باقیمانده از دوران فرعون سوم «آمنم هت» مواجه می‌گردد. این هرم‌ها و ستونها از زیر خاک بیرون زده بودند و نشانه‌ای که دال بر ویرانی بنا باشد، در آنها دیده نمی‌شد.

وقتی امپراتور ژول سزار در دوم اوت سال ۴۶ قبل از اسلام، شهر انتاکیه (امروزه در ترکیه فرار دارد.) را فتح کرد برای همثربان و سربازان رومی خود سه کلمه را به عنوان شعار تبلیغ کرد: «ونی - ویدی - ویکی» یعنی: آمدم - دیدم - پیروز شدم این موضوع دقیقاً در مورد «ریچارد لپ سیوس» نیز صدق می‌کند. او نیز آمده، دیده و موفق به کشف شده بود. پس از اکتشاف و اطمینان از یافته‌های خود، چنین مطالبی را در دفتر یادداشت‌های روزانه و گزارش تحقیقاتی اش نوشته بود:

«در تاریخ ۱۹ ماه مه سال ۱۸۴۳ به راهمان ادامه دادیم و نهایتاً در ۲۳ همان ماه بر روی خاکهای صحرای الفیوم چادرهایمان را برپا داشتیم. من بر این باور بودم که تخمین و محاسباتم در مورد یافتن منطقه درست بوده است و آنجا را نقطه مورد نظر می‌دانستم. در همان ابتدا وقتی منطقه را بررسی کردم، دیگر هیچ شک و تردیدی نداشتم.»

در نامه‌ای که «لپ سیوس» به برلین ارسال داشته، نقطه نظر اتش بیش از هر چیزی و موردی مشخص است:

«روز ۲۳ ماه مه است و ما به نزدیکی محل دریاچه موئه‌ریس رسیده‌ایم و محل لاپرنت را تشخیص داده‌ایم. هیچ تردیدی نیست که تخمین و شناسایی

منطقه درست بوده و ما به نقطه مورد نظر پا نهاده ایم. از اینکه به این راحتی به محل مورد نظر رسیده ایم، خیلی خوشحالم.»

«لپ سیوس» پس از اینکه امیدوار شده بود که به محل مورد نظر رسیده است، به اکتشافات خود پرداخته بود. او در اولین کنکاش و کاوش‌های باستان‌شناسی خود به ستونها و سنگ‌های گرانیتی برخورده بود که بسان مرمر می‌درخشدند. او به دنبال آن به اتاق‌های کوچکی دست یافت و آنها را مطابق نوشته‌ها و اشارات هرودت و استрабون دانست.

اما آیا براستی آن یافته‌ها دقیقاً همان‌هایی بودند که تاریخ نگاران قدیمی از آنها مطالعی به میان آورده بودند؟

### باستان شناسان علیه تاریخ نگاران:

براستی دیوارهای برجسته‌ای که شامل اشکال مختلف بودند، در کجاست؟ یا به اظهار استрабون، راههای پیچ در پیچ و گمراه کنده‌ای که انسان در آن گم می‌شود، در کجا بایند؟ یا سقف اتاق‌هایی که یک پارچه بوده‌اند، در کجا بایند؟ لوحهای سنگی بزرگی که از یک تخته سنگ بودند، در کجا قرار گرفته‌اند؟ باز به قول استرابون که گفته بود، دهليزها و راهروهای بزرگی که سقف‌هایشان و دیوارهایشان از یک سنگ یک دست و یکنواخت ساخته شده‌اند، در کجا هستند؟ «لپ سیوس» آنچه که به دست آورده و در کشفیات به آن نایل گردیده بود، اتاقک‌های کوچکی بودند که بیش از چند نفر جایی نداشتند حال آنکه استрабون یا هرودت از اتاقهای بزرگی که حداقل یک هزار و پانصد نفر گنجایش داشتند، سخنی به میان کشیده‌اند. پس این اتاقها کجا بایند؟ آیا تاریخ نگاران

اغراق کرده‌اند و دروغ پردازی نموده‌اند یا اینکه «لب سیوس» به اشتباه جایی را پیدا کرده و به تصور خودش آنجا را لا بیرنت خوانده است؟ کدامیں گروه حقیقت را می‌گویند؟

لب سیوس در مورد محل کشف شده چنین می‌گوید:

«جاییکه ما کشف کردیم به شکل مکعب مستطیل بود که نود متر عرض داشت و خود با سه بنای عظیم تشکیل شده بود. هم چنین یکصد و هشتاد متر طول و یکصد و پنجاه متر عرض کل بنا، آنجا را بیش از هر نقطه‌ای شگفت‌آور متجلی می‌نمود. یکی از مکعب مستطیل‌ها که چهارمین محل از کل بنای عظیم محسوب می‌شد، به دیوار جانبی هرم محدود و محصور می‌گردید. این هرم که هر جانبش به اندازه نود متر بود، اضلاعی از این اناقها را تشکیل می‌داد و هر قدر به ارتفاع هرم نزدیک می‌شدیم، فاصله دیوار اصلی از هرم بیشتر می‌شد.

حال این پرسش پیش می‌آید که براسنی آنچه هرودت گفته بود و آنچه که «لب سیوس» کشف کرده بود، با یکدیگر تطابق دارند؟ ممکن است این محل همان جایی باشد که هرودت آنجا را محل سربوشیده‌ای با دوازده محیط وسیع باد کرده بود؟ پس اگر قبول کنیم که این محل همان محل مورد نظر هرودت بوده است، پس مجسمه‌ها و اشکال بزرگ روی دیوارها و ستونها کجا بایند؟ شاهکارهای روی دیوارها کجا هستند؟ مسلمًا «لب سیوس» در هیچ یک از گزارشات خود اشاره‌ای به لوحه‌ها و یا نوشته‌های روی سنگهای دیوارها نکرده است. از این‌و تصور می‌شود که یا او به اشتباه به جای دیگری پانهاده و یا اینکه هرودت و امثال او به اشتباه گزارشات و مشاهداتشان را نوشتند.

ناگفته نماند که حتی همین گروه اعزامی از جانب پادشاهی پروس به رهبری

«لب سیوس» با هیچ یک از جد فرعونیان و یا سایر شاهان در آن مکان مواجه نشده بودند و البته هیچ صندوقی نیز کشف نشده بود.

از این رو شخص می‌شود لایرنتی که «لب سیوس» کشف کرده بود، به طور قطع لایرنت مورد نظری که هرودت و یا سایرین ادعا دارند فرعون سوم «آمنم‌هست» ساخته بود، نبوده است. آنچه که باعث شده است به صراحت بیان کنیم که «لب سیوس» اشتباه کرده است اینکه خود این شخص در کشفیات خود نهایت دقت توجه را نموده و بعيد به نظر می‌رسد که او با چنان دقت و توجهی غافل از رؤیت آثار ارزشمند و شاهکارها گردد. ملماً اگر او به لایرنت «آمنم‌هست» راه پیدا کرده بود، به قطعیت آثاری از «مارهوس» را به دست می‌آورد.

البته آنچه که باعث می‌شود، ادعا کنیم او اشتباهًا نصوراتی در کشف لایرنت «آمنم‌هست» داشته، این است که اسمی دیگری نیز در ارتباط با «مارهوس» در آثار تاریخ‌نگاران آمده است و لا افل «لب سیوس» می‌توانست بکی از این اسمی را پیدا کند. اسمی بدین ترتیب هستند:

هرودت: یکی از دوازده شاهان مقدس «پسام متیحوس»<sup>۱</sup> است که پنجاه و چهار سال بر مصر حکم رانده است.

دیودور: شاهانی که در لایرنت موجود هستند «مندیس» یا «مارهوس» است و به غیر از این شخص «پسام متیحوس» که اهل «سائیس»<sup>۲</sup> بوده در آنجا دفن شده است. قبر شاه مقدس «موئریس» نیز در آنجاست.

پلی نیوس: قبر «پنه سرهوس»<sup>۳</sup> و یا «پیتوئس»<sup>۴</sup> در لایرنت موجود است.

قبرهای «مادرثودس»<sup>۱</sup> و «موئریس»<sup>۲</sup> نیز در همان محل قرار گرفته است.

مانه تو: قبر «لامارس»<sup>۳</sup> در آنجاست.

بدین ترتیب ملاحظه می کنید که نام «مارهوس» یا فرعون سوم «آمنم هت»، پیش از بقیه شاهان ذکر گردیده و به اتفاق اکثریت اظهار می شود که چنان شخصی به عنوان پادشاه مقدس در لایبرنت مدفون بوده است. گرچه کمتر اشاراتی در زمینه احداث لایبرنت توسط «آمنم هت» شده است ولی این دلیلی در انکار وجود چنان پادشاهی نمی شود و به قدر یقین این شخص عاملی در احداث این بنا بوده و قبرش نیز در آنجا می باشد. بدین ترتیب محرز می شود که «لپ سیوس» به لایبرنت دیگر از لایبرنت مورد نظر راه یافته است.

### دریاچه‌ای تبخیر می شودا

هرودت ادعا می کند که میان اهرام و لایبرنت دریاچه‌ای به نام «موئه ریس» فرار گرفته است. او چنین دریاچه‌ای را بسیار خارق العاده و آثاری را که بشر در ابتدا و انتهای این دریاچه احداث کرده است، شاهکار می شمارد. او در اثرش، محيط دریاچه را نزدیک به ۶۶۶ کیلومتر مربع تخمین می زند و آنجا را بزرگترین دریاچه موجود در وسط مصر قلمداد می نماید. اگر همین ادعای او را در نظر بگیریم، باید قبول کنیم که فاصله میان این دو اثر باستقیم حداقل به اندازه ۶۴۰ کیلومتر مربع باشد. یعنی اگر محل لایبرنت را نیز نداشته باشیم، لااقل از هرم گرفته و ۶۴۰ کیلومتر را تخمین زده می توانیم محل لایبرنت را حدس بزنیم.

از طرفی می‌دانیم که بزرگترین دریاچه اروپا به نام «کنستانتس»<sup>۱</sup> می‌باشد که دارای ۲۵۹ کیلومتر مربع محيط می‌باشد. لذا چنین به نظر می‌رسد که دریاچه مورد نظر هرودت به قدر تعیین به اندازه دو برابر این دریاچه اروپایی بوده است. اما آنچه که مبهم است، اصلاً اندازه یاد شده هرودت در اطراف اهرام صدقیت پیدا نمی‌کند. لذا این مسئله پیش می‌آید که یا هرودت در محاسبه اشتباه کرده است و یا مترجمین یونانی در ترجمه محاسبات مصری و یا ارقام دچار خطا شده‌اند. حالا به دور از ارقام و محاسبات، به این مسئله تأمل کنیم که هرودت و دیگران ادعا کرده‌اند که لاپیرنت در امتداد هرم بوده است و در یک ساحل مشترک فرار داشته‌اند. از طرفی دریاچه دارای روزنهای ورودی و خروجی برای آب بوده است که میزان حجم آن را بر طبق جریان رود نیل تنظیم می‌کرده‌اند. این مسئله را نه تنها هرودت که دیو دور سیلیبایی نیز ذکر کرده است.

با این اوصاف در می‌باییم که لاپیرنت با دریاچه و هرم ارتباط داشته است. اما بر طبق نظریه زمین‌شناسان، هیچ دریاچه‌ای در نزدیکی هرم حوازه وجود نداشته است. البته آنها نیز با ذکر دلایل و اثبات آزمایشات و رسوب خاکها چنین ادعایی را پیش می‌رانند. منطقه حوازه و پیرامون هرم به هیچ وجه نزدیک دریاچه نبوده است و زمین‌شناسان با ذکر دو دلیل این را اثبات می‌نمایند. البته اینکه هرم منطقه حوازه و هرمی که به نظر می‌رسد به وسیله «آمنم هست» سوم ساخته شده است، از صدهزاران آجر گلی بنا گردیده و به یقین می‌دانیم که گل و

لای هیچ گونه سندیستی با آب نداشت و چنین ماده‌ای نمی‌تواند در آب ثابت مانده باشد. لذا هرمنی که هرودت ادعا کرده پایه‌هایش درون آب بوده، پس به یقین چنان هرمنی از جنس آجر گلی نبوده است و هرم حواره نیز نمی‌تواند باشد. دلیل دوم این که «لپ سیوس» لاپرنتی را کشف کرده بود و ثابت می‌کرد که آنها نیز از سنگها و آجرهای گلی بوده است و بدین ترتیب مشخص می‌شود که همان لاپرنت نیز در کنار دریاچه احداث نشده است.

پس به راستی چه حکمی باید در این خصوص داد؟ باید چنین استنباط کرد که با لاپرنت ذکر شده توسط تاریخ نگاران درست نبوده است و چنان چیزی حقیقت ندارد و یا اینکه پذیرفت خطای در محاسبات جغرافیایی انجام پذیرفته است. اما در اینجا ذکر چنین نکته‌ای نیز حائز اهمیت است که نویسنده تاریخ و به عبارتی پدر تاریخ مکروب به نام «چیچرون» ذکر می‌کند که: «برمیان ادعا می‌کند که دریاچه مذکور از زیر به طرف دریاچه لیبی سرازیر گردیده و به آنجا رفته است. لذا از این نظر باید تأمل و تعمقی بر روی مسئله انجام داد. زیرا براستی نیز امکان سرازیری آب از ممفیس و ارتفاعات آنها گرفته و تا غرب امتداد دارد.»

با این نتیجه باید پذیرفت که یا دریاچه تبخیر شده و یا به ادعای چیچرون به سوی دریاچه لیبی راه پیدا کرده است. در اینجا به این نکته مهم از «اوری پلس»<sup>۱</sup> نویسنده تراژدی پرداز یونانی اشاره می‌کنیم که گفته بود: «آنچه که انسانها را به اشتباه می‌اندازد مرضوعات نیستند، بلکه دیدگاههای

مختلف در مورد موضوعات باعث خطای انسانها می‌شود.»

### آزمایشات لازم بر محل:

در حالیکه دورین عکاسی‌ام را به گردن انداخته و به همان وضعیت از هتل بیرون می‌آمدم، راننده تاکسی با دیدن من بلا فاصله زیر خنده زد، به خاطر اینکه با این راننده در روزهای گذشته نیز به اطراف و اکناف مصر رفته بودم و رابطه دوستی میان ما ایجاد شده بود. علت اینکه من چنین شخصی را به عنوان راننده انتخاب کرده بودم، این بود که در هر شرایطی و در هر محیطی با استادی و سرعت تمام رانندگی می‌کرد. این شخص کمال نام داشت و در دانشگاه قاهره به مدت چهار سال در رشته مصرشناسی تحصیل کرده بود. اما حالا به خاطر اینکه این رشته برایش مزیتی نداشت و او با اشتغال در شرکتی توریستی درآمد کافی داشت، به رانندگی و رهبری توریستها همت گماشت. انگلیسی را به خوبی نمی‌توانست حرف بزند ولی نیاز خودش را رفع می‌کرد و می‌توانست با یک انگلیسی زبان ارتباط کلامی برقرار سازد. از طرفی به خاطر اینکه او مرا از دست دستگوشان و مزاحمان نجات می‌داد، بیشتر خوشم می‌آمد و سعی داشتم با او به اطراف و اکناف بروم.

آن روز نیز سوار تاکسی شده و از ترافیک سنگین خیابانها گذشته و به سری جیزه و هرم بزرگ پیش می‌رفتیم. راهی که مشرف به الفیوم بود، به شکل ماری به نظر می‌رسید و دولت مصر چنان جاده‌ای را به نهایت آسفالت کرده بود. در اطراف جاده، ماشینهای بزرگ و کوچکی که تنها اسکلت و شاسی آنها بر جای مانده و زنگ زده بودند، به چشم می‌خورد. در حالیکه در میان جاده و زیر هوای

گرم به طرف هرم می‌رفتیم، کمال از من پرسید که در هرم دنبال چه چیزی هستم.

در جوابش گفتم که:

- می‌خواهم امروز به طرف هرم «آمنم هست» سوم بروم. حتماً می‌دانی که این

هرم در سه کیلومتری حزاره قرار دارد. مگر نه؟

- ولی باور کنید چیزی دستگیرنان نخواهد شد. به غیر از خستگی چیزی به

دست نخواهد آورد. چیز خاصی که جلب توجه بکند در آنجا پیدا نمی‌شود. به

غیر از آجرهای سفت و مگس چیزی پیدا نمی‌شود.

با اینحال خنده ده و گفتم:

- اشکالی ندارد. باز ترجیح می‌دهم از نزدیک آنجا را بینم.

اما کمال باز اصرار کرد که:

- مثل اینکه شما از دنیا خبر ندارید. افرادی زرنگتر از شما بارها به اینجا

آمده‌اند و چیزی عایدشان نشده است. حتی مصریان نیز لطفی نمی‌بینند که برای

دیدار و زیارت حزاره این همه راه را طی کنند.

من حرفهای او را با بی‌اعتنایی پاسخ گفته و اهمیتی به اعتقادات وی ندادم

و راهم را پیش گرفتم.

دکر این نکته مهم است که صحرای الفیوم و محیط وسیع و صحراء گونه‌اش

رویه رفته با ۳۲۴ کانال که جمعاً ۱۲۹۸ کیلومتر طول دارد، آبیاری می‌شود.

اگر بر اساس مدارک و اطلاعات مستند، ۲۲۲ کانال آبیاری را به اندازه

۹۶۳۴ کیلومتر بر آن بفزاییم، متوجه می‌شویم که وسعت این صحرانها چه اندازه

است.

پس از نود کیلومتر طی مسافت، به نخستین منطقه‌ای رسیدیم که سرسبز بود و

درختانی به چشم می‌خورد. در آنجا نیز مثل هر نقطه‌ای از مصر، فروشنده‌گان دوره‌گرد حضور داشتند و با دین افرادی مثل من که خارجی تبار بودیم، به رویان چون مگهایی هجوم می‌آوردند. آنها از نزدیک ما گذشت و وقتی توقف مارا ندیدند، با حسرت و تأسف تنها دستی نکان داده و ما نیز به سرعت از آنجا دور شدیم. در کنار درختان، رودخانه‌ای کوچک قرار داشت که آب آنجا بسان سوب غلیظی می‌ماند که انسان از خوردن آن حالت نهوع پیدا می‌کند. بچه‌های روستا درون آب به شنا کردن مشغول بودند و من با رؤیت بچه‌ها ناراحت شده و به کمال توصیه کردم که لحظه‌ای توقف کند. با اینکه کمال همیشه می‌خندهد، ولی این بار خنده‌ای در لبانش نمی‌دیدم. علت ناراحتی‌اش را پرسیدم و جواب داد که:

- این رودخانه آکنده از میکروب‌های کرم مانند «بیل‌هارزیوت»<sup>۱</sup> است. ناگفته نماند که این بیماری به خاطر اینکه توسط پزشک آلمانی دکتر نئودور بیل‌هارزیوت (۱۸۶۲-۱۸۲۵) کشف شده بود، نام‌گذاری شده و چنین میکروبی از راه پوست وارد بدن انسان شده و در دستگاه گوارشی، کبد و آلت تناسلی به رشد خود ادامه داده و انسان را در اندک زمانی از بین می‌برد. با اینکه داروهای ضد بیماری کشف شده و دولت مصر با سازمان بهداشت جهانی در این زمینه همکاری دارد، ولی مردم مصر و روستائیان باز رعایت بهداشت خودشان را نمی‌کنند.

در این خصوص از کمال جویای قضیه شدم و گفت:

۱. Bilharziot

- با اینکه دولت به وسیله رسانه‌های گروهی و رادیو و تلویزیون مردم را به خطرات این بیماری آگاه می‌سازد و نوصیه می‌کند که هیچکس در چنین آبهای استحمام نکنند ولی باز این مردم گوششان بدھکار نبوده و سلامتی خودشان را دست خدا می‌دانند.

مردم روستاهای مصر که غالباً به کار کشت پنبه، لوبیا، ذرت، برنج، صیفی‌جات و سیب‌زمینی، سیر، هندوانه و طالبی مشغولند، آبیاری زمینهای زراعی خودشان را نیز از این رودخانه‌ها تامین کرده و در این آبهای استحمام می‌نمایند. آنچه که برایم شگفت‌انگیز بود اینکه روستائیان این منطقه علیرغم وجود امکانات مکانیزه از نیروی انسانی استفاده می‌کردند و انگار خم و راست شدن زنان و بچه‌ها بر حرکت چرخهای ماشینهای کشاورزی ارجحیت داشت.

زنان روستاهای سیر راه در زیر درختان بزرگ پالمه که نوعی درخت شبه درخت خرماست و فاقد میوه می‌باشد، به کار حصیر‌بافی مشغول بودند. این درختان محل بسیار مناسبی برای استراحت و حتی دوری گزیدن از گرمای صحراست. در کنار زنانی که به کار حصیر‌بافی مشغول بودند، زنان دیگری نیز به ساخت ظروف گلی می‌پرداختند و بچه‌هایشان نیز با آن گلهای رسی بازی می‌کردند. کمال آنها را نشانم داد و گفت:

- آنجا را می‌ینی. این بچه‌ها اینگونه بار می‌آیند و به غیر از زندگی خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند. این سرزمین با وجود اینکه آکنده از تورسیت است ولی مردمانش هنوز به زندگی بدوى خوش مشغولند. این منطقه را که می‌بینی به اصطلاح پایتخت منطقه الفیوم است و به نام المدینه معروف می‌باشد. این منطقه قبل از نام شهر نماح معروف بود.

- منظورت چیست که می‌گویند به شهر تماسح معروف بود؟

کمال باز خنده داد و در جواب اشاره‌ای به بچه‌های در حال بازی و شنا در درون آب کرد و گفت:

- بله، زمانی به این منطقه و این روستای بزرگ شهر تماسح می‌گفتند. ملماً شما نیز مثل بقیه باستان‌شناسان از اینکه در کتابهای قدیمی خوانده‌اید که کنار شهر تماسح در راه موهیریس واقع بوده، حالا کنجکاوانه می‌پرسی که منظورم چیست. مگر نه؟

- خوب. مگر این پندار و اظهار نظر مکتوب درست و منطقی نیست؟  
با اینکه کمال رانده ناکس بود ولی لااقل در رشته مصر شناسی چهار سال تحصیل کرده بود. او شانه‌هاش را بالا انداخت و گفت:

- در مصر باستان شهرهای زیادی وجود داشت که به نام شهر تماسح معروف بودند و از ابتدای دلتای رود نیل گرفته تا آسوان، معابد بزرگ و کوچکی وجود داشت که در آنجا اشکال و مجسمه‌های تماسحها قرار گرفته و مردم آنها عبادت می‌کردند. این روستا نیز که مرکز صحرای الفیوم است، دارای تماسحی بوده است که مورد عبادت مردم قرار می‌گرفته و هر روستایی برای خود تماسحی داشته است. با اینکه هرودت از شهر تماسح یاد کرده است ولی معلوم نیست که شهر تماسح مورد نظر او کدامیں شهر از این منطقه است.

با تعجب نگاهش کردم. زیرا حرفهایش مرا به وجود و کنجکاوی انداخته بود. با اینحال گفتم:

- حرفهایت یک مقدار مرا به مشکل انداخت.

در این هنگام ماشین ما به پشت سر کاروان اشتری رسید که بار سنگین از

اشیاء مختلف را داشتند.

نهری که از وسط قصبه می‌گذشت با خودش چهار خمره نسبتاً بزرگی را نیز می‌برد و خمره‌ها به آرامی درون آب غلت می‌خوردند. گاهگاهی با خالی شدن آب در هنگام غلت خوردن، صداهایی از درون خمره بیرون می‌آمد که انگار آدمی حس می‌کرد که صدای ارواح یا خرناص چیزی نامحسوس را می‌شنود. از کمال پرسیدم که این خمره‌ها از کجا به آب انداخته شدند. با توضیحات او دریافتم که منطقه الفیوم روی هم رفته دارای دویست خمره بزرگی است که تماماً برای نگهداری آب استفاده می‌شود. این خمره‌ها علاوه از اینکه محل نگهداری آب انسانهای آن منطقه است، خمره‌های دیگری شبیه به این نیز به پروانه‌های چرخ‌گونه بسته شده بودند که آب را درون خود می‌گرفت و خالی می‌کرد و باعث چرخیدن چرخ می‌شد و این چرخ نیز به وسیله محورهایی به درون انانک آسیابان راه می‌یافت و انرژی را به چرخها و سنگهای سخت و درشت انتقال می‌داد. با مشاهده این مسایل و مراحل، دریافتم که هنوز مردم الفیوم از زندگی بدوى برخوردارند.

به راهمان ادامه دادیم و تقریباً در ده کیلومتری جنوب شرقی روستای حواره، هرم مربوط به «آمنم هت» سوم به چشم خورد. این هرم نقره‌ای رنگ از دوردست دیده می‌شد. زمانی که از دوردست هرم را دیدم، به کمال و ادعاهای او حق دادم. زیرا وقتی آنجا را ندیده بودم، با هزاران اندیشه و استنباط سفرم را شروع کرده و حالا چیزی که به درد من خورده باشد، در آنجا نمی‌دیدم. دیگر می‌دانستم که راه خود را بیهوده طی کرده‌ام و به طور قطع هیچ لابیرنثی در آنجا پیدا نخواهد شد. تقریباً ظهر شده بود که به نزدیک هرم رسیدیم. پلیسی که در

آنجا برای حفاظت محل موظف شده بود، با دیدن ما با بی حوصلگی نگاهمان کرد و سپس به درون چادر سیاه خود رفت. زمانی که به نزدیک هرم رفتم، در نزدیکی آن تابلوی سیاه رنگی نظرم را جلب کرد که بر رویش کلمه «لابیرنت» نوشته شده بود. در زیر آن رقم  $۳۰۰۰ \times ۲۴۴ \text{ مم}^۲$  نیز نقش بسته بود. اما با تعجب دیدم که از سه هزار آنفاق اثری نیست.

چند ساعتی در اطراف گشتم. از روی دیوارهای باقیمانده از دوران امپراتوری روم و پتوولمایوس گذشتم و با استفاده از نور چراغ قوه خطوط قدیمی روی سنگها و دیوارها را خواندم و درون گودالها و حفره‌ها را نیز بازرسی کردم. از دیوارهایی که بایستی بر جنگیهایی نقش دار می‌داشت، اثری نیافتم و تنها چندین دیوار سنگی را که آنها هم یک دست و یک‌چارچه نبودند، از نظر گذرانده و اشکال روی آنها را بازرسی کردم. آنچه که مرا بسیار متأسف ساخت این بود که سنگها از نوع همان سنگهای گرانیتی بود که در احداث سد بزرگ آسوان بکار گرفته شده بودند و در آنجا بود که فهمیدم این سنگها مغایر با گفتمها و اظهارات هرودت واسترابون می‌باشند.

از جانب جنوب غربی هرم یکایک پله‌ها را زیر پا نهاده به بلندای هرم رسیدم. انتظار داشتم که لابلای سنگهای خاکستری و کبود بلکه آثار کوچکی که مربوط به قدیم باشد و با اظهارات هرودت تطبیق نماید، پیدا کنم. اما اثری از این مسایل نبود. با تأسف حتی متوجه شدم که برخی از آجرها و سنگهای هرم نیز نوسط مردم برداشته شده و در بنای خانه‌ایشان مورد استفاده قرار گرفته است. بسیاری از سنگهای هرم نیز در اثر فرمایش و نفوذ آب باران از بین رفته و یا مخلط شده بودند که نشان می‌داد این سنگها در اثر باران قابل فرمایش هستند.

در اینجا بود که فهمیدم هرودت چنین محلی را در کتابش گوشزد نکرده است. زیرا اگر هرمن که او از آن یاد کرده، پایه‌هایش در زیر آب می‌بود مسلمان از نوع سنگ بیار سفتی بود که قابل فرسایش نباشد. به جای اینکه بالوحها و اشکال انسانها و خدايان روی رو شوم، متأسفانه با کاه خشکیده و یا گرد و غبار و چوب سوخته و یا سنگ ریزه‌های مختلفی روی رو می‌شدم. اما با این حال خیلی کنجکاو شده بودم، زیرا نمی‌دانستم حرفهای هرودت و سایرین را پندیرم یا اینکه آنچه را که می‌بینم باور کنم؟ نشانه‌های موجود در هرم و اطراف آن کاملاً با ادعاهای استرابون، دیودور، هرودت و پلیپوس مغایرت داشت و به غیر از این محل، در جای دیگری از مصر اثری از هرم و یا اهرام نبود. پس براستی تاریخ نگاران قدیمی از کجای مصر دیدن کرده و آثاری را به عنوان هزارتوی اسرار آمیز یا لایرن دیده و از آن یاد کرده بودند.

زمانی که به بالای هرم رسیدم، ارتفاع آن را تخمین زدم اندیک به نود و پنج متر ارتفاع داشت. براستی ساخت این هرم در زمان قدیم با دقت و ضلع بندی درست کاری شگفت‌آور بود. با دیدن چنان آثاری که مربوط به قدیم بودند، باورم می‌شد که حرفهای هرودت درست است ولی در کجای مصر می‌توانستم آثار ذکر شده‌اش را بیابم؟

در حالیکه من به دنبال تحقیقات و بررسیها و کنجکاویهای خودم بودم، کمال نیز همراه من می‌گشت. بعد از دقایقی با خنده‌های همیشگی اش مرا صدا زد. با پایش جمجمه انسانی را غلت می‌داد. او سر انسانی را از میان سنگهای هرم بافته بود. زمانی که مأمور پلیس نیز ما را دید و کمال را در حال شوختن با جمجمه یافت، ناراحت شد و به سوی ما آمد و با اعتراض به اینکه چرا دست

از سرشار بر نعم داریم، شوت محکمی به جمجمه زد و آن را به سوی دیوار هرم انداخت. در حالیکه پلیس داد و فریاد راه انداخته و به عربی چیزهایی می‌گفت، من نیز غرق کاسه‌های چشم آن جمجمه استخوانی شده بودم و به هرودت و استراابون می‌اندیشیدم. پیش خود آرزو می‌کردم که ایکاش مردگان هم می‌توانستند در مواردی حرف بزنند و حقایق گذشته را پیش روی ما بگذارند. اگر اینطوری می‌شد، من هم از این استخوان جای لایرننت را جویا می‌شدم. این حرف را به کمال نیز گفتم و او قوهقهه‌ای سرداد و من احساس کردم که همراه خنده‌های کمال خنده‌های تمام مصریان و حتی خنده جمجمه استخوانی و مردگان مصر باستان نیز در گوشها یام طنین می‌اندازند.

**به جای لایرننت با انهبوه آوار رو برو شدم.**

در سال ۱۸۸۸، بعضی حدود چهل و پنج سال پس از عزیمت «ریچارد لپ سیوس» به مصر، باستان‌شناس انگلیسی به نام «سرفلیندرز پتری»<sup>۱</sup> به مصر و همان جایی که من بر رویش قرار گرفته‌ام، عزیمت کرد. او پس از رؤیت لایرننتی که «لپ سیوس» کشف کرده بود، ادعا کرد که این لایرننت مربوط به دوران مصر باستان نبوده و باقیمانده‌ای از لایرننت و بنای‌های ساخته شده در زمان اقتدار و حاکمیت امپراتوری روم بوده است. او آنجا رانه به عنوان هزارنوی اسرارآمیز، که محل اختیا و پناهگاه سربازان رومی و مصری دانست. او به دنبال همین مسئله افزود که لایرننت مورد نظر و ادعاهای هرودت و امثال آنها

در طول تاریخ از بین رفته و با خاک یکسان شده است. او حتی با اصرار ثابت کرد که با یافتن چند مدرک کوچک که قدمت آنها مشخص نیست، نمی‌توان به اصل قضیه پی برد و آن را ثابت کرد.

اگر نظر خود را بیان کرده باشم، باید بگوییم که ای کاش «سرفلیندرز پتری» کار را تا به این اندازه کافی می‌دانست. زیرا او نه تنها اکتشافات «لپ سیوس» را اشتباه‌آمیز دانست و از ارزش انداخت، بلکه آثار کشف شده زیادی را نیز که برخی از باستان شناسان به عنوان باقیمانده‌های مصر باستان کشف کرده بودند، مشخص نموده و آنها راه فاقد اهمیت تاریخی معرفی کرد و بر تمامی پندارها و خوش بینی‌ها خط بطلان کشید.

ستونها و سالنهای معبدگونه‌ای را که برخی از باستان شناسان یافته بودند، با دلیل و مدرک ثابت نمود که به زمانهای اقتدار امپراتوریهای روم و زمانهای بسیار نزدیکی مربوط می‌شود. حتی او لایرنی را که «لپ سیوس» کشف کرده بود، بسیار ساده و فاقد اسرار تاریخی دانست. او با مأمور و موظف ساختن چند نیانن مصري و جهانگرد در طی امتداد لایرنی، ثابت نمود که هیچ کس در این لایرنی گم و با مشکلی روی و نمی‌شود. از این رو چنین لایرنی نمی‌تواند همان لایرنی مورد نظر هرودت و با پلی‌نیوس و استرابون باشد که آنها ادعا کرده بودند، انسان در آنها بدون راهنمای گم می‌شود.

او حتی با روشن ساختن نوشه‌های روی دیوار و لوحها ثابت کرد که اشکال و نوشتارهای روی دیوارها نمی‌توانند همان آثاری باشد که در کتابهای تاریخ‌نگاران دوران قدیم آمده‌است. او با اندازه‌گیری لایرنی کشف شده توسط «لپ سیوس» ثابت کرد که اندازمهای سنگها و دیوارها و حتی آنها

درست و دقیق نبوده و شکلی شبیه به مکعب مستطیل و یا مریع و یا حتی دایره‌ای شکل دارند. لذا این مکان نمی‌تواند همان لاپیرنت مورد نظر باشد. «سرفلیندرز پتری» بدین ترتیب تمامی امید و باورهای باستان شناسان و علاقمندان به مسایل مصر باستان را به نویسیدی و یأس بدل ساخت و بدین گونه تمامی پندارهای مثبت مبنی بر پذیرش این که لاپیرنت مورد نظر همان لاپیرنت قدیمی است، باطل اعلام شد. با این که کشف چنین حقیقتی از سویی باعث ناراحتی بسیاری از اندیشمندان شد و چون غالب باستان شناسان ادعا و حرفهای «لپ سیوس» را تأیید کرده بودند، اکنون حداقل در دادگاه و جدان خویش و پندارهای علمی خودشان مجرم بودند. اما این گفته نویسنده معروف آمریکایی را می‌پذیرم که گفته

بود:

- در هر مشکلی و مسئله‌ای خواه ساده، مشخص و یا خطآمیز، باز راه حلی دارد و باید مشخص شود.

اگر چنین سخن را از زبان «هنری لوئیس منکن»<sup>۱</sup> (۱۸۸۰ - ۱۹۵۶) بپذیریم، باورمان می‌شود که آشکار سازیهای «سرفلیندرز پتری» ناراحت کننده نبوده و خود عامل دیگری در تحقیقات جدیدی خواهد بود.

اما به راستی لاپیرنت مصری در کجاست؟ آیا هرودت و افرادی که بعد از او چنان ادعاهای جالبی کردند، همه‌اشان دروغ محض است؟ یا این که مبادا هرودت بدون جهت چنین تبلیغاتی را راه اندام خود که خودش را در اجتماع مطرح سازد؟ اگر او اشتباه کرده، پس بقیه تاریخ نگاران چرا چنان ادعاهایی را

پیش روی نهاده‌اند؟ آبا آنها نیز برای تبلیغ خود چنان ادعاهایی را کرده‌اند؟ نکند تاریخ‌نگاران منظور دیگری از لاپیرنت داشته‌اند و آنچه که ما معنی می‌کنیم، نظر قطعی و پندار آنها نبوده است؟

### مدارکی مربوط به لاپیرنت

امروزه معنای لاپیرنت برای بسیاری از مردم ملموس است ولی در عین حال کلمه‌ای است که باعث حیرت انسانها می‌گردد، زیرا هر انسانی با شنیدن این کلمه ناخواسته به یاد بناهای عظیمی می‌افتد که دارای غارهای بسیاری بوده و راهروهای سرپوشیده‌ای که به وسیله درهای اسرارآمیز و ناشناخته به یکدیگر ارتباط دارند و از آن راهروها نیز به اتفاقهای مختلفی می‌شود راه پیدا کرد. معنا و مفهوم موجودیت کلمه لاپیرنت ریشه در طول تاریخ دارد و شاید به زمان‌های دوران زندگی سنگی بشری مربوط شود.<sup>۱</sup>

امروزه لاپیرنت‌های مختلفی در شمال آفریقا، جنوب فرانسه، گریت مالتا و حتی جنوب هندوستان، انگلستان، اسکاتلند و ایالات متحده آمریکا موجود است که تماماً ریشه در تاریخ داشته و همراه موجودیت خود هزاران افسانه و حکایات و ماجرا را بیان می‌دارند و پیامرسان حکایات گذشته به حال و آینده هستند. شاید لاپیرنت‌های مختلفی در جهان وجود دارد ولی آنچه که محرز است، این که، انسان از ابتدای زندگی خود نوعی ییش و نگرش واحدی نسبت به زندگی و تمدن و آثار خود داشته و فرهنگ و نوع ساختار لاپیرنتهای مختلف

۱- اصطلاحات معنای لاپیرنت را در زبان فارسی به معنای هزارتوی اسرارآمیز و پیچ و خم دار تعبیر می‌کنیم. / مترجم

در تمامی جهان که شباهت‌های زیادی به یکدیگر دارند، این موضوع را تصدیق می‌نمایند. حتی لاپرنتهای ترسیم شده بر روی گلدانها، خمره‌ها و سایر وسایل مختلفی که در غارهای مکزیک، پرو و آریزونا و حتی اروپا پیدا شده‌اند، این امر را ثابت می‌نمایند. این موضوع چنان آدمی را به حیرت و امی‌دارد که ناخواسته انسان از خود می‌پرسد که آیا نخستین اندیشه‌ای که در ذهن انسان نقش بست همین ساخت و احداث لاپرنت بوده است؟ یا اینکه انسانهای آن زمان با یکدیگر ارتباط نزدیکتری داشته‌اند که توانسته‌اند از یکدیگر تقلید و اقتباس نمایند؟ اگر نظریه زمین‌شناسان را در مورد یک پارچه بودن زمین تک واحدی بودن قاره‌ها قبول کنیم، نظریه نهایی را تصدیق خواهیم کرد. زیرا با وجود تک واحدی بودن قاره‌ها، انسانها به راحتی قادر بودند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و بدلین ترتیب راه حصول به اندیشه‌ها و دانش‌های یکدیگر ممکن بود.

مسلمان انسان همیشه با یافتن اثری از فردی متحیر شده و به دنبال بانی اثر می‌رود. مثلاً در جزیره‌ای که راینسون کروزو به تنایی در آنجا زندگی می‌کرد، با مشاهده ردپای انسانی بر روی ماسه زارها بسیار هراسناک شد و بانی اثر را یافت. امروزه انسان کتونی نیز با یافتن آثاری از گذشته می‌تواند تحقیق کند و به بانی اثر برسد. اما متأسفانه در مورد لاپرنت دکر شده در آثار هرودت و سایرین، هنوز اثری پیدا نشده که بشود آنها را به عنوان سرنخ گرفت و دنبال ماجرا را پیگیری کرد و به حقیقت رسید.

لاپرنت از این نظر برای ما مهم است که همیشه حالتی وحشت آور داشته و با خود افسانه‌های زیادی را که انسان را به هول و هراس و امی‌دارد، داشته و همین میتولوزی انسان را به حفایقی می‌رساند.

به هر حال آنچه که مشخص است این که، لاپرنت موجود در جزیره گریت یونانی دقیقاً تقلید شده‌ای کوچک از لاپرنت مصر باستان می‌باشد که نرسط «ددالوس»<sup>۱</sup> در شهر «کنوسوس»<sup>۲</sup> گریت ساخته شده است. این مطلب را دیودور سیپیلیاگی و کائوس پلی نیوس سکوندوس یونانی نیز ذکر کرده‌اند.

گرچه «سرآرتور اوانس»<sup>۳</sup> در لاپرنت جزیره گریت تحقیقات و کاوشهای زیادی را انجام داده بود ولی متاسفانه او نیز آثاری از بقاپایی شاهکارهای قدیمی به دست نیاورده بود. بدین ترتیب تا به امروز در دست باستان شناسان اطلاعاتی عمومی در شکل بندی و ساختمان لاپرنت‌ها موجود است و دلایل احداث این گونه اماکن محرز و آشکار نیست. «ژان پیر»<sup>۴</sup> محقق زیر دست در مورد لاپرنتها می‌گوید:

- «دلایل بیشماری در دست است که نشان می‌دهد افسانه تشکیل لاپرنتها مربوط به پندار انسانهای قدیمی بوده است. آنها غالباً هر چیزی را قادر تمنلتر از خود دانسته و گاونر را قادر تمنلتر از هر چیزی فرض می‌کردند و بدین ترتیب لاپرنتها را بسان سرگاری پیچیده می‌ساختند و بسیاری از مهاجران و انسانهای مورد احترام شهرها در این گونه اماکن جای گرفته و خود را محافظت می‌کردند.»

شاید این گونه پندار و اظهار نظرها منطقی به نظر برسند ولی نمی‌توانند کلیدی در حل معماهای لاپرنتها باشند. این موضوع کاملاً مسجل است که انسانهای گذشته برای دفاع و صیانت از موجودیت خود، به دنبال پناهگاههایی

بودند و غالباً لاپرنتها نیز در جاها بیش ساخته شده‌اند که تراکم انسان در آن اماکن بسیار بوده است. به عقیده من نا به امروز دقیقاً به تئوری و فلسفه لاپرنت نرسیده‌ایم و بدین خاطر از کشف اسرار آن و لاپرنت بزرگ مصر عاجز مانده‌ایم. بطوری که «جورج کریستوف لیختن برگ»<sup>۱</sup> (۱۷۹۹—۱۷۴۲) نیز تصدیق می‌کند که:

«ما همگی اشتباه می‌کنیم، اما هر کسی به‌نوعی و شکل دیگری اشتباه می‌کند.»

### آیا دروغ پردازان عهد عقیق بودند؟

در مورد مصر باستان و لاپرنت موجود در آنجا، همه چیز و تمامی ادعاهای توأم با خطأ و اشتباه است. بطوری که هرودت ادعاهایش را به نقل قول از دیگران در چهار صفحه و در چهار مورد بیان می‌دارد. اما این موضوع برایمان بیهم است که پدر نویسنده و تاریخ‌نگاری چه لزومی داشت که چهار بار در چهار صفحه برای ما دروغ بگوید؟ آیا موضوع دیگری به اندازه لاپرنت مهم نبود که او پیرامون لاپرنت به دروغ پردازی بپردازد؟ از طرفی استرابون برای چه منظوری بعد از ۴۲۳ سال از زمان حبات هرودت دروغهای او را مجدداً نکرار کرده و از نوبه اظهار نظرهای دروغین پرداخته است؟ هر دویشان از فردی مشخص و معتبر که راهبی بزرگ بود، سخن به میان آورده و ادعا می‌کنند که در کنار هرم دریاچه‌ای بوده به نام «مونه ریس» و در آن سوی دریاچه لاپرنت در امتداد هرم قرار داشته و حتی شهری در کنار دریاچه واقع بوده که به شهر

تماحها شهرت داشت. این دو نویسنده بزرگ نه تنها از شهر و دریاچه و لاپرنت سخن به میان آورده‌اند، بلکه از بزرگی سنگها و لوحها و وسعت آنها و لاپرنت نیز مطالبی ذکر کرده‌اند. اگر این دو دروغ گفته‌اند، پس پلی نیوس سکوندوس چرا دروغ گفته و حرفهای آنها را تأیید و تاکید کرده است؟ پلی نیوس چه معنودی داشت که نوشته است انسان در سالنهای بزرگ لاپرنت گم می‌شود و به قدری از جتجو خته می‌شود که راهی برای خروج نمی‌یابد و سرانجام از دنیا می‌رود؟ او چه منظوری داشته که از نواد پلکان بزرگ سخن به میان آورده است؟

گرچه این پرسشها را می‌کنم ولی به هرودت ایمان دارم و ادعاهایش را باور می‌کنم. زمانی که او می‌گوید: «لاپرنت به قدری بزرگ است که هر م در کنار آن بسیار کوچک به نظر می‌رسد. این لاپرنت در فاصله‌ای کمتر از دریاچه موئه‌ریس واقع شده است. محيط دریاچه نزدیک به ۶۴۰ کیلومتر می‌باشد.» اما حال این سوال را می‌کنم که آیا به راستی امکان دارد دریاچه‌ای با ۶۴۰ متر مربع خشک شود و آبش بخار گردد؟ همان طور که قبل از نیز ذکر کردم، من حرفهای هرودت را می‌پنیرم، زیرا امکان این هست که دریاچه‌ای در اندک زمانی ناپلید گردد و یا بخشکد. به طور مثال آب سد جمال عبدالناصر مصر با وجود طولی به اندازه پانصد کیلومتر، در عرض چندین سال گذشته بسیار کاهش یافته و سقف آب آن تنزل پیدا کرده است. صحرایی که میان اثیوبی و سودان بوده و به وسیله نیل سیراب می‌شده، اکنون به خشکی روی آورده است. و مهمنتر از این که در تورات می‌خوانیم: حضرت یوسف (ع) برای این که سرزمین مصر را از گزند و بلای هفت سال خشک سالی نجات دهد، تدبیری را اتخاذ کرده

بود. چنین شواهدی نشان می‌دهد که مصر همیشه در گذرگاه تغییرات جوی و محیطی قرار گرفته و دگرگون شده است و به یقین دریاچه مورد نظر هرودت نیز بدین گونه خشکیده است.

هرودت ادعا کرده است که دریاچه موئه ریس به وسیله کanal آبی از جانب رود نیل پر می‌شده است. مسلم است که هر اندازه رودخانه زیاد می‌سیر جریان آب فرار گیرد، میزان آبرفت و رسوب آن نیز افزایش پیدا می‌کند و از عمق آن کاسته می‌شود. به طور حتم در طول گذشت زمان دریاچه موئه ریس نیز به وسیله همین حادثه از رود نیل سیراب و پرنده و آب موجود و مورد احتوايش نیز به تدریج خشکیده است. زمانی که استراپون در ۴۲۳ سال بعد از هرودت از مصر باستان و دریاچه موئه ریس سخن به میان می‌آورد، اثری از دریاچه نبوده و از شهر تصاح نیز اثری باقی نمانده است. آن زمان سالها از اقتدار فرعونیان گذشته بود و اقتدار رومیها و میحیان نیز در زمانی بود که چندین سال از انقراض فرعونیان می‌گذشت. به طور یقین با فقدان امپراتوری فرعونیان هیچ کس قادر به لایروبی کanal با دریاچه نبوده و دریاچه و شهرهای اطرافش از بین رفته‌اند.

اگر به اظهارات خود استراپون در ۱۷ جلد کتاب جغرافیای او نظری داشته باشیم، در می‌یابیم که ادعا کرده بود نیل و دریاچه‌های مصر همیشه محل پرترافیک کثیفها محض می‌شوند ولی حالا چنین اثری در مصر وجود ندارد. با این توصیف آیا باید حقایق ذکر شده استراپون را رد کرد؟ به طور قطع گذشت زمان و تغییرات زمین خیلی از آثار را دگرگون کرده و با فقدان آنها در حال حاضر نمی‌شود نویستگان عهد عقیق را دروغ پرداز تلقی کرد.

## ۱۴۹ / اسرار ابوالهول

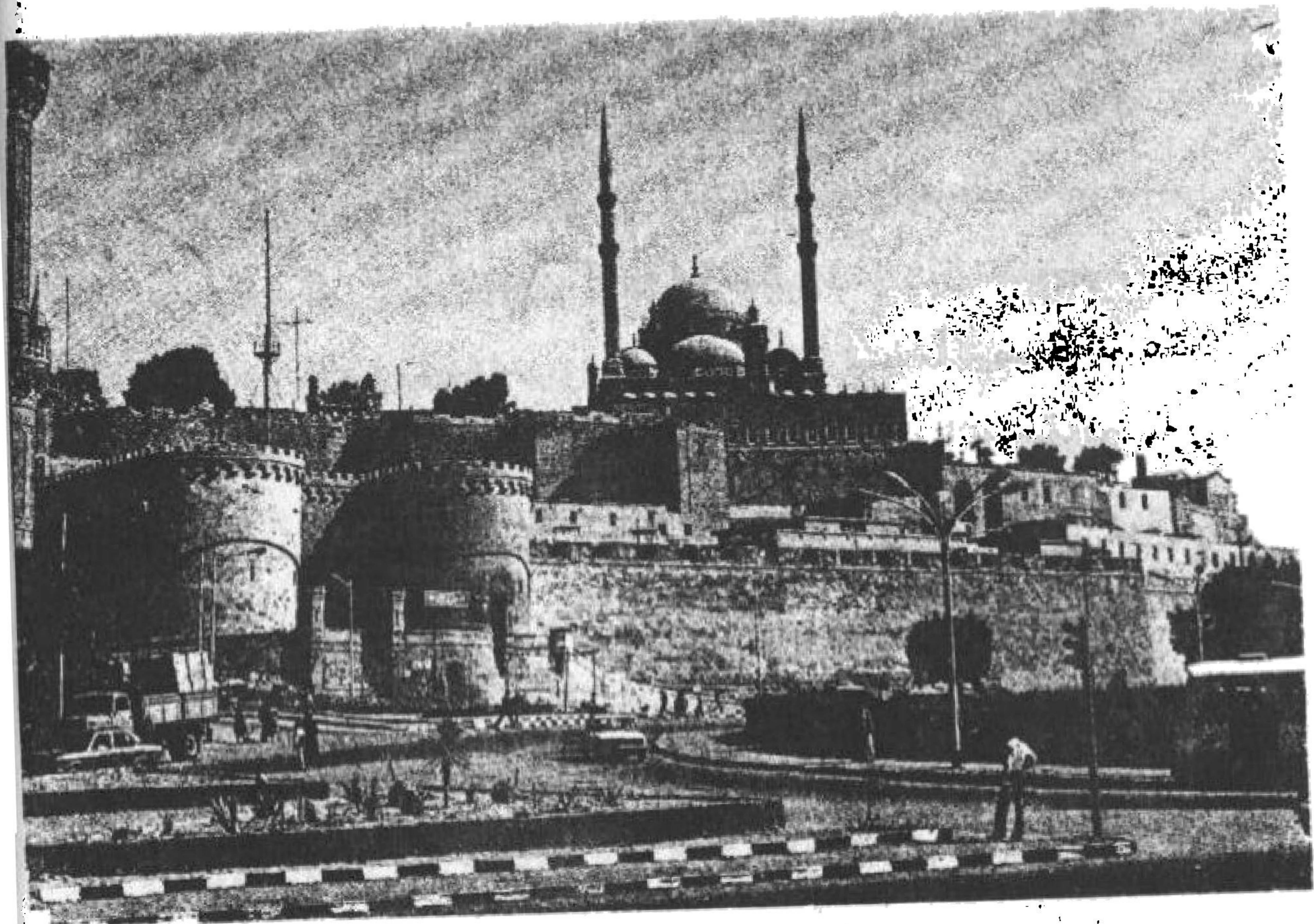
ناگفته نماند که ماسه، بزرگترین و مهلكترين پدیده‌ای در خلفت زمین است که بیش از هر جانور و حشتناکی، وحشت‌ناک‌تر به شمار می‌رود. ماسه نه تنها همه چیز را در طول تاریخ می‌بلعد و به زیر خود می‌کشد که آثار را به تدریج در درون خود ناپدید و محو می‌سازد. لذا می‌دانیم که کثور مصر نیز بیشتر ماسه زار بوده و ریگهای صحرای مصر خطرناک‌ترین آفت‌ها به شمار می‌رود. از این رو تصور می‌شود که آثار یاد شده توسط هرودت نیز به زیر یکی از ماسه فرو رفته و گم شده است و شاید در آینده‌ای نزدیک فردی پیدا شود و این اثر را از دل ماسه‌ها بیرون بکشد.

## آخرین شافعی:

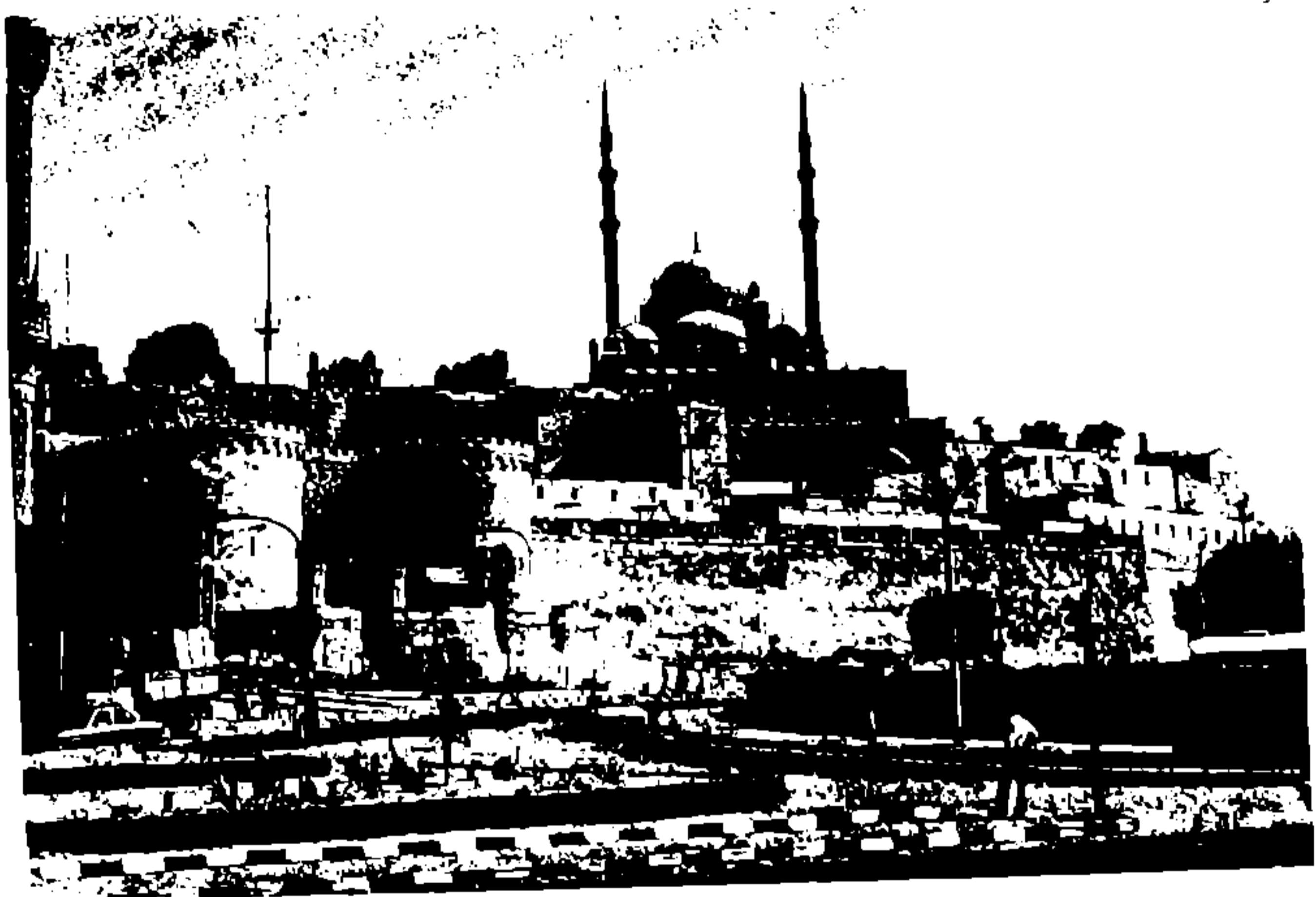
باید سوار هلیکوپتر و یا هواپیمای کوچکی شد و صبح‌گاهان پر امون منطقه گشت و گذاری انجام داد. اگر انسان با پای پاده بخواهد سرزمین مصر و منطقه جیزه و اهرام را مشاهده کند، شاید ماهها طول بکشد ولی با هواپیما یا وسیله دیگری از فراز زمین می‌شود قدرت آن منطقه و عظمت رود نیل را تشخیص داد. منظورم از این گشت و گذار هوایی این است که به حقیقتی خواهیم رسید. زمانی که از فراز زمین به مسیرهای کانالهای متنه به رود نیل می‌نگریم، می‌بینیم که صدها کanal کوچک و بزرگ از نیل سرچشمه گرفته و در نقطه‌ای محروم شوند. یکی از این کانالهای نامحسوس و کوچک دقیقاً به سوی سرازیر است که به لاپیرنت قدیمی و محل هرم‌ها متنه می‌گردد. اما همین کanal در وسط ناپدید می‌شود و مشخص است که کanal خشکیده و آب در زیر ماسه‌های تشه صحراء بلعیده می‌شود...

باستان شناسان امروزه این مثاله را بافت‌های و بر روی تصاویر هوایی و نقشه‌های آن‌ها نامل می‌کنند. کانال‌های خشکیده علیرغم گذشت هزاران سال، هنوز هم از فراز زمین دیده می‌شوند و قابل تشخیص هستند. به طور مثال بکی از کانال‌های خشکیده که به وسیله هواپیما تشخیص داده شده، رودی است که در بالای ممفیس از رود نیل جدا گشته و به طرف غرب سرازیر است. این میر می‌تواند قابل تعقیب باشد. اگر این کانال خشک نمی‌شد، اکنون منطقه بحریوسف نیز چمنزار باقی نمی‌ماند و در زیر آب بود. بدین ترتیب مشخص می‌شود که بیاری از رودهای سرچشمه گرفته از رود نیل خشکیده شده‌اند و دگرگونیها و تغییرات زیست محیطی زیادی بر روی آنها انجام گرفته و امکان یافتن محل دقیق آثار مصر باستان مشکل شده است.

اگر رودی را که از رود نیل سرچشمه می‌گرفته و به محل لایرنیت و هرم سرازیر می‌شده به وسیله نقشه هوایی تشخیص بدنهند، ملماً میر جریان رود به دریاچه موئه‌ریس نیز مشخص خواهد شد و آن زمان طبق نظریه و محاسبات هرودت، محل لایرنیت شاید از زیر هزاران تن ماسه بیرون کشیده شود. آیا این امر محقق خواهد شد؟ زمان این را نشان خواهد داد.



قلعة قاهره



قلعه قاهره

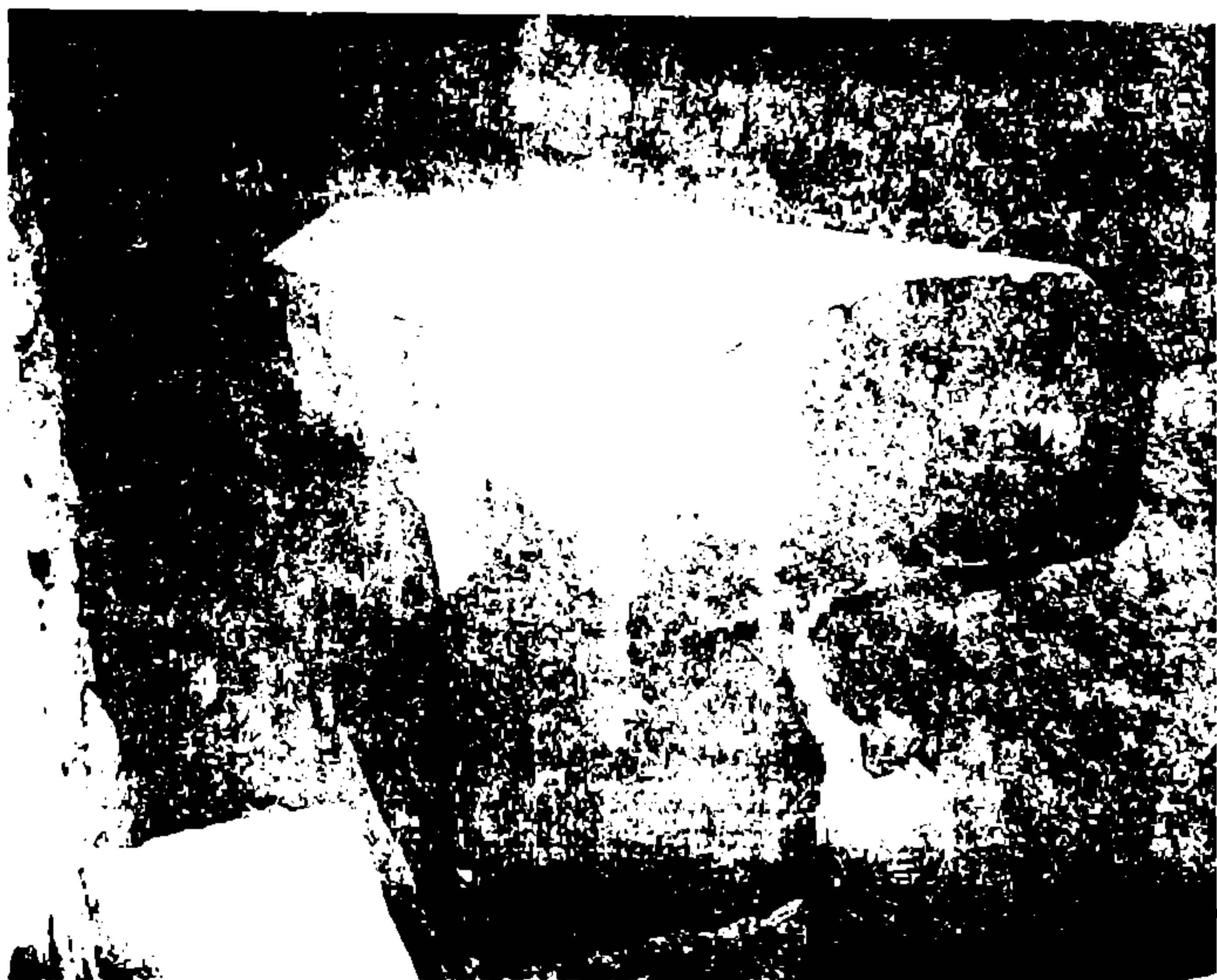
هرم بلکای سو جود در سقاره عدی دی از هزاران اسوار سکف انگیر اس و  
کسی سداند در ری این هرم ح، خناب، نهند اس.



این صندوق عظیم نمونه‌ای از صندوقهای موجود در آثارهای زیر هرم  
است. برآستی این صندوقها برای چه ساخته شده بودند؟

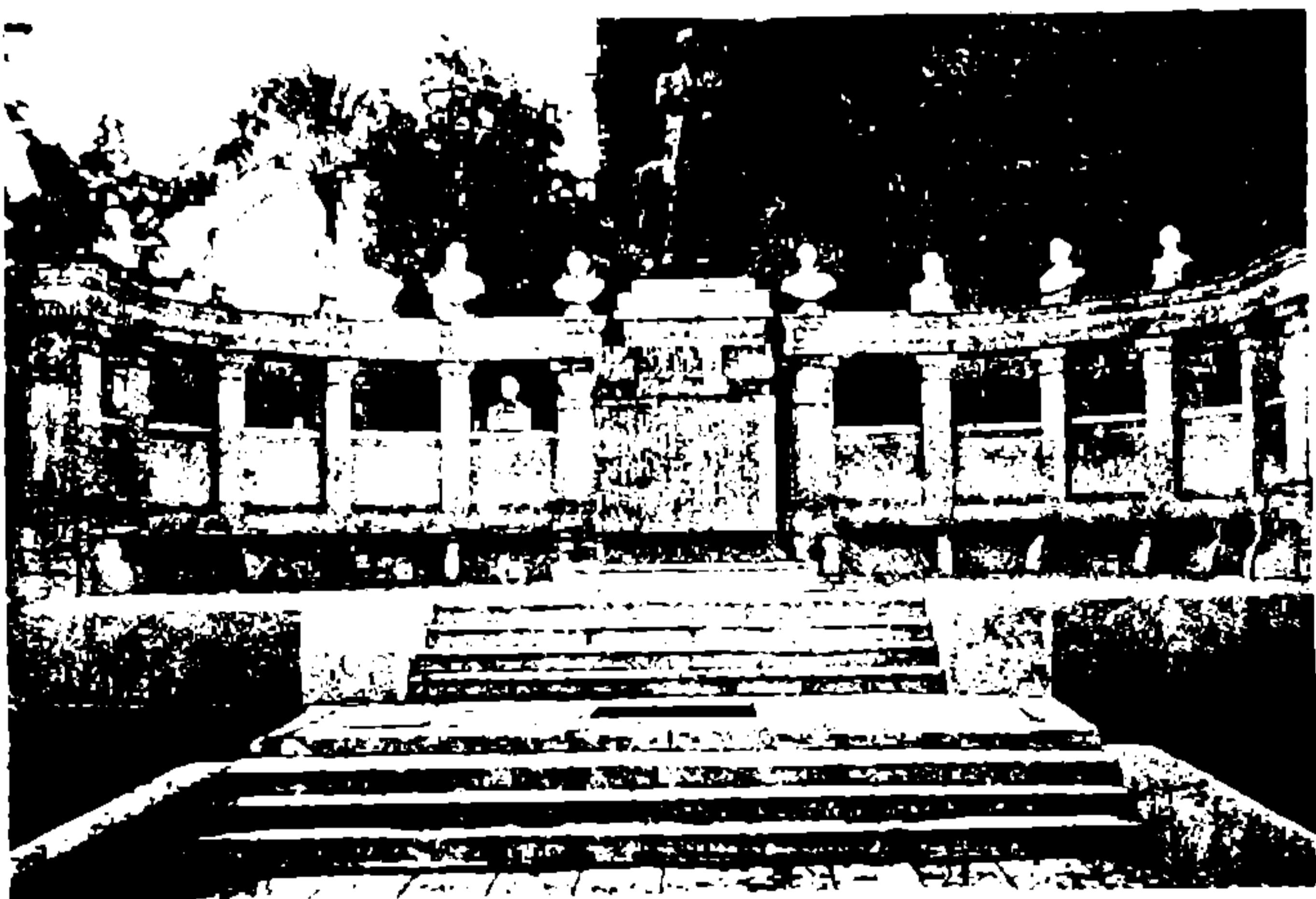


نمونه‌های دیکری از صدوفهای بزرگ از نوع سنگهای کرانیت.





مخزن ذیروزمنی سراستوم در ممفیس

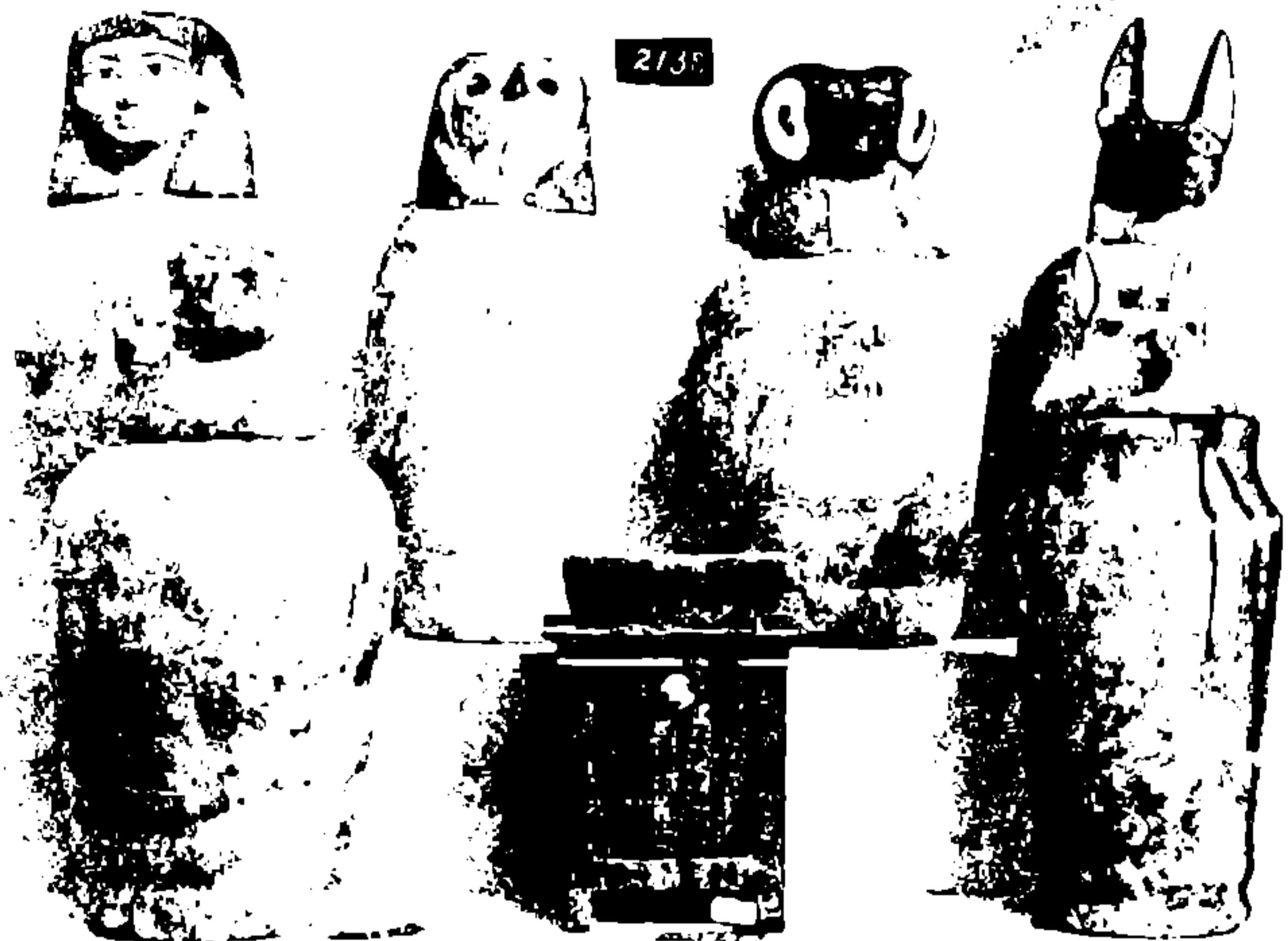


هر روز هزاران جهانگرد از برابر صندوقهایی که توسط آگوست ماریت  
کشف شده‌اند، عبور می‌نمایند.

سرون آمده است.

در زیر این کودال هر سی از دوران فرعون بسی اویل نهفته است. از سال ۸۸۹۱ در این منطقه حفاریهای لازم انجام گرفتند و گوششهایی از هرم





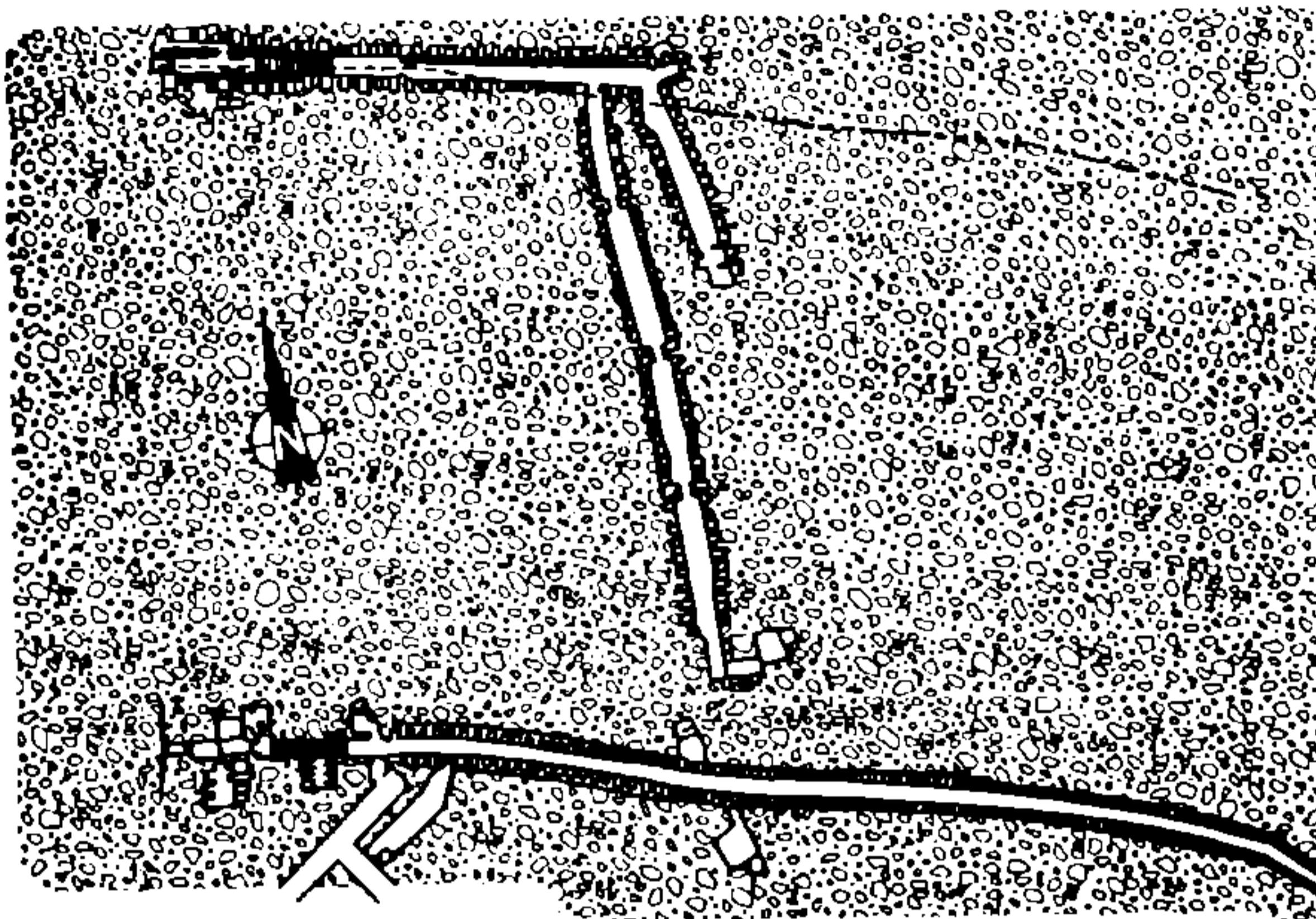
نمونه‌ای از گلدانهای کوچکی که درونشان حاوی اجساد حیوانات و تخمهای آنها به صورت مومایی بودند.



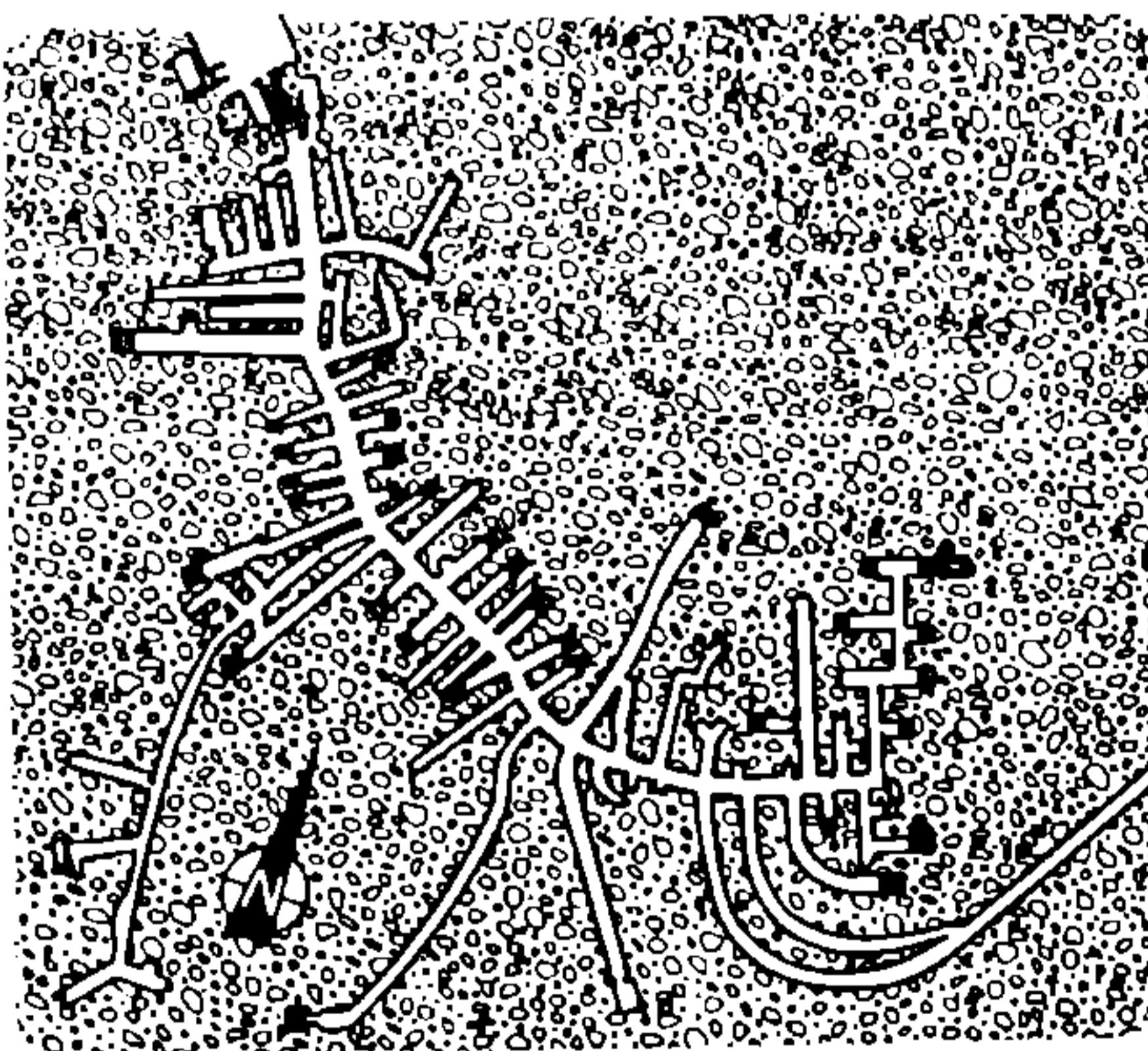
### مدير آثار عتيقه سغازه دکتر خليل قالی

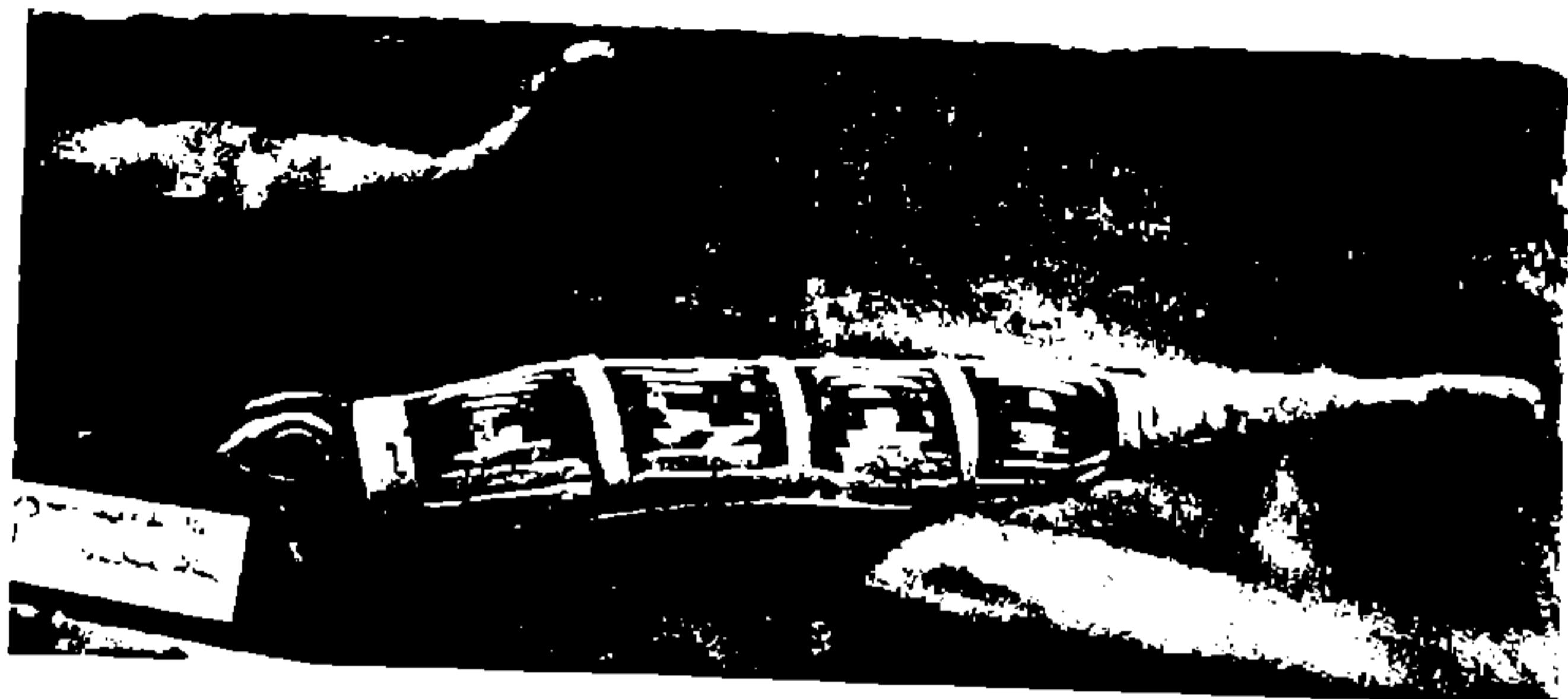


در موزه مصر باع وحش کوچکی حای دارد. در درون گلدانها حوانان  
موسمی سده فرار کرده‌اند که درنای مصری و شاهین نمونه‌ای از  
آنهاست. این نمونه‌ای از درنای مصری است.

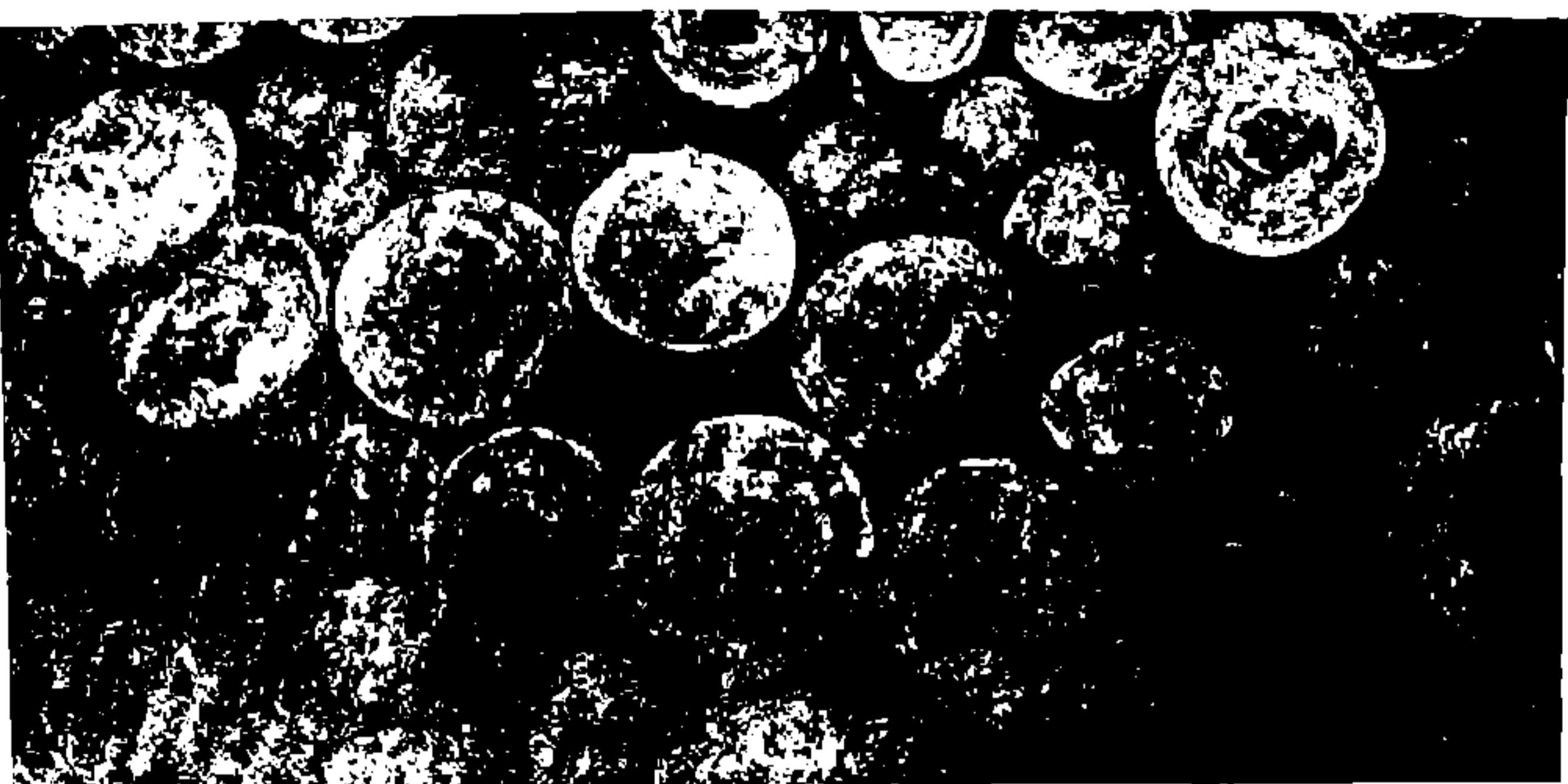


نقشه دهليزهای دو طبقه زیر خاکهای سقاره

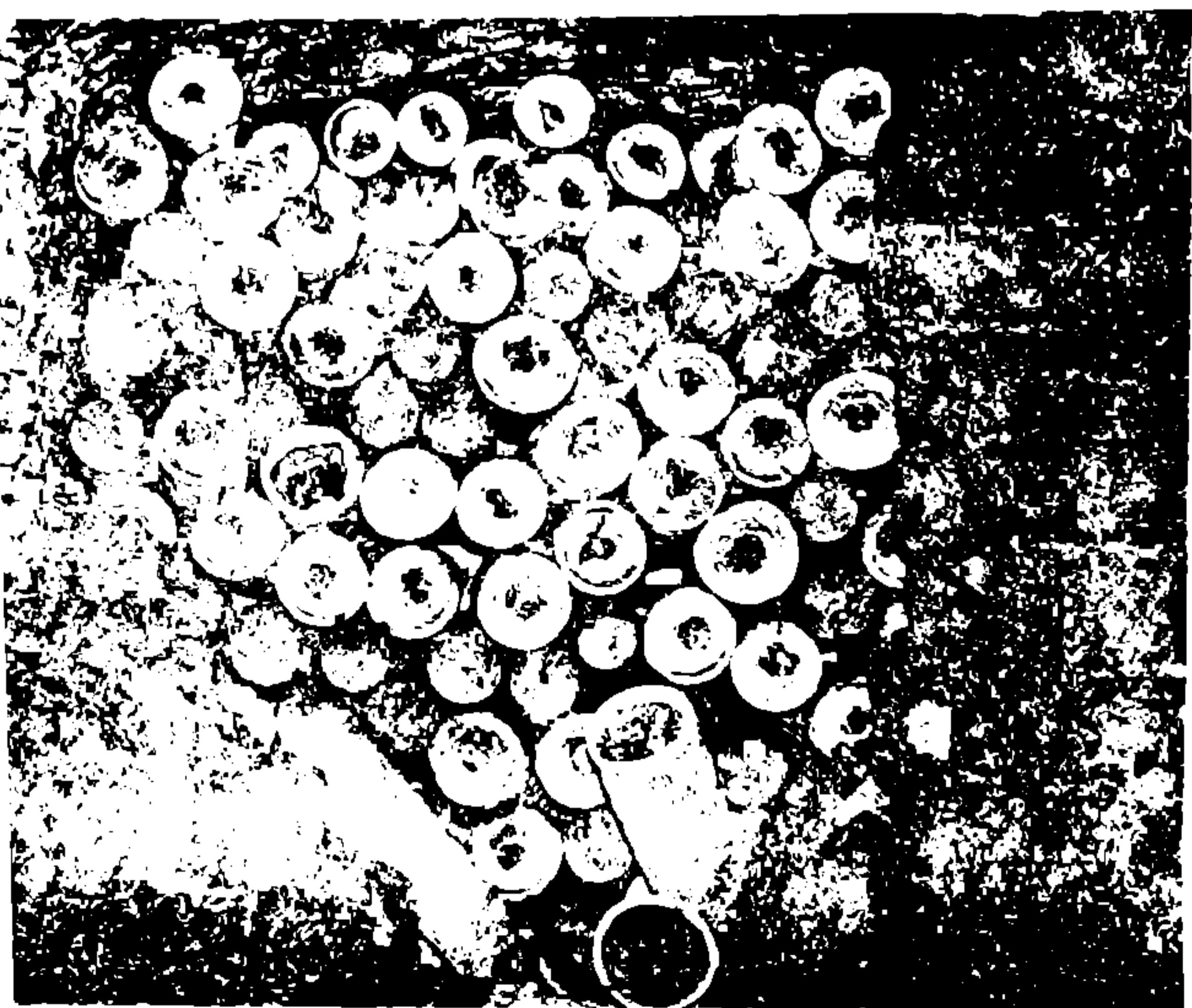




عصریان باستان نه تنها سکه‌ها، بلکه ماهیان و سایر حیوانات را نیز  
مومبایی می‌کردند.



دکتر والتر برايان امری در درون صندوقهای لولهای شکل که شکل  
گلدانها را داشتند، جد مومبایی شده میلیونها پرنده را کشف کرد. این  
دو تصویر گالری زیرزمینی اجداد شاهینها را نشان می‌دهد.





در زیر تخته سنگهای متطقطه نو نالجبل سوراخهایی باز شده بود که درون

هر کدام از سوراخها یرنده‌ای موسمی شده قرار داشت.

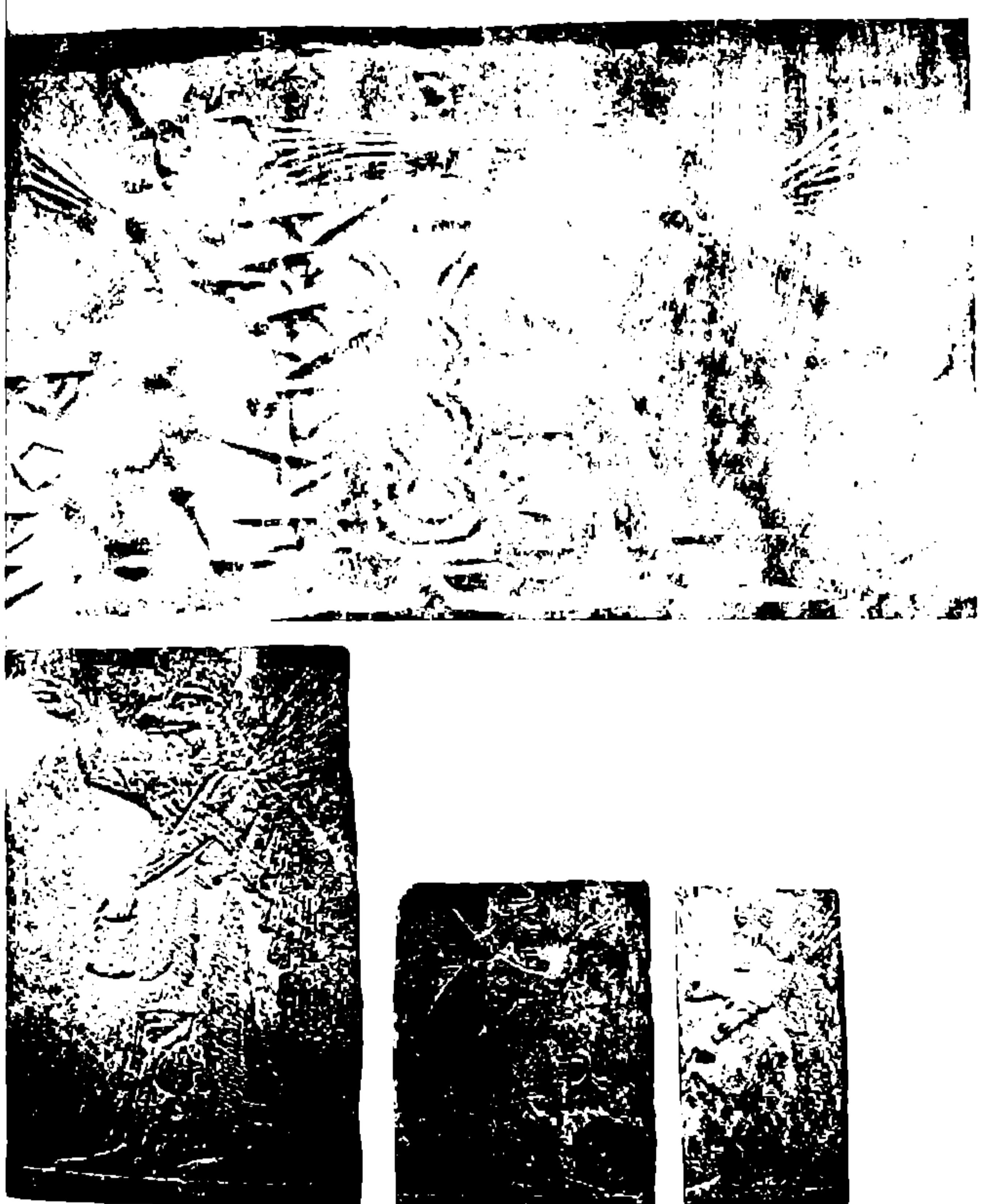


تصویری از مذوق سنگی حاوی جد مومسایی شده‌ای از حوانات

تصویری از صندوق که احتمال برندگان سایر حیوانات در آن جای مگرفت.

بود.





در مهرهای باقیمانده از سومریان همیشه اشکال اسرارآمیزی به چشم  
می خورد. امروزه این سنگها به عنوان سنگهای نمادین از موجودات  
پرنده خارق العاده در موزه بریتانیا - لندن نگهداری می شود.

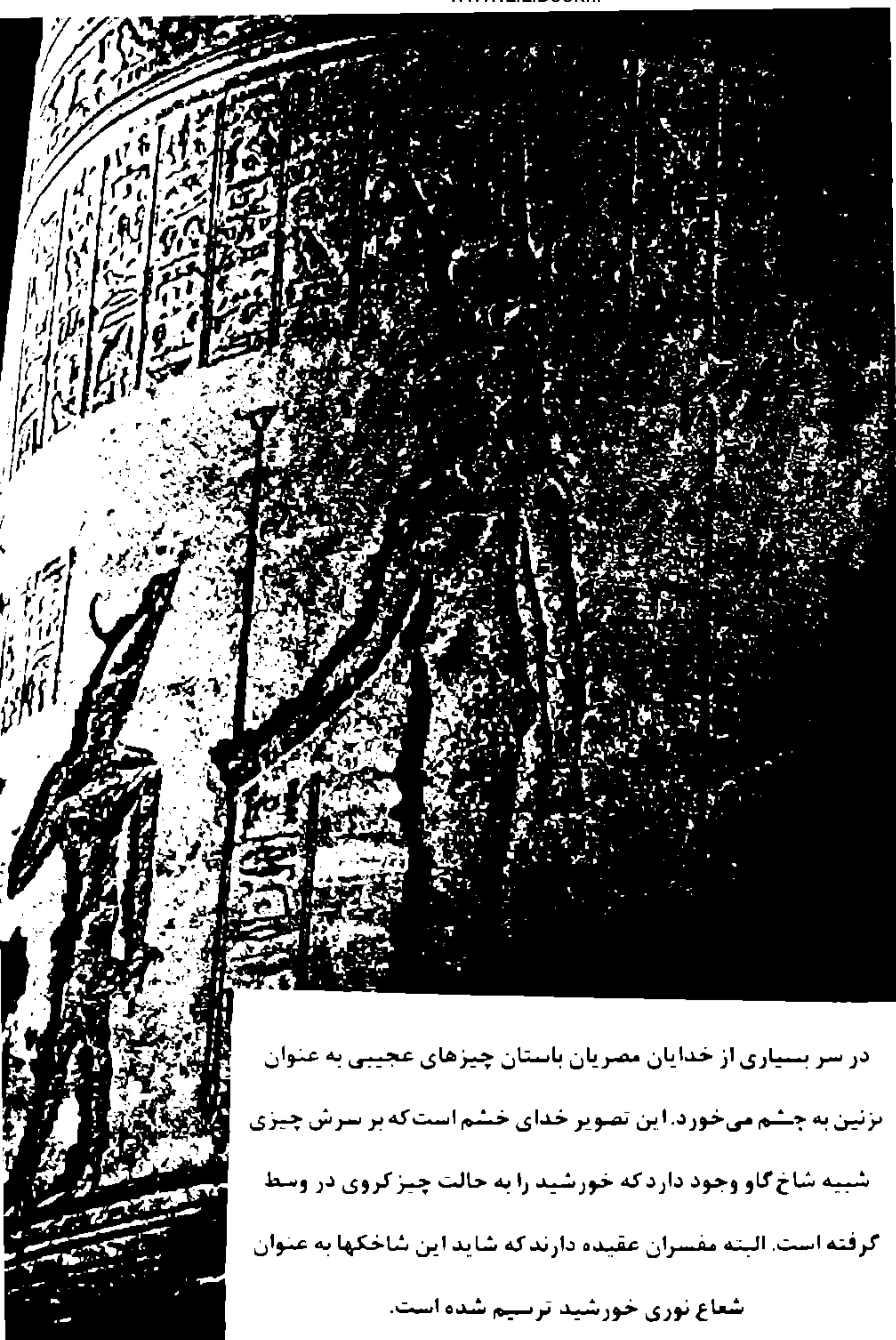


در قدیم وقتی مصریان باستان چنین ابوالهولها را می ساختند، چه  
جزی را می خواستند بفهمانند و این شکل را از چه حقیقت و یا منبعی  
اخذ کرده و ایجاد نمودند؟ آیا چنین چیزی برای وجود داشته باشد  
اندیشه سداری انسان گذشته بوده است؟



در منطقه الاقصور جاده‌های وجود دارد که از وسط اسفنکسها می‌گذرد.

اینها نمونه‌ای از اسفنکسها هستند.



در سر بسیاری از خدایان مصریان باستان چیزهای عجیبی به عنوان  
 مزین به جسم می‌خورد. این تصویر خدای خشم است که بر سرش چیزی  
 شبیه شاخ گاو وجود دارد که خورشید را به حالت چیزکروی در وسط  
 گرفته است. البته مفسران عقیده دارند که شاید این شاخکها به عنوان  
 شعاع نوری خورشید ترسیم شده است.



تصویر من (اریک فون دنیکن) و دکتر خلیل قالی



در سمت راست تصویر خدای آسمانها هورووس را می بینید که به شکل

شاهین و بدنه انسان گونه ترسیم شده است. در سمت چپ تصویر

بزرگتر آن را می بینید.



تصویری از مجسمه‌ای که دارای سری انسان گونه و بدنی برنده است.